ماهنامه فرهنگی اجتماعی جوانان ایران
۱۲۱
شماره ۱۲۱ پیاپی ۴۸۱/شهریور ماه ۱۳۹۴/قیمت ۱۳۰۰ تومان

# شاهد جوان

گم کردن ردپول
چطور از داشته‌هایمان لذت ببریم؟

پله پله از لاکِ جیغ تا خدا!

گمنام و پرنشاط
سبک زندگی اسلامی و امنیت روانی

سفری به سلامت
مادران دیروز چگونه فرزندانی را پرورش دادند که ایثارگر شدند؟

من و تو...

## به دنبال خودم می‌گردم...

بگذار
باران سرنوشت
هر چه می‌خواهد ببارد
ما
چترمان خداست.

بسم الله الرحمن الرحیم


حرف اول: ۴/ جهاد در حرکت
یادداشت: ۵/ ماندگار مانند رجایی و باهنر
برداشت آزاد: ۶/ دامن پرمهر و ایثار
دخترانه، پسرانه: ۸/ من از فردای با همسر هراسانم
مادرانه، پدرانه: ۱۰/ شال و کلاه برای مهر
اجتماع: ۱۲/ جمعه خونین
حماسه آفرین: ۱۴/ سعیدم من، شهیدم من
راه و چاه: ۱۶/ گم کردن رد پول
مهارت: ۱۸/ لبخند به زندگی
مطبخ: ۱۹/ طرز تهیه باقلوای خانگی
لبخند: ۲۰/ الاغ‌های جنگ جو
جدول: ۲۱/ جدول
زندگی به سبک دیگر: ۲۲/ بازگشت به خویش
سرچشمه: ۲۴/ بپذیر مرا ای امام رئوف
عافیت: ۲۶/ سفری به سلامت
سلامت: ۲۸/ مراقب عزیزانتان باشید
خانه دوست: ۳۰/ شهری در دامان سبلان
موج سازان: ۳۲/ ۳۱ سال چشم‌انتظاری پدرانه
نور و نقره: ۳۴/ پله پله از لاک جیغ تا خدا
نقد و نظر: ۳۶/ کسی که گفت نه
علمی: ۳۸/ تولید دستگاه گاما پروب و دوربین گاما در ایران
رو به رو: ۴۰/ بازگشت از نیمه راه شهادت
یک، دو، سه: ۴۲/ گمنام و پر نشاط
حرکت: ۴۴/ عزم کیا و شاگردانش
بین الملل: ۴۶/ ۱۲ سال گفت و گو
دریچه: ۴۸/ ترس از نوع رایانه ای
داستان: ۵۰/ دو برادر
شعر: ۵۲/
بازار کتاب: ۵۳/
باشگاه مهربانی: ۵۴/
تفأل: ۵۶/
انگلیسی: ۵۸/

شاهد جوان

**ماهنامه فرهنگی و اجتماعی**
شماره ۱۲۱ شهریور ماه ۹۴

قیمت: ۱۳۰۰ تومان

**صاحب امتیاز:** بنیاد شهید و امور ایثارگران
**مدیرمسئول:** سیدحسن مؤذنی
**سردبیر:** محبوب شهبازی
**مدیر اجرایی:** نادر دقیقی

**دبیر تحریریه:** آمنه آدینه
**طراح و مدیرهنری:** امید بهزادی
**مدیر داخلی:** سیده زینب اسکندریان
**ناظرفنی چاپ:** شاپور محمد حسن‌زاده
**حروفچین:** ویدا امیدی
**امورفنی:** آتلیه شاهد
**تلفن تحریریه:** ۸۸۳۰۸۰۸۶
**تلفن امور مشترکین:** ۸۸۸۲۳۵۸۴
**دورنگار امور مشترکین:** ۸۸۳۰۸۳۴۸

**ناشر:** انتشارات شاهد
تهران ـ خیابان طالقانی ـ خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی ـ شماره ۵
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
آدرس الکترونیکی: Email:javan@shahedmag.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

**چاپ:** چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال منتشر می‌شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.



* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است

# جهـــــاد در حـــــرکت

یکی از خاصیت‌ها و خصلت‌های جهادگونه در واقع حرکـــت و عزم برای مقاصـــد و مقصودهای مبارک و محترم اســـت. همانگونه که حضـــرت امام صادق (علیه السّـــلام) فرموده‌اند: کسی که در طلب روزی خانواده‌ی خود کار می‌کند و به سعی و کوشش تن می‌دهد مانند مجاهدی اســـت که در میدان کارزار برای خدا جهاد می‌نماید.

نزدیکتریـــن حرکت در پیـــش‌رو و در کمتر از چند هفته دیگر جهاد علمی‌ای اســـت که دانش‌آموزان و دانشجویان کشورمان در آستانه‌ی آغاز آن هستند، جمعیتی چند میلیون نفـــری که امید آینده‌ی این مرز و بوم و اینبار در سنگری دیگر و مجاهدان فعلی این کشور هســـتند. مقام معظم رهبری در دیدار با اســـاتید دانشگاه در ســـال ۱۳۹۲ این جملات را در اهمیت این حرکت عظیم ایـــراد فرمودند: از حدود ده، دوازده سال پیش یک حرکت علمیِ جدید و رو به گسترشـــی در کشور آغاز شد و این حرکت ادامه پیـــدا کرد و رو به تزاید گذاشـــت. یعنی من اینجور می‌بینـــم و می‌فهمم که حرکت تولیـــد علم و نگاه مجاهدت‌آمیز به کار علمی و تلاش علمی در کشور که از همان حدود ده دوازده ســـال قبل آغاز شـــده است تا امروز، نه فقط متوقف نشده است، بلکه رو به عمق و توســـعه پیش رفته. تقریباً می‌شود گفت که در همه‌ی زمینه‌های علمـــی هم این حرکت وجود داشته اســـت - در بعضی کمتر، و در بعضی بیشتر - این همان چیزی اســـت که ما دنبالش بودیم؛ این همان مجاهدت علمی است که برای نظام جمهوری اسلامی و برای کشور ما لازم بود.

مجاهدتی که از ابتدای مهرماه امســـال آغاز خواهد شـــد و در جریان آن مجاهدان میلیون نفری ایرانی با راهنمایی و همراهی معلمان و مدرســـان و اساتید و همـــه‌ی اولیای امر منجر به رســـیدن به افق‌ها و فضاهای تازه‌ای خواهد شـــد که همه‌ی آینده‌ی ما در گرو جدی گرفتن و یا حتی سســـت بودن در آن اســـت. همانگونه که نسل‌های پیشـــین ما در دور و نزدیک تاریخ این کشور هر کجا سنگری برای جهاد فراهم بود از هیچ تلاشـــی دریغ نکردند و مردانه به پیروزی‌های بزرگی دست پیدا کردند تا امروز من و شـــما در سایه‌ی امنیت و امان و آسایش وارد سنگر تازه و عرصـــه‌ی جهادی جدیدی شـــویم. عزمتان اســـتوار و جهادتان مقبول حق. مخلص کلام را هم به رهنمون و پیامی از مقام معظم رهبری اختصاص می‌دهم که سال پیش فرمودند: آنچه که ملت‌ها را، هم در تاریـــخ و هم در دوران خودشـــان، در میان ملت‌های عالم ســـربلند می‌کند، مجاهدت اســـت، تلاش اســـت. این تلاش، البته شکل‌های گوناگونی دارد؛ هم تـــلاش علمی، هم تـــلاش اقتصادی، هم تلاش به معنای تعاون اجتماعـــی میان افراد، همه لازم است؛ اما در رأس همه‌ی این تلاش‌ها، آمادگی برای جان‌فشانی است که یک ملت را در میان ملت‌ها سرافراز می‌کند. اگر در میان هر ملتی کسانی وجود نداشته باشند که آماده باشند از جان خود، از راحت خود، در راه رســـیدن به آرمان‌هـــا صرفِ‌نظر کنند، آن ملت به جایی نخواهد رســـید. کاری که انقلاب بـــرای ما مردم ایران انجـــام داد، این بود که این راه را در مقابل ما روشـــن کرد؛ آحاد ملت ما فهمیدند و احســـاس کردند که بایـــد در راه آرمان‌های بلند، مجاهـــدت کنند و در مقابل دشـــمنان این آرمان‌ها بایستند؛ و ایستادند.

ایســـتادگی‌تان در جهادی که پیـــش‌رو دارید مانند پیشینیان.

**سردبیر**

# ماندگار مانند رجایی و باهنر

"من با شهید رجایی مراوده زیادی داشتم. ایشان در جلسه‌های امنیتی که برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند. زمانی که قرار شد رئیس‌جمهور شوند، چند مسئله را با من در میان گذاشتند. درباره آمدن چند نفر از دوستان به دولت ایشان بود.

شهید رجایی در اوضاع سختی رئیس‌جمهور شد؛ ۳۰ خرداد تیراندازی‌ها شروع شد، رهبر معظم انقلاب که آن زمان در تهران نماینده امام در شورای عالی دفاع بود، مجروح شد و ۷ تیر، حزب منفجر شد. من در آن روزها باایشان(شهید رجایی) حضوری و تلفنی تماس داشتم.

یادم هست وقتی درحزب جمهوری اسلامی انفجار رخ داد، من و آقای هاشمی و مرحوم حاج احمد خمینی رفتیم دفتر آقای رجایی، نماز را خواندیم (آقای ربانی املشی هم بود) رفتیم آنجا و نشستیم و بحث شد که چطور به آیت‌الله خامنه‌ای خبر بدهیم، چون ایشان به شهید بهشتی علاقه بسیاری داشتند و تازه تحت عمل قرار گرفته بودند.

آقای رجایی فرد متوکل و با روحیه‌ای بود، البته چند روز قبل منافقین اتاق من را با آرپی‌جی زده بودند و من خودم هم مجروح بودم. یکنفر نفوذی داشتند. آمد داخل اتاق و بعد گفت: بیایید بزنید. بعداز دو آرپی‌جی آمدم بیرون، دیدم از کوچه بغل دارند شلیک می‌کنند.

چند روز در دفتر آقای رجایی، من به سختی نماز می‌خواندم. آن لحظه‌ها بسیار عجیب بود، شهید رجایی خیلی محکم بود. آیت‌الله خامنه‌ای مجروح بود و اوضاع کشور به هم ریخته بود. این ۷۲ نفر شهید شده بودند. آن شب، پشت سر شهید باهنر نماز خواندیم، آنقدر آن شب شهید رجایی آرام بود که الان بعد از بیست و یک سال هنوز هم یادم مانده است.

تصمیم گرفتیم به آیت‌الله خامنه‌ای بگوییم یک اتفاق کوچکی برای آقای بهشتی افتاده که بعدا کم‌کم خبر شهادت را بگوییم. البته یادم نیست قرار شد چه کسی خبر را بازگو کند. از آن به بعد بحث‌های امنیتی کردیم، چون رئیس‌جمهور فرار کرده بود. مجلس از اکثریت افتاده بود و قوه قضائیه هم رئیسش را از دست داده بود. بعد از گذشت سه، چهار روز، نماینده‌های مجروح مجلس را از بیمارستان با تخت می‌آوردیم تا مجلس اکثریت پیدا کند و بعد از مدت کوتاهی، آنها را بر می‌گردانیم به بیمارستان."

این بخشی از خاطره دکتر موسی زرگر وزیر بهداشت کابینه‌ی شهید رجایی است. بخشی که به خوبی نمایانگر اوضاع روزهای کوتاه ریاست جمهوری و تصدی رجایی و باهنر در کشورمان است ولی به اندازه‌ای دارای ارجاعات و درس‌ها و پندها و اندرزهاست که برای همه‌ی دوران‌ها و دولت‌ها می‌تواند کلاس درس و آموزشگاه معرفت و پایبندی باشد. اتفاقی که در شهریوری گرم باعث شد تا دو همراه و دو دوست و دو همکار به سفری بی بازگشت به همراهی هم بروند و تا همیشه شهریور و هفته‌ی ابتدایی آن با نام هفته دولت گره بخورد. هفته‌ی دولتی که با وجود اینکه کوتاه بود اما ماندگار.

**واقعیت این است که جوان امروز در عین حال که از امکانات فنی و ابزارهای شناختی و معرفتی بیشتری برخوردار و دستیابی به منابع اطلاعاتی سراسر دنیا برای او بسیار ساده‌تر شده است، صدها برابر جوانان دهه‌های پیش در معرض عناصر آسیب‌زا و غفلت‌آفرین هم قرار دارد**

شیوه تربیتی مادران دیروز و امروز

# دامن پر مهر و ایثار

مونا قائمی

پرسش‌هایی از این قبیل که جوانان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ از چه نوع تربیت‌هایی برخوردار بودند که توانستند انقلاب اسلامی و سپس جنگ تحمیلی را به مقصد برسانند، توسط افراد گوناگونی مطرح و گاه با حسرت از آنها یاد می‌شود. این نوع نگرش و رویکرد به این ویژگی فرهنگی ما ایرانی‌ها برمی‌گردد که انگار هر چیزی که متعلق به گذشته است به خودی خود ارزش دارد و آنچه در زمان حال از آن برخورداریم فاقد ارزش هستند، به همین دلیل گاهی حتی در فیلم‌ها و سریال‌های تاریخی خود مثلاً از دوره قاجاریه به عنوان دورانی طلایی که همه افراد نسبت به هم مهربان و اوضاع جامعه گل و بلبل بوده است، یاد می‌کنیم و کسی هم نیست سئوال کند که در جامعه‌ای تا این حد منسجم، رو به راه، خوشبخت و خوشحال چه ضرورتی وجود داشت مردمی قیام کنند و آن نظام را تغییر بدهند.

واقعیت این است که جوان امروز در عین حال که از امکانات فنی و ابزارهای شناختی و معرفتی بیشتری برخوردار و دستیابی به منابع اطلاعاتی سراسر دنیا برای او بسیار ساده‌تر شده است، صدها برابر جوانان دهه‌های پیش در معرض عناصر آسیب‌زا و غفلت‌آفرین هم قرار دارد. جوان امروز باید ششدانگ حواسش متوجه شیاطین گوناگون و فراوانی باشد که هویت دینی و فرهنگی‌اش را نشانه گرفته‌اند و در این راه از ابزارهای فراوانی استفاده می‌کنند. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد تمدن‌های به ظاهر قدرتمند که در عرصه نبردهای سخت‌افزاری و در جنگ‌های رویاروی پیروز میدان بوده‌اند، عموماً در میدان جنگ‌های نرم‌افزاری از پا در آمده و یکسره میدان را به دشمن واگذار کرده‌اند. همین نکته نشان می‌دهد جنگ در عرصه فرهنگ ابداً قابل قیاس با جنگ فیزیکی نیست و نیازمند سربازانی هوشمند، زیرک، عالم و مؤمن است تا بتوانند حیله‌های دشمن را به سرعت و به موقع تشخیص بدهند و بهترین شیوه‌های دفاعی را به کار ببرند.

بنابراین جوان امروز و دیروز از نظر فطری تفاوتی ندارند و تنها شرایط و اقتضائات جهانی است که رویکرد و شیوه‌ها و سبک زندگی آنها را رقم می‌زند. جوان به دلیل فطرت پاک خود در هر محیطی قرار بگیرد، رنگ و بوی آن محیط را به خود می‌گیرد. اگر جوان امروزی گاهی بی‌مسئولیت، سر به هوا، دم غنیمتی، بی‌خیال و زیاده‌طلب به نظر می‌رسد، آیا بزرگ‌ترها و به خصوص مسئولین فرهنگی جامعه مقصر نیستند که آنان را به ابزار ایمان و مهارت‌های زندگی تجهیز نکرده‌اند؟ البته هیچ انسانی محصول بی‌اختیار شرایط اجتماعی و جهانی نیست و اگر چنین تصور کنیم، جوان را از مهم‌ترین ویژگی انسانی او که همانا حق انتخاب است محروم کرده‌ایم. هر انسانی ـ چه پیر، چه جوان، چه مرد و چه زن ـ مهم‌ترین و اصلی‌ترین نقش را در سعادت و شقاوت خود دارد و اوست که با انتخاب‌های درست یا نادرست خود، کامیابی یا ناکامی را برای خود رقم می‌زند. یک جوان مؤمن و آگاه حتی در جامعه‌ای ناسالم هم راه صحیح را در پیش می‌گیرد و همرنگ جماعت نمی‌شود.

جوانان ابتدا در محیط خانواده و سپس در جامعه از بزرگ‌ترها و مسئولین الگو می‌گیرند. با مطالعه جامعه دهه ۴۰ و ۵۰ به خوبی در می‌یابیم که با توجه به محدودیت تأثیرات رسانه‌ای باز هم فرهنگ، مد و سبک زندگی غربی اغلب ارزش‌های دینی و معنوی را زیر شلاق خود گرفته بود و شاید بتوان مهم‌ترین علت پیدایش انقلاب اسلامی را اعتراض به همین فرهنگ دانست. در آن دوران نوعی اخلاق دینی و ملی رفتارهای فردی را رقم می‌زد، اما این‌گونه نبود که همه مقید به رعایت این اصول باشند که اگر این‌گونه بود جامعه نیازی به قیام علیه وضعیت موجود پیدا نمی‌کرد. رژیم شاه با تمام توان خود و با استفاده از سینما، تلویزیون، نشریات و کتاب‌هایی که بی‌مهابا به باورهای دینی مردم می‌تاختند، در پی‌ایجاد نسلی بود که غیرت دینی را نوعی تحجر و عقب‌ماندگی تعبیر کند و بی‌بندوباری را به عنوان نشانه تمدن و تجدد در

جامعه جا بیندازد و دست کم در طبقات بالای متوسط جامعه به این هدف دست پیدا کرده بود. دینداری در بین نسل جوان امر پسندیده‌ای نبود و مخصوصاً در محیط‌های روشنفکری و دانشجویی به‌شدت مورد تمسخر قرار می‌گرفت. واقعیت این است که روحانیون آگاه و دانشگاهیان متعهد زحمات فراوانی را متحمل شدند و حتی تن به زندان‌ها، شکنجه‌ها و تبعیدهای فراوانی دادند تا توانستند کور سوی معنویت و دینداری را در نسل جوان تبدیل به شعله‌ای سوزان کنند و در این راه از بذل آبرو و حتی عمر خود دریغ نورزیدند. در نتیجه می‌توان گفت جوانان دهه ۵۰ با مشاهده این جانفشانی‌ها به ماهیت رژیم شاه پی‌بردند و در پی رهبران ایثارگر خود ریشه فاسد رژیم شاهنشاهی را از بن برآوردند. مقایسه وضعیت جوان امروز با جوانان دهه ۵۰ منصفانه نیست. جوان دهه ۵۰ تردیدی در فساد خاندان سلطنتی و اربابان او نداشت، اما جوان امروزی بر سر دو راهی تشخیص مسئولان مؤمن و دین‌مدار با مسئولانی که تظاهر به دینداری می‌کنند و در مقام عمل نشانه‌ای از دین و آموزه‌های دینی در سبک زندگی و رفتارهای فردی و اجتماعی آنها وجود ندارد، متحیر مانده است و مدت‌ها طول می‌کشد تا به ماهیت واقعی این افراد پی ببرد و در این رهگذر بسیاری از باورهای اخلاقی و دینی او مورد تاخت و تاز قرار می‌گیرند. در این رهگذر دسترسی به رسانه‌های گسترده همگانی او را در معرض انواع و اقسام ناهنجاری‌های اخلاقی قرار داده است و بنیان اعتقادات او را می‌لرزاند. بشر هیچ‌گاه این‌چنین در معرض تاخت و تاز وقیحانه‌ترین پیام‌های ضد اخلاقی نبود و شیاطین هرگز این همه ابزار برای اشاعه افکار پلید خود در اختیار نداشته‌اند. امروزه با وجود اینترنت و ماهواره‌ها حتی خصوصی‌ترین گوشه‌های زندگی افراد هم از خطر هجوم شیاطین در امان نیست و عملاً تربیت اخلاقی نسل جوان از دست خانواده‌ها و نهادهای فرهنگی خارج شده است و به دست نظام سرمایه‌داری جهانی افتاده است که برای نیل به اهداف خود استفاده از هر وسیله‌ای را مجاز می‌شمرد. امروز مروجین زشتی‌ها، پلشتی‌ها، شیطان‌پرستی‌ها، روی گرداندن از ادیان توحیدی، وقاحت‌ها، ظلم‌ها، آدمکشی‌ها و رذایل اخلاقی برای اینکه پیام خود را به گوش مخاطب برسانند، به کمتر از یک‌صدم ثانیه زمان نیاز دارند. همین سرعت پیام‌رسانی کار را بر متولیان دین و اخلاق جامعه فوق‌العاده دشوار کرده است و مشکل زمانی حادتر می‌شود که این افراد بخواهند برای مقابله با این سیل خانمان برانداز و این سرعت حیرت‌انگیز ناهنجاری‌ها از شیوه‌های چندین دهه قبل و حتی چندین قرن قبل استفاده کنند. در چنین وضعیتی پیشاپیش مشخص است مغلوب این میدان کیست.

جوان مؤمن و آگاه امروز باید به آخرین علوم، به‌خصوص در زمینه‌های رسانه‌ای و به‌ویژه هنری که مهم‌ترین عامل تأثیرگذاری هستند، مجهز باشد. رویکردهای جاهلانه مبتنی بر توهمات و نادیده گرفتن واقعیت‌های جهانی نه تنها کمکی به حل مسئله نمی‌کند، بلکه مهم‌ترین عامل در فرصت‌سوزی و نابودی استعدادهاست.

مهم‌ترین نکته این است که در هر شرایطی و هر دورانی با تمام تفاوت‌هایی که در سبک زندگی و شیوه‌های شیاطین در گسترش پلشتی‌ها وجود دارد، اما یک عامل همواره تعیین‌کننده پیروزی حتمی است و آن چیزی نیست جز اخلاص در تفکر و عمل. این همان عاملی است که به امام توانایی رهبری بزرگ‌ترین انقلاب معاصر را داد، در حالی که امام و پیروان ایشان از کمترین امکانات خبررسانی و تبلیغ برخوردار بودند و دشمن با تکیه بر استکبار جهانی از پیشرفته‌ترین ابزار بهره‌مند بود. اخلاص امام و پیروان صدیق او راه‌های مناسب مبارزه با پلشتی‌ها را گشود و انقلاب را به پیروزی رساند.

اگر مسئولین و متولیان فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه به این راز شگفت‌انگیز ایمان بیاورند، جوانان نیز به تبع آنها این راز را درک خواهند کرد و وقتی چنین شود، جهان منحط سرمایه‌داری با گروهی قلیل روبرو خواهد شد که هزاران برابر بیش از او توانایی ایستادگی و قابلیت دستیابی به فتح مبین را دارند. در تاریخ معاصر ما نمونه‌هایی از پیروزی عده‌ای قلیل و مؤمن بر کثیری از کافران و دنیامداران کم نیست.

**بعضی از افراد که اغلب افراد درونگرایی هم هستند و برای خود خلوت منزهی دارند از فردا هراس دارند، از اینکه با ازدواج چه اتفاقی خواهد افتاد، در خانواده جدید چه جایگاهی دارند، روابط بعد از ازدواج چه نوع روابطی هستند، این افراد از این آینده مبهم هراس دارند و این ترس کم کم قوت می‌گیرد و به کابوس تبدیل می‌شود.**

# من از فردای با همسر هراسانم

**حالا دیگر این یک واقعیت انکارناپذیر است که در ایران سن ازدواج بالا رفته است، حالا دیگر در هر خانه‌ای یک جوان مجرد پیدا می‌شود و دیگر دختران و پسران مجرد از واژه‌های عزب اوغلی و ترشیده، رو ترش نمی‌کنند. موانع بسیاری سر راه جوانان وجود دارد، اما یکی از مسائل مهم که نیاز به کند و کاو بسیار دارد اشاره به بیماری گاموفوبیا است. نگران نباشید این بیماری واگیردار نیست، همان مشکل ترس از ازدواج خودمان است که نام علمی‌اش ، گاموفوبیا است، که در این شماره قصد داریم به آن اشاره کنیم.**

## ترس از ازدواج

کمتر کسی است که در آستانه سن ازدواج دچار استرس و نگرانی نشود. کمتر کسی پیدا می‌شود که دچار ترس ناشی از مشکلات ازدواج نشود. مژگان ملکی کارشناس ارشد روانشناسی می‌گوید: ترس و نگرانی از آینده یک مقداری طبیعی است، اما اگر از حد معمول فراتر رود و غیر عادی شود و ازدواج و تعهد مانند کابوس، ذهن فرد را درگیر کند آن وقت از اصطلاح گاموفوبیا GAMOPHOBIA یا ترس از ازدواج استفاده می‌کنیم. وی دلایل مختلفی را برای این مسأله ذکر می‌کند.

## فردا چه خواهد شد

بعضی از افراد که اغلب افراد درونگرایی هم هستند و برای خود خلوت منزهی دارند از فردا هراس دارند، از اینکه با ازدواج چه اتفاقی خواهد افتاد، در خانواده جدید چه جایگاهی دارند، روابط بعد از ازدواج چه نوع روابطی هستند، این افراد از این آینده مبهم هراس دارند و این ترس کم کم قوت می‌گیرد و به کابوس تبدیل می‌شود.

## مانعی برای موفقیت

بعضی از جوانان نیز هستند که در ابتدای مسیر پیشرفت قرار دارند و به موفقیت‌هایی نیز دست پیدا کرده‌اند این دسته نگران می‌شوند مبادا با ازدواج خللی در پیشرفت و موفقیت‌شان بوجود بیاید. این یکی دیگر از عمده نگرانی‌هایی هست که ترس از ازدواج را تقویت می‌کند.

## اجتناب از دوست داشتن زیاد

دکتر شیری نیز یکی دیگر از عوامل گاموفوبیا را ترس از صمیمیت عنوان می‌کند. این ترس بیشتر در پسران دیده می‌شود که از نظر روانی نزدیکی به زنان در بخش‌هایی از زندگیشان یک آرزو است و اگر از حد بگذرد، یک کابوس می‌شود برایشان ! نکته اینجاست که یک پسر از کودکی در پروسه استقلال روانی خود باید از سد مادر بگذرد، ورود به دنیای مردانه مستلزم اینست که از مادر فاصله بگیریم تا پدر و عموها ما را بپذیرند. در این صورت پسر ۹ ساله خوشش نمی‌آید مادر بیاید دم مدرسه دنبالش یا مادر جلوی همسن و سالانش او را در آغوش بگیرد و این نوع صمیمیت‌ها را دفع می‌کند. پروسه استقلال از مادر کم کم در جوانی یک مرد مبدل می‌شود به استقلال از زنان در ناخودآگاه پسران و این همان نکته مبهم است در شخصیت شناسی مردان که زنان را گیج می‌کند. شما وقتی در صمیمت با یک مرد متوجه شدید جلو نمی‌آید یا عقب نشینی می‌کند( تلفن جواب نمی‌دهد یا جایی می‌رود و اساساً به شما اطلاعی نمی‌دهد، تقریباً مطمئن باشید او از حد صمیمیت خودش عبور کرده و فرصت می‌خواهد خودش را بازیابی کند !)

## پسران ترسو

خانم ملکی به برخی دلایل دیگر ترس از ازدواج در پسران اشاره می‌کند و می‌گوید: پسرانی که آدم‌های مسئولیت‌پذیری نیستند از ازدواج می‌ترسند چون مسئولیت‌پذیر نیستند و نمی‌خواهند زیر بار تعهد زندگی مشترک بروند، از چاله چوله‌های زندگی دو نفره می‌ترسند، غافل از اینکه زندگی صحنه مبارزه با مشکلات مختلف است و چه مجرد و چه متأهل باید با یک سری مسائل و مصایب دست و پنجه نرم کنید، که اغلب متأهلین با سینرزی بهتر از پس مشکلات برآمده‌اند.

وی به یک نکته مهم دیگر نیز اینگونه اشاره می‌کند: این روزها در صفحات حوادث می‌خوانیم که شماری از زندانیان به دلیل عدم توان پرداخت مهریه در پشت میله‌های زندان هستند و این باعث نگرانی بسیاری از پسران جوان می‌شود که مبادا آنها نیز درگیر مشکلات مالی مهریه شوند و به قول خودشان ریسک نمی‌کنند که این مسأله نیز با انتخاب صحیح و مدیریت درست حل می‌شود. برداشت غلط از ازدواج، وابستگی به خانواده بخصوص مادر و ... از دیگر دلایل ترس پسران از ازدواج به شمار می‌آیند.

## دختران ترس خورده

دختران به دلیل خلق و خو و روحیات خاص خود بیشتر از پسران نگرانی و دغدغه دارند و کمتر ریسک‌پذیر هستند، بر اساس تجربه دیده‌ام که دختران بیشتر از پسران از ازدواج می‌ترسند که آن هم دلایل مختلفی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم:

متأسفانه با افزایش نرخ طلاق و فروپاشی بسیاری از زندگی‌های نوپا، این نگرانی سراغ دختران جوان می‌آید که نکند ما نیز گرفتار شویم و مهر طلاق وارد شناسنامه ما شود، این افراد به جای الگو گرفتن از زندگی‌های موفق و افراد شاد و خوشبخت نیمه خالی و منفی را پر رنگ می‌بینند.

اینگونه دختران متواری از ازدواج از محدود و محصور شدن می‌ترسند و احساس می‌کنند لذت‌های فردی دوران تجرد غیرقابل جایگزین هستند، در صورتی که اغلب اوقات همه در یک روز زیبا به دو نفره بودن هوا اعتراف می‌کنند.

نگرانی از آینده، نگرانی از عدم توان کافی برای اداره یک زندگی، یک تجربه تلخ و شکست خورده در گذشته و ... همه و همه می‌توانند ترس‌هایی باشند که مانع ازدواج دختران مجرد می‌شود که همه نیز قابل حل و درمان هستند.

## راه حل

کاهش این اضطراب و ترس یا نیاز به یک درمان جدی دارد و یا نیاز به یک اضطراب بزرگتر دارد که به واسطه آن اضطراب فرد راضی به اضطراب و ترس کوچکتر شود. همان اصطلاح به مرگ گرفتن تا به تب راضی شود با بالا رفتن سن و تنها شدن و

از دســـت دادن فرصت‌ها اضطراب بزرگتری به سراغ این افراد می‌آید که حاضر می‌شـــوند تن به اضطراب ازدواج دهند. بنابراین تن به خواسته‌های آنها دادن به واقع باعث می‌شود که بدون اضطراب به خواسته‌های خود برسند هم بهره‌مند شوند و هم مضطرب و نگران نشوند.

درمـــان اضطراب از طریق اضطراب در یک داســـتان قدیمـــی که مولوی در مثنوی بیـــان می‌کند به این ترتیب آمده است که مردی از کشتی و سفر دریایی می‌ترسید و روی کشـــتی داد و فریاد می‌کرد هرچه کردند تا او را آرام کنند اثر نداشـــت تا اینکه حکیمی گفت او را به دریا اندازید او را به دریا انداختند و پس از دقایقی او را از دریا گرفتند مرد آرام شد و در گوشه کشتی نشست و دیگر داد و فریاد نکرد.

راه حل‌هایی برای کنار آمدن با ترس از ازدواج

- ابتدا باید برای خودتان معین کنید که دقیقاً از چه چیز می‌ترسید: بیشتر افراد از خود ازدواج نمی‌ترسند، بلکه از حواشی و احتمال وجود شکست در آن وحشت دارند. احساس می‌کنید که چه تغییری ممکن است ایجاد شود؟ بدترین تصویر ذهنی که شما را در مقابل ازدواج کردن خلع سلاح می‌کند، در ذهن خود مجسم کنید.

- ترس‌هایتان را مخاطب قـــرار دهید: اگر والدینتان ازدواج ناموفقـــی را تجربه کرده‌اند و تنها به این دلیل که آنها زندگی خوبی با هم نداشتند، شما نمی‌توانید نتیجـــه بگیرید کـــه در زندگی مشـــترکتان موفق نمی‌شوید. اگر احساس می‌کنید که ممکن است در نهایت کارتان به جدایی ختم شود، لیستی از مواردی را که می‌توانید انجـــام دهید تا نتیجه موفقیت آمیز گردد بر روی یک برگ کاغذ یادداشـــت نمایید. تمام صحنه‌هایی که باعث ایجاد ترس در شـــما می‌شود را مجسم کنید و سپس به این مطلب فکر کنید که برای بهبود اوضاع چه قدمی می‌توانید بردارید.

- مشورت بخواهید: از هر کسی که در زندگی مشترک خود موفق است بخواهید تا اسرار موفقیتش را با شما نیز در میان بگذارد. معمولاً آنها در حرف‌هایشـــان به این نکته هم اشاره می‌کنند: "همیشه سعی می‌کنیم از رفتار بد کوچک یکدیگر چشـــم پوشی کنیم"، اما توجه داشته باشید که نیازهایتان را پیش از هر چیز باید با شـــریک زندگی‌تان در میـــان بگذارید. از این طریق هم شـــریکتان متوجه نیازهای شما می‌شود و هم می‌توانید در رابطه خود به موفقیت دســـت پیدا کنید.

- تصمیم بگیرید که آیا خودتان شـــخص مقابل را برای زندگی تا آخر عمر انتخاب می‌کنید و یا اینکه او فقط شـــما را انتخاب کرده و دیگران نیز شـــما را تشـــویق به انجام چنین کاری می‌نمایند؟ شاید شما به راستی از ازدواج ترس نداشته باشید بلکه از ازدواج با این شخص بخصوص می‌ترسید. یک نکته بدیع این است که هیچ گاه به فکر کسی نباشید که بتوانید با او زندگی کنید، بلکه دنبال کسی بگردید که بدون او قادر به زنگی نباشید.

- هیچ لزومی نـــدارد که هر ثانیه و هر روز از زندگی مشترک خود را در صلح و آرامش کامل سپری کنید: شما یک انسان کامل نیستید و شریکتان نیز چنین خصوصیتی ندارد. اگر منتظر ازدواج با کسی هستید که هر روز در زندگی خود فقط رنگین کمان و طلوع خورشید را مشاهده کنید، آنگاه هیچ گاه نمی‌توانید ازدواج کنید چرا که هیچ کس قادر به زندگی کردن با یک چنین خیالات خامی نیست. ازدواج موفق نیازمند تلاش ســـخت دو جانبه است و برای کامل کردن آن باید از زندگی خود برای آن مایه بگذارید. تعداد بسیار زیـــادی از افراد بـــا امیدها و آرزوهـــای واهی ازدواج می‌کنند و زمانیکه مشاهده می‌کنند که اوضاع کمی دشوار شده و بر وفق مرادشان نیست درخواست طلاق را پر کرده و مجدد در پی یافتن فرد جدیدی می‌افتند. خودتان را برای عبور از دست اندازهای خیابان آماده کنید تا زمان مواجهه با آنها شـــگفت زده و متعجب نشوید.

- بـــرای زندگی خود برنامه ریـــزی کنید: پیش از ازدواج بنشـــینید و تکلیف خودتـــان را با خودتان معلوم کنید. آیـــا بچه می‌خواهیـــد؟ چند تا؟ چه کســـی مســـئول تامین مالی خانواده است؟ آیا هر دوی شـــما کار می‌کنیـــد؟ چه مقدار پـــول برای دوران بازنشستگی پس انداز می‌کنید؟ کجا زندگی خواهید کرد؟ چه کســـی مسئول چه کاری است؟ اگر آقا هنوز با دوســـتانش بیرون می‌رود، آیا خانم هم می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟

شاید مطرح کردن این سؤالات قدری مشکل باشد، اما این امر چیزی از اهمیت قضیه را کم نمی‌کند، و شما موظفید که آنها را با کسی که قصد دارید تا آخر عمر با او زندگی کنید در میان بگذارید. اگر در حال حاضر حلقه ازدواج را به دست کرده‌اید، دیگر نیازی نیست که شـــرایط را برای خودتان ســـخت‌تر کنید. در این شـــرایط باید مواقع بروز درگیری را پیش بینی کرده و از بروز آن جلوگیری کنید.

اگر شما رابطه ســـالمی داشته باشید مرحله پرسش و پاســـخ شـــما را بیش از پیش بـــه یکدیگر نزدیک می‌ســـازد. نکات سه دلیل عمده طلاق را پول، روابط جنسی و فرزندان تشکیل می‌دهند. پیش از مواجهه با این مشکلات ببینید که آیا به اندازه کافی پیرامون این مطالب با فرد مقابل مشترکاتی دارید یا خیر. اگر بتوانید بر سر این مســـائل با شریک زندگی خود به توافق برســـید آن وقت حل مشکلات بعدی چندان دشوار نخواهد بود.

- در گفتگوهـــای صمیمی از او بخواهید که پیرامون انتظارات، عقاید، باورها، زمانبندی و... برای شما بیشتر توضیح بدهد. هر چه بیشـــتر یکدیگر را بشناسید و مسائل مبهم کمتری در میان باشد، درصد موفقیت رابطه افزایش پیدا می‌کند. مخالفت در هر رابطه ای کاملاً طبیعی است.

این امر یکی از ملزومات هر رابطه ســـالمی است و هر دو طرف می‌توانند چیزهای بســـیار زیادی را از آن یاد بگیرند. تا آنجایی که می‌توانید به حرف‌های طـــرف مقابل به دقت گوش دهیـــد و دیدگاه‌های شخصی آنها را نیز منظور کنید، همچنین در نهایت ادب و احترام نقطه نظرهای شـــخصی خودتان را نیز به او انتقال دهید. دقت داشـــته باشید که تمام ازدواج‌ها موفق نیســـتند. نمی‌تـــوان اظهار کرد که انتخاب تمام افراد صحیح اســـت، اما به هر حال باز هم باید انتخاب کرد.

- در نظر داشـــته باشـــید که اگر ترس از ازدواج به شما اجازه نمی‌دهد که فرد دیگری وارد زندگیتان شـــود، این احتمال وجود دارد که تا آخر عمر خود مجرد باقی بمانید. البته این امر بد نیســـت؛ چیزی کـــه اهمیت دارد این اســـت که خودتـــان ترجیح می‌دهید چگونه زندگی کنید. ســـعی کنید حتماً پیش از تشکیل زندگی مشترک برای مشاوره‌های پیـــش از ازدواج بـــه یک مشـــاور مراجعـــه کنید. اطلاعـــات و گفتگوی رک و پوســـت کنده زیر نظر یک شخص سوم حرفه ای، می‌تواند به شما کمک کنـــد که تصمیم نهایی خـــود را در مورد ازدواج با اطمینان بیشتری اتخاذ نمایید.

یکی از نکاتی که پدر و مادر باید قطعاً از یاد نبرند این است که هرگز در مقابل کودک از خاطرات تلخ دوران مدرسه، خرابکاری‌ها، تنبیه شدن‌ها، بیزاری از تکلیف و مدرسه و معلم و ناظم و... حرفی نزنند

آمادگی برای یک سال تحصیلی

# شال و کلاه برای ماه مهر

طاهره محمدعلیزاده

**عمده‌ترین مسئله در بی‌میلی کودکان از رفتن به مدرسه، به‌خصوص کودکان سال اولی وابستگی شـــدید به مادر و اضطراب دوری از او و محیط امن خانه است. مادرانی که به نام محبت و مهربانی، کودکان خود را بیش از حد به خود وابســـته می‌کنند، بیش از حد عاطفی و حساس هستند و نســـبت به هر مشکل کوچکی واکنش‌های اضطرابی از خود نشان می‌دهند و زیاده از حد از کودک خود حمایت می‌کنند، نه تنها رفتن او به مدرسه یا هر محیط جدید دیگری را با مشـــکلات فراوانی همراه می‌سازند، بلکه بذر اضطراب و ترســـی را در کودکان خود می‌کارند که در سال‌های بعد به نهال و درخت تناوری تبدیل می‌شود و امکان موفقیت در زمینه‌های مختلف را از کودک سلب می‌کند.**

مادران و پدران اگر بدانند با حمایت بیش از حد از یک سو و یا بی‌اعتنایی به نیازهای کودک از سوی دیگر چه بلایی بر ســـر او می‌آورند و در آینده چه موجودِ مضطرب و بیچاره‌ای از فرزندشان می‌سازند، مسلماً مبادرت به چنین کاری نمی‌کنند.

ترس کـــودک از رفتن به مدرســـه تنهـــا یکی از جلوه‌های مخرب وابســـتگی بیـــش از حد به مادر است، بنابراین قبل از اینکه این مشکل پیش بیاید، مادران باید سعی کنند در عین حال که روح و جان کودک را با محبتی سرشـــار ســـیراب می‌کنند، از سنین چهار پنج سالگی بذرهای استقلال، مهارت و توانایـــی را در کودک خود بکارند تا از ثمرات آن بهره‌مند شوند.

یکی از نکاتی که پدر و مادر باید قطعاً از یاد نبرند این است که هرگز در مقابل کودک از خاطرات تلخ دوران مدرسه، خرابکاری‌ها، تنبیه شدن‌ها، بیزاری از تکلیف و مدرسه و معلم و ناظم و... حرفی نزنند و به دیگران هم چنین اجازه‌ای را ندهند، چون این خاطرات هر چند ممکن است برای بزرگ‌ترها جنبه شوخی و تفریح داشته باشد، اما در ذهن بی‌تجربه یک کودک ترس از مدرسه را ایجاد می‌کند.

## شیوه‌های آماده کردن کودک برای ورود به محیط‌های جدید

اگر کودک تجربه مهدکودک یا دوره پیش‌دبســـتانی داشته باشد و مخصوصاً با این محیط‌ها مأنوس باشد و از آنهـــا لذت ببرد، احتمال اینکه در مقابل رفتن به مدرسه واکنش منفی نشان بدهد بسیار کمتر می‌شود. امـــا اگر کودک این تجربه را ندارد، بهتر اســـت در ماه شـــهریور، به‌تدریج کـــودک را به بودن در کنار همبازی‌هـــا و اقوام عادت بدهید و یا او را به پارک ببریـــد تا با کـــودکان دیگر بازی کنـــد و به‌تدریج وابستگی او به شما کمتر شود.

در هر حال رفتن به مدرسه یکی از مراحل حساس زندگی کودک اســـت و او در همـــان عالم کودکان خود به خوبی متوجه می‌شـــود تغییـــر بزرگی در زندگی او روی داده اســـت و در نتیجه دچار تلاطم احساسی و عاطفی می‌شـــود. او می‌داند باید برای چند ساعت از امنیت حضور مادر و خانه دور باشد و این موضوع او را دچار ترس و اضطراب می‌کند.

* از اول ماه شهریور و حتی زودتر، به‌تدریج سعی کنید کـــودک را با روالی کـــه از اول مهر ملزم به

رعایت آن اســـت آشنا سازید. اگر هر شب دیرتر از ســـاعت نه به رختخواب می‌رود، او را موظف کنید رأس ساعت نه بخوابد تا بتواند هشت ساعت خواب کامل را داشـــته باشد و صبح سر حال و بانشاط از خواب بیدار شود.

* صبح‌هـــا او را به‌موقع بیـــدار کنید تا به صبحانه خوردن ســـر وقت و پوشـــیدن لباس‌هایش عادت کند، و الا با شـــروع مدرســـه با او مشکل خواهید داشت. اگر قرار است کودک برای ناهار در مدرسه بماند، سعی کنید در ماه شهریور صرف ناهار را در منزل با ساعت مدرسه هماهنگ کنید.

* بهتر است کودک عادت کند صبح پس از صرف صبحانه و تعویض لبـــاس از خانه بیرون برود. اگر اهل ورزش صبحگاهی هستید، او را با خود بیرون ببریـــد و اگر کارمندید و تا بـــه حال فرصت این را پیـــدا نکرده‌اید کـــودک را صبح‌ها بـــا خود بیرون ببرید، حالا لازم اســـت این کار را بکنید. می‌توانید در این زمینه از شوهر، مادربزرگ‌ها، پدربزرگ‌ها یا اعضای خانواده کمـــک بگیرید. به هر حال کودک باید عـــادت کند به‌جای مانـــدن در رختخواب در ساعاتی که قرار اســـت در مدرسه باشد، به بیرون از خانه عادت کند.

* یکی دیگر از شـــیوه‌هایی که می‌تواند کودک را ذهناً برای رفتن به مدرسه آماده کند، خرید کیف، روپوش و وســـایل مدرســـه همراه با خود اوســـت. حتی‌الامکان ســـعی کنید سلیقه او را در خرید این وســـایل مد نظر داشته باشـــید. همچنین در خانه به او آمـــوزش بدهید به عنوان یک دانش‌آموز باید در مدرسه و ســـر کلاس چه رفتاری داشته باشد، روپوش و مقنعه خود را چگونه بپوشد، بند کفشش را چطور ببندد و کیف مدرســـه‌اش را چگونه آماده کند. همچنین آدرس و شـــماره تلفن منزل را به او یاد بدهید و در جای مطمئنی که کودک بتواند به آســـانی به آن دسترسی یابد، یادداشت کنید. به او آموزش بدهید کیف و وسایل مدرسه‌اش را در جای خاصی بگذارد که چیزی را فراموش نکند و صبح‌ها دنبال آنها نگردد.

* او را بـــه خوردن تنقلات ســـالمی چـــون نان و پنیر و گـــردو، آبمیوه، میوه‌هایی که پوســـت آنها راحت جدا می‌شـــوند، خرما، مغزهای مغذی مثل پســـته، فندق، بادام و... عـــادت بدهید و ضررهای چیپس، پفک، پاستیل و... را به او بیاموزید که اگر همشاگردی‌هایش خوراکی‌های او را مسخره کردند بتواند جواب منطقی و درستی به آنها بدهد.

* کودکی که به مدرســـه می‌رود باید بســـیاری از کارهایش را خـــودش انجام بدهد. پیشـــاپیش به او کمـــک کنید ایـــن کار را یاد بگیـــرد و در قبال کارهایش احساس مسئولیت کند.

* بـــه کودک بفهمانید در کنـــارش خواهید بود و هر وقت به کمک نیاز داشـــته باشـــد به او کمک خواهیـــد کرد، اما انجام تکالیف مدرســـه به عهده خود اوســـت. ممکن اســـت کودک از اینکه چنین مسئولیتی به عهده‌اش قرار می‌گیرد نگران شود. به او اطمینان خاطر بدهید که قطعـــاً از پس این کار برمی‌آید و شـــما هم هر لحظه در دسترس او هســـتید که کمکش کنید، اما مراقب باشید هرگز تکالیف او را انجام ندهید. تردید نداشته باشید قبول مسئولیت و احساس تعهد نســـبت به وظایفی که به عهده کودک اســـت، در زندگـــی آینده او تأثیرات اساسی خواهند داشت.

* به کودک تفهیم کنند که همه بچه‌ها حال او را دارند و آنها هم از اینکه برای اولین بار وارد مدرسه می‌شوند، کمی نگران هستند، ولی آنها خیلی زود با او دوست خواهند شد. به کودکتان یاد بدهید به دیگران سلام و خود را به آنها معرفی کند. در مورد بچه‌هایی هم که دیگـــران را اذیت می‌کنند، ترس به خود راه ندهد و مطمئن باشد معلم حواسش به این چیزها هســـت. در باره خاطرات شیرین دوران تحصیل با همشـــاگردی‌ها، معلم‌ها و تفریحاتی که داشته‌اید برایش با آب و تاب تعریف کنید تا برای رفتن به مدرسه ذوق پیدا کند.

* روز اول مدرسه حتماً فرزندتان را همراهی کنید و به او اطمینان بدهیـــد منتظرش خواهید بود تا او را بـــا خود بـــه خانه برگردانیـــد. روی قول خود بایســـتید، چون اگر کودک از مدرسه بیرون بیاید و شـــما را نبیند، به‌شـــدت مضطرب خواهد شد و ممکن است فردای آن روز از شدت نگرانی نخواهد به مدرسه برود. در روزهای بعد می‌توانید با همسر یا یکی از اعضای خانواده تنظیم کنید که کودک را به خانه برگردانند.

* حتـــی اگر خودتان هم نگران هســـتید، ســـعی کنید کودک متوجه نشـــود. جلوی در مدرســـه با او خداحافظی کوتـــاه و پر از محبتی بکنید و قول بدهیـــد منتظـــرش خواهید ماند، امـــا اگر کودک خواســـت با گریه و زاری و تمارض شما را در کنار خـــود نگه دارد، بـــا ملایمـــت او را آرام کنید و به دست معلم و ناظم بســـپارید. هنگامی که معلم او را می‌گیرد، اگر گریه کرد برنگردید و او را بغل نکنید، و الا از آن به بعد از این ضعف شـــما سوء استفاده خواهد کرد. مطمئن باشید این گریه‌ها دائمی نیســـتند و او خیلی زود به مدرســـه و همکلاســـی‌هایش عادت خواهد کرد.

* در خانـــه مـــکان و زمان خاصی را بـــرای انجام تکالیـــف مدرســـه معین کنید. سعی نکنیـــد تمـــام مدت بالای سر کودک باشـــید تـــا تکالیفش را انجام بدهد. بدترین کار این است که انجام تکالیف کـــودک را به دلیل بی‌تجربگی و ناشـــی بودنش به عهده بگیرید. اگر دائماً بالای ســـر او باشید، انجام تکالیف به تنهایی را یاد نمی‌گیرد و همواره به شما وابســـته خواهد بود. به او یاد بدهید کتاب، دفتر و وســـایلش را این طرف و آن طـــرف پخش نکند و برای انجام تکالیفش جای خاصی را در نظر بگیرد و همیشه در همان جا مشق بنویسد. بچه‌های خیلی کوچک خوب اســـت نزدیک به مادر باشند تا مادر ضمن انجام کارهای خود بتواند تکالیف آنها را هم کنترل و اصلاح کند.

* پس از آنکه کودک از مدرسه به خانه برگشت، از او بخواهید در باره اتفاقات مدرســـه با شما صحبت کند. روی موارد شاد و مثبت تکیه کنید و هیجان به خرج بدهید. نکات منفی را ناشنیده بگیرید و به هیچ وجه با کودک همراهـــی نکنید، اما اگر مورد جدی بود، حتماً با مسئولین مدرسه تماس بگیرید و قضیـــه را با آنها در میان بگذارید. گاهی بچه‌های قلدری در مدرســـه هســـتند که با تهدید بچه‌های کوچک‌تر آنها را به‌شـــدت می‌ترســـانند. در مورد این‌گونه مسائل هم هوشیار باشید.

## وجدان بیدار

مادر شهید علی ماهانی:

رخت ها رو جمع کردم تـــوی حیاط تا وقتی برگشتم بشویم.

وقتی برگشـــتم ، دیدم علی از جبهه برگشـــته و گوشه حیات نشسته و رخت ها هم روی طناب پهن شده!
رفتم پیشش گفتم: الهی بمیرم! مادر ،تو با یه دست چطوری این همه لباس رو شستی؟!

گفت: (مادر جون اگه دو تا دســـت هم نداشتم، باز وجدانم قبول نمی‌کرد من خونه باشم و تو زحمت بکشی.)

## احترام به والدین دستور خداست

پدر شهید علی ماهانی:

یک بار هم نشد حرمت موی سفید ما را بشکنند یا بی‌سوادی ما را به رخمان بکشد. هر وقت وارد اتاق می‌شدم، نیم خیز هم که شده، از جاش بلند می‌شد. اگر بیست بار هم می‌رفتم و می‌آمدم، بلند می‌شد. می‌گفتم: علی جان، مگه من غریبه هستم؟ چرا به خودت زحمت می‌دی؟ می‌گفت: «احترام به والدین، دستور خداست».

کتاب: نماز، ولایت، والدین، ص۸۳

در پی سرعت گرفتن حرکت انقلابی مردم در سال ۵۶ و افزایش آن در سال ۵۷ شاه برای حفظ قدرت مجبور به استفاده از ارتش شد. شاه به دلیل آگاه نبودن به عمق نارضایتی مردم بر این نارضایتی‌ها دامن زد و حرکت مردم را به استهزا گرفت به طوری که در مصاحبه مطبوعاتی روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۷ در مورد اوضاع بحرانی ایران گفت: «این شورش‌ها را دو گروه تجزیه طلبان و سیاسیون قدیمی رهبری می‌کنند تظاهرات ضدمیهنی چند روز اخیر کار کسانی است که به سلامتی پیشه‌وری می‌نوشند و با کسانی که می‌خواهند ایران را به ایرانستان تبدیل کنند و افراد این شورش‌ها به عقاید بچه گانه، احمقانه، عجیب و غیرقابل درک مربوط می‌شوند.»

اما این سخنان بر آتش خشم مردم دمید؛ یکی از تجلی‌های اصلی این خشم در نماز عید فطر به امامت شهید مفتح در روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ و تظاهرات گسترده پس از آن در تهران و سایر شهرها رخ نمود. سپهبد ناصر مقدم پس از تظاهرات روز عید فطر به دیدار شاه رفت و با اشاره به راهپیمایی‌های مردم و ابراز نگرانی از تبعات سوئی که می‌توانست برای ارکان حاکمیت به بار آورد، و با استناد به نظر کارشناسان ساواک و اداره دوم ارتش دستور شاه را برای برقراری حکومت نظامی در تهران و برخی شهرها به دست آورد و دولت شریف امامی سرانجام در شامگاه روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ در تهران و ۱۱ شهر دیگر اعلام حکومت نظامی کرد. با این اقدام فاجعه جمعه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله (شهدا) تهران رقم خورد و به نقطه عطفی در گسترش مخالفت‌های عمومی با حکومت پهلوی تبدیل شد.

شهید محلاتی در این ارتباط می‌گوید:"بعد از راهپیمایی عید فطر به این نتیجه رسیدیم که این کار باید با نظم و ترتیبی ادامه یابد، جلسه‌ای گرفتیم و از صبح تا غروب دور هم بودیم و تصمیم گرفتیم که روز پنج‌شنبه (۱۶ شهریور) راهپیمایی کنیم."

آیت‌الله بهشتی نیز در جامعه روحانیت استدلال کرد که"بعد از راهپیمایی عید فطر حالا که مردم آمدند نباید در این حرکت مردمی فترت ایجاد شود" لذا از مردم برای راهپیمایی دعوت شد.

با وجود برخی اختلافات برای اعلام عزای عمومی یا برپایی راهپیمایی با فرارسیدن سحرگاه روز ۱۶ شهریور سیل جمعیت از گوشه گوشه‌ی تهران جاری شد. به گزارش کیهان، تهران یک‌پارچه تعطیل و تظاهرات بود. صدها هزار تظاهرکننده در خیابان‌های تهران راهپیمایی کردند. راهپیمایان برای سربازان دست تکان می‌دادند و گل پرتاب می‌کردند. ناظران تعداد راهپیمایان را تا یک میلیون نفر تخمین زدند. طول صف‌های راهپیمایان به چند کیلومتر می‌رسید.

ماه رمضان ۱۳۵۷ برای رژیم بسیار شکننده بود. شاه می‌پنداشت با تعویض آموزگار و روی کار آمدن شریف‌امامی و دادن امتیازات مردم را آرام خواهد کرد، ولی سیر حوادث نشان داد که حرکت مردم در حال وسعت و سرعت است.

به گزارش ساواک "از اوّل ماه مبارک رمضان تا روز ۱۷ شهریور مجموعاً حوادث و وقایعی رخ داده که اوج‌گیری آن تقریباً از روز ۹ شهریور"، یعنی ۲۶ رمضان و چهار روز بعد از دولت شریف‌امامی بوده و طی این مدت جمعاً نزدیک به ۹۲۳ مورد تظاهرات نسبتاً توأم با خشونت در نقاط مختلف مملکت رخ داد."

رژیم شاه بعد از راهپیمایی بزرگ ۱۶ شهریور به این نتیجه رسید که باید بر شدت سرکوب افزود تا بتوان بحران را مهار کرد. به روایت فریدون هویدا، پس از راهپیمایی روز ۱۶ شهریور، فرماندهان نظامی به شاه فشار آوردند که هر چه زودتر در تهران حکومت نظامی اعلام کند و خواسته خود را نیز چنین توصیه کردند:"در راهپیمایی امروز سیل جمعیت به راحتی می‌توانست عمارت مجلس و تأسیسات رادیو ـ تلویزیون را به تصرف خود درآورد. شاه بعد از چند ساعت تردید و دودلی با سفرای انگلیس و آمریکا به تبادل نظر پرداخت و تصمیم گرفت تسلیم نظر فرماندهان ارتش شود."

از طرف دیگر شریف‌امامی که پنداشته بود با تغییر تاریخ شاهنشاهی به هجری شمسی و بستن چند قمارخانه مردم و رهبری نهضت را آرام خواهد کرد، بلافاصله بعد از راهپیمایی عید فطر متوجه شد که سخت در اشتباه است؛ به همین جهت با سرعت عکس‌العمل نشان داد و طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد:"متأسفانه دست‌های پنهان با استفاده

**امام خمینی در پیام به ملت ایران آرزو کردند که"ای کاش خمینی در میان شما بود و در کنار شما در جبهه دفاع برای خدای تعالی کشته می‌شد**

از روش‌های شناخته‌شده در صدد سوءاستفاده از این شرایط برآمده و با تشکیل اجتماعات و ترتیب تظاهرات مطالبی را که برخلاف قوانین کشوری است مطرح می‌سازد... به منظور تأمین آسایش عموم و جلوگیری از اقدامات خرابکارانه، دولت مقرر می‌دارد که تشکیل اجتماعات با اجازه شهربانی و فقط در محل‌هایی که موجب سد معبر نباشد آزاد است و به مسئولان انتظامی دستور داده شده است از تشکیل اجتماعات بدون اجازه در معابر عمومی شدیداً جلوگیری نماید."

سردمداران رژیم از حرکت مردم چنان به وحشت افتاده بودند که جرأت به تأخیرانداختن یک روز حکومت نظامی را برای مطلع کردن مردم نداشتند. نیمه‌های شب دولت اطلاعیه‌ای تنظیم کرد که رادیو در اخبار صبح‌گاهی آن را قرائت کرد، امّا اکثر مردم‌از آن بی‌خبر بودند؛ خصوصاً که آن روز جمعه بود و روزنامه صبح هم منتشر نمی‌شد. دولت در این اطلاعیه با اشاره به اطلاعیه‌ی ۱۵ شهریور که تظاهرات را در معابر عمومی ممنوع اعلام کرده بود و اشاره به راهپیمایی ۱۶ شهریور اعلام کرد"تنها برای جلوگیری‌از خون‌ریزی تظاهرات غیرقانونی و ضدملی آنان تحمل شد."

### روز واقعه

عده‌ای از مردم در راهپیمایی بزرگ ۱۶ شهریور فریاد می‌زدند: فردا صبح در میدان ژاله. سپهبد مقدم برای جلوگیری از تکرار راهپیمایی از شاه درخواست برقراری حکومت نظامی کرد و سرانجام با موافقت شاه، تصویب شورای امنیت و هیأت دولت، حکومت نظامی به تصویب رسید و با فرمان شاه ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران شد. فرماندار نظامی تهران به سپهبد بدره‌ای فرمانده گارد جاویدان دستور داد تا واحدهایی از گارد را به فرمانداری نظامی منتقل کند. بدره‌ای فرمان اعزام واحدهایی را به سرلشکر امینی افشار فرمانده لشکر ۱ گارد جاویدان صادر کرد و یگان‌هایی از لشکر در میدان و خیابان ژاله (شهدا) مستقر شدند. ارتشبد اویسی با صدور اولین اطلاعیه فرمانداری نظامی اعلام کرد:"به منظور ایجاد رفاه مردم و نحوه نظم از ساعت ۶ صبح روز ۱۷ شهریور ماه مقررات حکومت نظامی را به مدت شش ماه" به اجرا می‌گذارد. مردم صبح زود بی‌خبر از حکومت نظامی در دسته‌های بزرگی از خیابان‌های فرح‌آباد، شهباز و میدان خراسان به طرف میدان ژاله حرکت کردند. در نزدیکی و خود میدان کامیون‌های مملو از نظامیان ایستاده بودند، ولی مردم بی‌اعتنا به راه خود ادامه می‌دادند.

ساعت نزدیک ۷:۳۰ صبح بود که جمعیت در میدان ژاله و خیابان‌های منتهی به آن مستقر شدند. یکی از فرماندهان نظامی با بلندگو به مردم اخطار کرد که حکومت نظامی است، چرا تجمع کرده‌اید؟ یکی از روحانیون مردم را به نشستن دعوت کرد. جمعیت روی زمین نشست، ولی ظواهر امر نشان می‌داد که نیروهای فرمانداری نظامی قصد متفرق کردن مردم را ندارند. راه عبور را از چهار طرف بر روی مردم بستند. ناگهان صدای رگبار از خیابان‌های منتهی به میدان بلند شد و همین که جمعیت از چهار طرف به سوی میدان هجوم آوردند، نیروهای مستقر در میدان نیز از چند سو مردم را به رگبار مسلسل بستند. در مدت چند ثانیه صدها نفر در خاک و خون غلطیدند. مردم بی‌محابا مجروحان و شهدا را بر روی دست به سوی بیمارستان‌ها حمل می‌کردند. اطاق‌ها، راهروها و حیات بیمارستان‌ها مملو از مجروح و جنازه بود. مردم اطراف بیمارستان‌ها خانه‌های خود را برای پذیرش مجروحان مهیا می‌کردند. هر کس هر چه از لوازم پزشکی، پنبه، پانسمان و ملافه داشت به بیمارستان می‌آورد. نفرت مردم به اوج خود رسیده بود. خبر قتل‌عام مردم در میدان ژاله در تهران پیچید و سرتاسر تهران به جنب و جوش درآمد.

طبق گزارش ساواک، تظاهرات از میدان ژاله به "خیابان‌های دیگری از قسمت شرق تهران" کشیده شد، سپس تظاهرات به جنوب تهران، خیابان‌های مولوی، میدان خراسان، میدان شوش و میدان راه‌آهن سرایت کرد و در مدت کوتاهی خیابان‌های فردوسی، منوچهری، سعدی شمالی، نظام‌آباد، فرح‌آباد، منطقه‌ی نارمک، میدان سپه، خیابان لاله‌زار، به صحنه درگیری تبدیل شد.

یکی از موضوعاتی که مردم شرکت کننده در راهپیمایی روز هفده شهریور و بازماندگان شهیدان و مجروحان حادثه در پی آن بودند، اطلاع از نظر رهبر انقلاب حضرت امام خمینی ( ره ) در این باره بود. اعلامیه امام (ره) که بلافاصله پس از این واقعه در نجف منتشر شد و به سرعت اکثر مردم ایران از آن آگاهی یافتند، در واقع به حرکت مردم مشروعیت بخشید و مردم شادمان از مهر تأیید مرجع و رهبرشان به مبارزه تا سرنگونی حکومت پهلوی ادامه دادند. امام خمینی در پیام به ملت ایران آرزو کردند که"ای کاش خمینی در میان شما بود و در کنار شما در جبهه دفاع برای خدای تعالی کشته می‌شد."

امام خمینی کشتار ۱۷ شهریور را آشکارشدن واقعیت دولت آشتی ملی اعلام کردند که"شاه با حکومت آشتی ملی می‌خواست روحانیت شریف ایران و سیاسیون محترم را در کشتارخود سهیم گرداند، ولی فریب او خیلی زود برملا گردید. انّ کیدِ الشیطان کان ضعیفاً". امام خمینی بار دیگر از ارتش خواستند به مردم بپیوندند تا"نام خود را در تاریخ که به سود ملت ایران به راه خود ادامه می‌دهد هر چه زودتر ثبت" کنند. امام خمینی خطاب به علما فرمودند:"در این موقع حساس نه تنها باید استقامت کنید، بلکه روحیه عالی مقاومت جامعه را هر چه بیشتر تقویت کنید و هر چه بیشتر صفوف خود را برای مقابله با دشمن مردم ایران متشکل‌تر کنید.

یک روز با مهدی و چند نفر از بچه‌ها برای دیدن آیت الله حق شناس( ره ) رفتیم. ایشان به مهدی نگاه معناداری کردند و گفتند: شما به این آقا مهدی خیلی احترام بگذارید ..... ما خیلی تعجب کردیم.



ناگفته‌های مادر شهید مهدی عزیزی

# سعیدم من، شهیدم من

سیده زینب اسکندریان

«قافله عشق در سفر تاریخ است و این تفسیری است بر آنچه فرموده‌اند: کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا..... این سخنی است که پشت شیطان را می‌لرزاند و یاران حق را به فیض دائم رحمت او امیدوار می‌سازد. و تو نیز نومید مشو که تو را نیز عاشورایی است و کربلایی که تشنه خون توست و انتظار می‌کشد تا تو زنجیر خاک را بگشایی و از دلبستگی‌هایت هجرت کنی و به کهف حصین لازمان و لامکان ولایت ملحق شوی و فراتر از زمان و مکان خود را به قافله سال ۶۱ هجری برسانی و در رکاب امام عشق به شهادت برسی.» سید شهیدان اهل قلم شهدای مدافع حرم به خوبی دریافتند که نوبت امتحان صداقت شیعیان فرا رسیده است و هر کس برای امام حسین علیه‌السلام سینه زده است باید به میدان بیاید. نشان دادند که سینه زدن‌هایشان برای خودشان نبوده است. نشان دادند یا لیتنا کنا معک گفتنشان تعارف نبوده است و آماده‌اند در این راه سر بدهند و به اول مدافع حریم ولایت حضرت زهراسلام الله علیها اقتدا کردند. در این شماره پای صحبت‌های مادر و همرزمان شهید بزرگوار مهدی عزیزی نشستیم.

## مهدی، مظلوم و آرام

یکم مهر ۱۳۶۱، دومین فرزند خانواده عزیزی به دنیا آمد. پسری زیبا و درشت اندام. پدرش نظامی بود و در شهرک توحید که مخصوص نظامی‌ها بود زندگی می‌کردند. کامش را با تربت سید الشهدا باز کردند. در آن ایام جنگ، مهدی یک بچه چند ماهه و پدرش دائم در مأموریت بود. می‌ترسیدم که نکند شاید نتوانم از مهدی نگهداری کنم ولی مثل اینکه مهدی شرایط را خیلی خوب درک کرده بود. در آغوشم که بود به من آرامش می‌داد. آنقدر ساکت و مظلوم بود که پدرش او را مظلوم مهدی صدا می‌زد.

## سعیدم من، شهیدم من

آن روزها تلویزیون رزمنده‌ها و جنگ را خیلی نشان می‌داد. مهدی که تازه راه افتاده بود جلوی تلویزیون می‌ایستاد و می‌گفت:« سعیدم من، سعیدم من .....» دقت کردم، دیدم منظورش( شهیدم من) است.

سرودی که آن ایام از تلویزیون پخش می‌شد این بود: شهیدم من ... شهیدم من .... به کام خود رسیدم من ...

حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم چقدر به هم نزدیک‌اند کلمات سعید و شهید.

آیت‌الله حق شناس( رحمهٔ الله علیه )

یک روز با مهدی و چند نفر از بچه‌ها برای دیدن آیت الله حق شناس( ره ) رفتیم. ایشان به مهدی نگاه معناداری کردند و گفتند: شما به این آقا مهدی خیلی احترام بگذارید ..... ما خیلی تعجب کردیم.

یک روز هم به اتفاق مهدی برای عیادت آیت‌الله حق شناس به بیمارستان رفتیم. یکی یکی برای دست بوسی به سمت ایشان می‌رفتیم. نوبت مهدی که رسید حاج آقا گریه کردند. باز هم ما تعجب کردیم. در مسیر برگشت به شوخی به مهدی گفتم: اهل سر بودی و ما نمی‌دانستیم ....!

بعد از شهادتش همه یقین کردیم که واقعاً اهل سر بود.

## سپاه

به دلیل علاقه زیادش به بسیج و سپاه تصمیم گرفت به عضویت سپاه درآید. به ایشان گفتیم: پدرت نظامی است! تو دانشگاه برو. اما او قبول نمی‌کرد. می‌گفت می‌خواهم بروم سپاه ....و رفت.

## فقرا

خیلی هوای فقرا را داشت. قسمت زیادی از حقوقش را به فقرا و مستمندان می‌داد. یک بار طلبی را که از محل کارش داشت گرفت و در جواب ما که گفتیم: می‌خواهی با این پول چه کنی؟

گفت: به یکی از اقوام می‌دهم که یک ماشین بخرد و با آن کار کند تا زندگی‌اش را بچرخاند.

بارها به دوستانش گفته بود که مدیونید اگر پول بخواهید و به من نگویید ....

یکی از اقوام گفت، یک بار دیدم یک زن غریبه‌ای زیر عکس مهدی در میدان قیام نشسته بود و گریه می‌کرد. پرسیدم: شما این شهید را می‌شناسید؟ گفت: این جوان چندین سال بود که به بچه‌های یتیم من کمک می‌کرد و احوال ما را جویا می‌شد.

## پیرزن و خانه خراب

یک بار خودش تعریف کرد که:« در یک محله‌ای یک پیرزنی را دیدم یک گوشه نشسته و به سختی یک گونی را می‌کشد. کنجکاو شدم و دنبالش رفتم تا اینکه دیدم به خانه خرابه‌ای رسید که واقعاً جای زندگی نبود. بیشتر تحقیق کردم و فهمیدم یک پیرمرد علیلی هم آنجا زندگی می‌کند. خیلی ناراحت شدم و با یکی از رفقا پیگیر تعمیر خانه شدم و فهمیدم قابل تعمیر نیست و باید کوبیده بشه و به هر نحوی بود کمکش کردیم تا در خانه بهتری زندگی کند.»

داشتن این روحیه‌ها باعث متمایز شدن مهدی از بقیه می‌شد، در جامعه‌ای که خیلی‌ها به دنبال این هستند که ساک منافع خودشان را ببندند، او اینطور فکر می‌کرد .

## ساده زیستی

واقعاً اهل این دنیا نبود. این اواخر که قرار بود اعزام شود موتورش را دزدیدند. آمد پیش من و گفت: مامان! درویش بودیم و درویش‌تر شدیم.

دنبال خرید لباس نو نبود و اگر لباس نویی می‌گرفت به دیگران می‌داد. یکی از دوستانش می‌گفت: بعد از شهادت مهدی به محل شهادتش رفتم. دیدم ساعت مچی مهدی دست یکی از بومی‌های آن جا است.

خیلی به او اصرار کردم که حاضرم با هر قیمتی ساعت را از او بخرم، ولی قبول نکرد و می‌گفت : هر قیمتی که بگی باز هم آن ساعت را نمی‌دهم.

پرسیدم: چطور شد که ساعت رو به او داده؟ گفت: صبح روز شهادتش به محل اقامت ما آمد و نماز را در

آنجا بجا آورد. من محو تماشای نمازش شده بودم بعد از نماز به سمت من برگشت و ساعتش را به من داد. خیلی خوشحال شدم و تشکر کردم.

علاقه به خانواده

خانــه که بود مدام به من کمک می‌کرد. مهدی مثل پروانه دور من و پدرش می‌چرخید. خیلی به ما احترام می‌گذاشت. پدر بزرگش بیش از صد سال عمر کرده بود. وقتی می‌رفتیم شهرستان، من نمی‌توانستم خیلی به این پیر مرد برســم. اما مهــدی به جای من به او کمک می‌کرد. غذا برایش لقمه می‌کرد و در دهانش می‌گذاشت .....

مهــدی مصداق واقعی حدیث نبــوی «خیرکم خیر لاهله» بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد.

## ازدواج نکرد

مهدی جوان رعنا و زیبایی بود. چند بار بهش اصرار کردم که ازدواج کند، مخصوصاً در ســال منتهی به شــهادتش. ولی او قبول نمی‌کــرد. یک بار گفتم که دختر یکی از شــهدا هست که خیلی دختر خانوم و با کمالاتی اســت. مهدی گفت: مادر! این دختر چه گناهی کرده که هم فرزند شــهید شود و هم همسر شهید .....

## راضی کردن مادر

مــدام با من صحبت می‌کرد و می‌گفت: مادر! اگر در این زمان، امام حسین علیه السلام بود و من برای یاری حضرت می‌خواستم بروم کربلا، شما اجازه می‌دادید؟ گفتم: صد تا مثل تو فدای سر امام حسین‌علیه‌السلام. گفت: مادر! الان همان زمان اســت. دیدی چه طور به قبر حجر ابن عدی حمله کردند؟! اگر دستشــون به قبر حضرت زینب سلام‌الله-علیها برسد همین کار را می‌کنند.

گفتم: پسرم می‌دانم ولی تو بمان و همینجا خدمت کن.

گفت: نه مادر نمی‌توانم. این صحنه‌ها را که می‌بینم جگرم آتش می‌گیرد.

مادر! اگر من شــهید شــدم نگویید که اگر اینجا بود چیزیش نمی‌شد و چرا رفت و از این حرف‌ها .... این‌ها حرف‌های شیطان است .. فقط به یاد مصایب حضرت زینب سلام‌الله‌علیها باشید.

## آخرین خداحافظی

وسایل‌اش را جمع کردم. دیگه نایی نداشتم. زنگ زدم خواهرم بیاد کمکم. حوله را از ســاک در آورد و گفت چفیه کفایت می‌کند. تخمه را هم که همیشه می‌برد کنار گذاشــت و گفت نمی‌خواهم. ولی من یواشکی گذاشتم تو ســاکش چون می دونستم خیلی تخمه دوســت دارد. هر وقت می‌خواست به مأموریت برود درباره برنامه و کارهایی که می‌خواســت انجام بدهد صحبــت می‌کرد. ولی این‌دفعه چیــزی نگفت. یک دفعه یــک حرفی زد که بعدها فهمیــدم چرا آن را گفت. برگشت و گفت: شرمنده که این دفعه چیزی نمی‌توانم بیاورم!

از زیر قرآن ردش کردم، بعد برگشت و انگشترش را به من داد و رفت ....به خواهرش گفتم برو پشت سرش و خوب نگاهش کن. نگاهمان را نمی‌توانســتیم ازش برداریم .....

## آخرین حرف‌ها

روز قبل شهادتش به داداشش زنگ زد و گفت: سال خمسیم رسیده، برو قم و خمسم را بده. ۳۰۰ تومان هم به نانوایی لواشــی بدهکارم لطفاً آن را هم بده. به دایی‌اش پیامک داده بود که:« ســلام، من ماموریت هستم. وصیتنامه‌ام دست شماست. اگه اتفاقی برایم افتاد یک دستمال اشک و مقداری تربت و مهر کربلا لای قرآن روی طاقچه، در قبــر در پهلویم بگذارید. حلال کنید. یا علی مدد».

## شهادت

بیست و چهارم ماه رمضان بود که شهید شد. یازدهم مرداد سال ۹۲ پیکرش را که آوردند تشییع با شکوهی شد. وقتی در قبر گذاشتن، گفتم: مهدی جان! یادته گفتم وقت خواب تشک بنداز زیرت، گفتی وقتی آدم قراره روی خاک بخوابه به زیر انداز نیاز نداره .....

خوشــحال بودم که به همه آرزوهاش رســیده بود. می‌خواســت کربلا برود که رفت، می‌خواست شهید بشود که شد.

## مهدی شهید

عباس آقا! خادم مسجد امام رضا علیه‌السلام می‌گوید: یک روز در حیاط مســجد نشســته بودم که مهدی آمد کنارم نشســت و یک نگاهی به عکس‌هایی که بالای دیوار مســجد زده بودند انداخت و گفت: یعنی میشــود یک روزی عکس ما را هم بزنند آن بالا .... و حالا عکس کربلایی مهدی عزیزی هم آن بالاســت. مهدی‌ای که همرزمانش یک بزرگداشــت در سوریه برایش گرفتند .....

در رکاب شهدای عاشورا

بعد از شــهادت مهدی، به همراه ســایر خانواده‌های شــهدای مدافع حرم رفتیم به دیدار آقــا .... خیلی لحظات خوبی بود. حضرت آقا پشــت عکس مهدی نوشته بودند:

حقیقتاً این شهدا در راه امام حسین علیه السلام و در رکاب شهدای عاشورا به شهادت رسیدند.

## وصیتنامه

در دلــم حرف‌های زیادی برای گفتن دارم اما توان بــه قلم آوردن آن‌ها را نــدارم. تنها مطلبی که در این لحظات دلم را به خود مشــغول کرده اســت حســرت از عدم التفات و عنایت و توجه به صاحب و مولای همه ما حضرت حجت‌ابن‌الحسن به خودم است. دوست داشتم در این دنیا بودم و آقای خود را می‌دیدم. دوســت داشــتم یک‌بار آقای خودم را می‌دیدم و بعد از این دیار فانی رخت بر می‌بستم، اما نشد.

آن سفرکرده که صد قافله دل همره اوست
هرکجا هست خدایا تو سلامت دارش

از ما که گذشت اما به تمام دوستان و آشنایان و تمام کســانی که این وصیت‌نامه را می‌خوانند بگویید که هر کاری می‌توانند بکنند تا مبادا آقا لحظه‌ای از آنها دلگیر و ناراحت شود.

من که نتوانستم اما از تمام دوستان و آشنایان تقاضا می‌کنم نگذارند رهبر انقلاب تنها و مظلوم بماند.

پولشویی و مقررات حاکم بر آن

# گم کردن رد پول

**پولشویی از جمله فعالیت‌های ناسالم اقتصادی است که خود زاییده و در عین حال تکمیل کننده فعالیت‌های مجرمانه دیگری به حساب می‌آید. چنین فعالیتی نه تنها اقتصاد کشورها، روابط اجتماعی و سیاسی آنها را نیز تحت تأثیر منفی و زیانبار قرار می‌دهد. به همین علت بررسی اثرات منفی و نحوه مبارزه با آن در دستور کار سیاستگذاران اقتصادی و مورد توجه مسئولان قرار گرفته است. گرچه تلاش زیادی در جهت مبارزه با این جرم مالی انجام گرفته، به دلیل پیچیدگی عملیات پولشویی و گستردگی آثار و تبعات منفی اقتصادی و اجتماعی آن از یکسو، و فقدان تحقیق و پژوهش‌های لازم برای شناسایی این پدیده، از سوی دیگر، توفیق چندانی به دست نیامده است. پولشویی زمانی اتفاق می‌افتد که درآمدهای کسب شده توجیه قانونی ندارد و برای اینکه از حالت غیرقانونی خارج شوند و شکل پول‌های معمول را به خود بگیرند به وسیله پولشویی پاک می‌شوند.**

## پولشویی چیست؟

پولشویی معادل فارسی است. پول کثیف، پولی است که از محل کسب و کارهای کثیف و غیرقانونی به دست آمده باشد. کسب و کارهایی همچون قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان، خرید و فروش زنان و کودکان، قاچاق اسلحه، باجگیری، ترور و...

پولشویی عبارت است از هرگونه عمل یا شروع به عملی به منظور پنهان ساختن یا تغییر ماهیت غیرقانونی درآمدهای حاصل شده به نحوی که به نظر می‌رسد منشاء تحصیل آنها قانونی بوده‌اند. پولشویی به مجموعه عملیاتی گفته می‌شود که شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی برای مشروعیت بخشیدن به درآمدهای نامشروع آن عملیات را انجام می‌دهند.

پولشویی تنها نقل و انتقال و مبادله یا خرید و فروش نیست بلکه وسیع‌تر از این مفاهیم است. مقصود اصلی این است که درآمد نامشروع را مشروع جلوه دهند و در سیستم اقتصادی جامعه وارد نمایند. پولشویی عمل بعد از کسب درآمد از منابع نامشروع است و جرم مضاعفی است بعد از فعالیت نامشروع و در ابتدا جرمی برای تحصیل درآمد از منابع نامشروع حاصل از قاچاق مواد مخدر و ... می‌باشد. چون پولشویی هم به تکمیل عمل نامشروع کمک می‌کند و هم در حقیقت بخشی از همان عمل نامشروع است و علاوه بر آن زیان های متعددی برای جامعه و اقتصاد ملی دارد نباید اجازه داده شود مبالغ هنگفت نامشروع را به وسیله ظرفیت‌ها و امکانات و سیستم‌های مدرن موجود وارد بازار و روند فعل و انفعالات اقتصادی کنند و با این عمل هم کار نامشروع خود را توسعه دهند و هم از امتیاز این امکانات سوءاستفاده نمایند و سرانجام از پرداخت عوارض و مالیات و ... نیز فرار کنند.

**انواع پول‌هایی که می تواند به صورت نامشروع در جامعه مطرح باشد:**

**۱. پول‌های خاکستری:**
درآمدهای حاصل از فروش کالا و یا انجام دادن کارهای تولیدی است ولی از نظارت دولت پنهان می‌ماند و دولت از آنها بی‌اطلاع است که معمولاً برای فرار از مالیات این کارها را انجام می‌دهند.

**۲. پول‌های سیاه:**
پول‌های حاصل از قاچاق است به طوری که درآمدهای حاصل از قاچاق کالا و شرکت در معاملات پر سود دولتی که خارج از عرف طبیعی است.

**۳. پول‌های کثیف یا پول‌های آغشته به خون:**
مربوط به نقل و انتقال مواد مخدر است.

## مراحل عملیات پولشویی:

۱. ایجاد پول غیرقانونی: معمولاً پول غیرقانونی از سوی بنگاه‌های غیرمشهور و غیر رسمی و اشخاصی که در رابطه با این بنگاه‌ها به صورت غیرقانونی فعالیت دارند تولید می‌شود. این بنگاه‌ها معمولاً از طریق روش‌های غیرمجاز و ارتباط مسئولان پرنفوذ کالاهای ارزشمند و یا خدمات ویژه‌ای را خارج از رویه معمول و با سقفی بیشتر از میزانی که تعیین شده است دریافت می‌کنند و معمولاً با استفاده از روش‌های برنامه‌ریزی شده برای فرار از پرداخت مالیات، پول غیرقانونی را بیشتر رواج می‌دهند. در کشورهایی که توزیع با روش یارانه‌ای صورت می‌گیرد و یا از مراکز غیرقابل حسابرسی حمایت می‌شود، فضای مطلوبی برای رواج پول غیرقانونی فراهم می‌شود و رانت خواران حداکثر بهره‌برداری را از تفاوت قیمت مصوب و قیمت آزاد به عمل می‌آورند.

۲. سندسازی مالی: معمولاً پول غیرقانونی از طریق بنگاهها و واسطه‌های مالی غیرمجاز و غیر متعهد به مقررات نظام بانکی و با استفاده از اسناد جعلی وارد شبکه بانکی می‌شود. امکان جلوگیری از این جریان به خصوص با گسترش فناوری الکترونیک، مشکل است لیکن همین فناوری قادر است که در آینده‌ای نزدیک به نحو رضایت بخشی، طرف‌های اصلی و صاحبان واقعی منابع مالی را به طور دقیق شناسایی کنند. بدیهی است استفاده از هر نوع فناوری جدید، در مراحل اولیه با مشکلاتی مواجه خواهد بود، لیکن به تدریج که جوامع استفاده از فناوری الکترونیک را قانونمند می‌کنند، ابهامات در رابطه با فرآیند پولشویی کاسته خواهد شد و برعکس برخی بانکداران، می‌توان امیدوار بود که به تدریج با قبول مقررات بین المللی در زمینه بانکداری الکترونیکی، این مشکل نیز کاهش یابد.

۳. اختلاط مالی، پیچیده‌ترین مرحله از فرایند پولشویی است، زیرا در این مرحله که معمولاً مبادلات پولی از طریق نهادهای واسطه و یا کارگزاران مالی صورت می‌گیرد، به سهولت سرنخ اصلی مبادله، یعنی عرضه کنندگان پول در ابهام قرار می‌گیرند. پیچیدگی اختلاط مالی که داد و ستد جنبه بین المللی پیدا می‌کند به مراتب افزایش پیدا می‌کند زیرا در بسیاری از کشورها، مقررات بین المللی در رابطه با پولشویی به تصویب نرسیده است و یا رعایت نمی‌شود. از این رو کسانی که از طریق پولشویی به مبادلات مواد مخدر و یا قاچاق کالا می‌پردازند در واقع با اختلاط پول‌های آلوده، مجدداً با قدرت بیشتری نهادهای سالم و واقعی هر کشور را نشانه گرفته‌اند. گاهی کسانی که به محافل تصمیم‌گیری راه می‌یابند، با استفاده از رانت اطلاعاتی ثروت قابل ملاحظه‌ای را به دست می‌آورند این مسئله نیز باید نوعی (پولشویی ضمنی) تلقی شود.

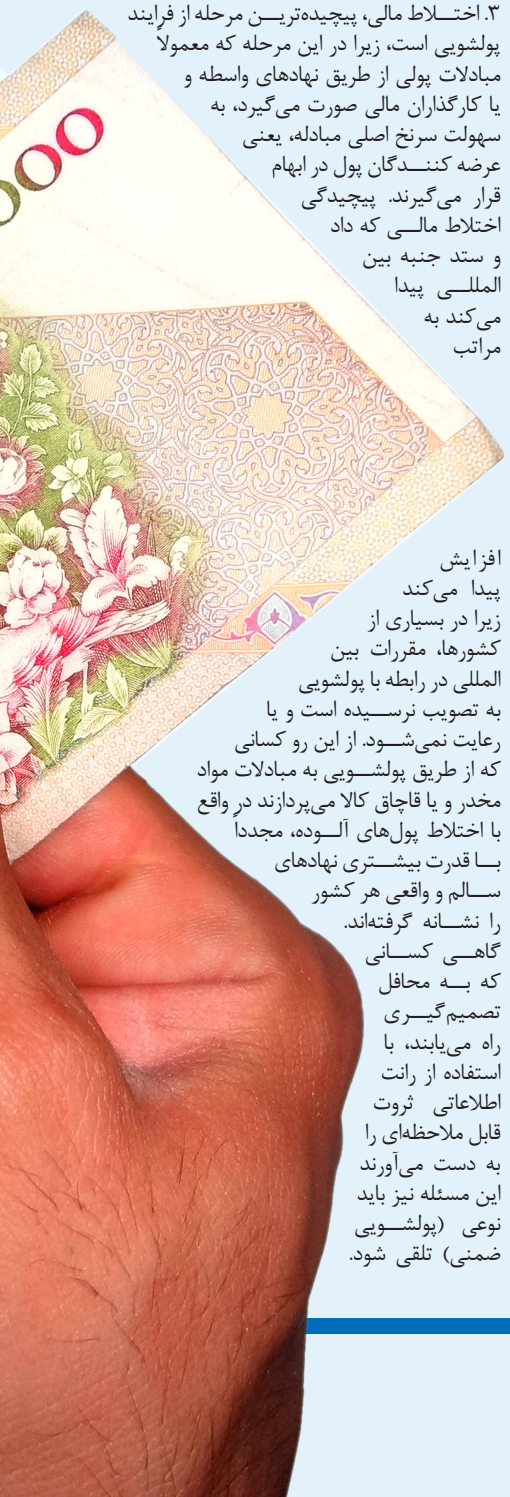

**در دو دهه اخیر، با توجه به گسترش سریع پولشویی و تبدیل شدن آن به پدیده‌ای بین المللی و نگرانی در مورد نبود قوانین ملی مؤثر برای مبارزه با جرم‌های سازمان یافته و شستشوی درآمدهای حاصل از آن، قوانین و پیمان نامه‌های جدید و تلاش‌های بین المللی چشمگیری برای مبارزه با پولشویی شکل گرفته است**

در هر حال وقتی از طریق رانت اطلاعاتی ثروتی به وجود می‌آید و با سایر منابع بانک‌ها و مؤسسات اعتباری مخلوط می‌شود، بلافاصله جناح سیاسی تحت تأثیر خود را تقویت خواهد کرد در این حال مبارزه با مسئله پولشویی تا حدود زیادی دشوار خواهد شد.

۴. تشویق پولشویی: فرض می‌کنیم که شخصی از طریق دزدی و یا خرید و فروش کالاهای قاچاق و غیرمجاز، تحصیل کرده است، با سپرده‌گذاری در شبکه بانکی و با استفاده از خدمات بانکی، بتواند از طریق روش‌های قانونی مثل سایر افراد عملیات بانکی در جهتی که می‌خواهد انجام دهد تا زمانی که صاحبان غیرقانونی پول با فریب مجریان قانون به عملیات خود مبادرت می‌ورزند، پولشویی یک مسئله ساده است، (لیکن پس از اینکه صاحبان غیرقانونی پول برخورد قانون و شکل دادن آن به نفع خود دسترسی پیدا کند مثل کشورهای آمریکای لاتین، آنگاه با مسئله پولشویی شتابنده مواجه خواهیم بود.) در هر حال موضوع پولشویی در ابتدا ممکن است موردی و تحت تأثیر عوامل مختلف آسیب شناختی روی دهد.

این مسئله نیز مثل اکثر آسیب‌های اجتماعی قابل رفع است، لیکن زمانی که پولشویی به عنوان یک هدف سازمان یافته سیاسی مشروعیت پیدا کند، در آن صورت آتش فراگیر، دامن همه جامعه را شعله ور خواهد ساخت. امروزه این هجوم سرطان پولی که بلافاصله موجب تشکیل تومورهای مختل کننده اقتصادی می‌شود، تحت عنوان پولشویی مطرح شده است.

## انواع پولشویی:

چهارگونه پولشویی قابل شناسایی است:

۱. پولشویی درونی: شامل پول‌های کثیف که از فعالیت مجرمانه و در داخل خاک یک کشور می‌شود که در همان کشور شسته می‌شود.

۲.پولشویی مهار شونده: شامل پول‌های کثیف بدست آمده از فعالیت مجرمانه که در داخل یک کشور کسب و در خارج از آن تطهیر می‌شود.

۳. پولشویی بیرونی: شامل پول‌های کثیف بدست آمده از فعالیت مجرمانه انجام شده در سایر کشورها که در خارج نیز شسته می‌شود.

۴. پولشویی وارد شونده: که شامل پول‌هایی که از فعالیت مجرمانه در سایر نقاط به دست آمده و در داخل خاک یک کشور مورد نظر شسته می‌شود.

## پیامدهای قانونی جرم پولشویی

### جرم پولشویی منطبق با برخی مواد قانون مجازات اسلامی باشد که در ذیل به آن می‌پردازیم:

الف) تحقق جرم پولشویی وابسته به وجود جرائمی مانند قاچاق مواد مخدر، اختلاس، ارتشاء و ... است. سپس اقدامات و فعل و انفعالاتی بر روی درآمدهای حاصل از جرائم مورد اشاره صورت می‌گیرد، تا منشاء غیرقانونی مال پنهان شود.

### ب) عمل مرتکب؛ جرم پولشویی به شکل‌های زیر اتفاق می‌افتد:

۱. مخفی کردن ماهیت واقعی مال حاصل از ارتکاب جرم.

۲. نقل و انتقال فیزیکی مال یا درآمدهای حاصل از جرم.

۳. انتقال وجه یا هر مال دیگری از طریق موسسات مالی.

۴. کمک یا معاونت به شخص مجرم برای عدم شمول مقررات کیفری.

۵. تحصیل و استفاده از اموال و عایدات ناشی از جرم.

بعضی وقت‌ها ترک فعل نیز منجر به تحقق جرم پولشویی خواهد شد و آن در مواقعی است که شخص، از روی آگاهی و عمد ، از انجام وظایفی که در ارتباط با قانون به عهده اوست، خودداری می‌کند. (جرائم مرتبط با پولشویی)

در ضمن، خاطرنشان می‌سازد در ماده ۶۶۲ قانون مجازات اسلامی نیز پیش‌بینی شده است؛ «هرکس با علم و اطلاع یا با وجود قراین اطمینان‌آور به اینکه مال در نتیجه ارتکاب سرقت به دست آمده است آن‌را به نحوی از انحا تحصیل، مخفی یا قبول کند یا مورد معامله قرار دهد به حبس از شش ماه تا سه سال و ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.»

امروزه، با شخصی که در ارتکاب عمل مجرمانه به سارق مساعدت می‌کند، به شدت برخورد می‌شود. اگر سارق اطمینان داشته باشد که هیچ شخصی حاضر به همکاری با وی نیست، جرأت فروش یا مخفی کردن اموال مسروقه را نخواهد داشت و لذا، جرم سرقت به شدت کاهش خواهد یافت.

### ج) خصوصیات مال حاصل از ارتکاب جرم

درآمدهای حاصل از جرم به معنی هر مالی است که مستقیم یا غیرمستقیم از اعمال مجرمانه «جرائم منشاء» از قبیل ارتشاء، اختلاس، گرفتن پورسانت در معاملات دولتی، کلاهبرداری، قاچاق مواد مخدر، قاچاق کالا، ارز و ... مشتق یا حاصل شده است و همچنین، شامل اموالی بوده که درآمدهای حاصل از جرم به طور مستقیم وارد آن شده و سپس با آن آمیخته شده است.

## لزوم قانونگذاری برای جرم پولشویی

در دو دهه اخیر، با توجه به گسترش سریع پولشویی و تبدیل شدن آن به پدیده‌ای بین المللی و نگرانی در مورد نبود قوانین ملی مؤثر برای مبارزه با جرم‌های سازمان یافته و شستشوی درآمدهای حاصل از آن، قوانین و پیمان نامه‌های جدید و تلاش‌های بین المللی چشمگیری برای مبارزه با پولشویی شکل گرفته است که از آن جمله می‌توان به پیمان نامه‌های سازمان ملل، جامعه اروپا، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، سازمان کشورهای آمریکایی و اقدام‌های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در زمینه مبارزه با پولشویی اشاره کرد.

بی‌گمان، سرازیر شدن وجوه کثیف برای پاک شدن به کشورهای فاقد ساز و کار لازم برای برخورد با جرم پولشویی، مشکلات فراوانی را برای آنها ایجاد خواهد کرد. از این رو، لازم است اولین گام در مقابله با این مشکل، یعنی تدوین و مقررات مناسب برای مبارزه با پولشویی، فراهم شود.

**جرائم منشاء پولشویی در ایران کدام است؟**

الف) مواد مخدر

ب) قاچاق کالا

ج) اخاذی، ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری

د) سرقت، آدم ربایی، قتل و جنایت

ه) ربا و فحشا

و) سپرده‌گذاری‌های کوتاه و بلند مدت از طریق بانکها یا مؤسسه‌های پولی و اعتباری

**کمک به دیگران و گشودن گره از مشکلات آدم‌های گرفتار، شادی عمیق و پایداری را در انسان پدید می‌آورد. لازم نیست زیاد پول خرج کنید. گاهی یک سلام ساده یا گوش دادن به درددل آدم‌ها برایشان از دنیاها ثروت بیشتر می‌ارزد**

## چطور از داشته‌هایمان لذت ببریم؟

# لبخند به زندگی

زهرا رضایی

اغلب افراد تصور می‌کنند خوشحالی، شادی، خوشبختی و لذت بردن از زندگی بستگی تام و تمام به داشته‌های آنها دارد و وقتی از لحاظ مالی و امکانات فراوان همسنگ طبقات مرفه جامعه نیستید، احساس بدبختی می‌کنند و گرفتار آه و حسرت می‌شوند، در حالی که لذت بردن از زندگی آن‌قدرها هم کار دشواری نیست، فقط باید این واقعیت انکارناپذیر و مهم را باور کنیم که عمر انسان بسیار کوتاه است و به قول حافظ: «دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد.»

متأسفانه در دنیای امروز شاخصه حال خوب داشتن، پول، اعتبار اجتماعی یا به دست آوردن موفقیت‌های دهان پرکن تصور می‌شود، غافل از اینکه خوشحالی در دوردست‌ها نیست و انسان دقیقاً با همان چیزهایی که دردسترس اوست می‌تواند خوشحال باشد و از زندگی لذت ببرد.

از جمله مواردی که آن را رایگان تصور می‌کنیم و فقط وقتی که از دستش می‌دهیم، به آن توجه می‌کنیم، حضور عزیزان، اعضای خانواده و دوستان صمیمی است، در حالی که اگر اوقات خوشی را با آنها سپری کنیم، هم خوشحال‌تر و شادتر خواهیم بود و هم در زمینه‌های دیگر زندگی به موفقیت‌های بیشتری دست می‌یابیم.

برای لذت بردن از زندگی باید یاد بگیریم:

* از ته دل بخندیم. مشکلات زندگی تمامی ندارد و اگر یاد بگیریم که با این مشکلات شوخی کنیم و بخندیم، راحت‌تر از پس حل آنها بر خواهیم آمد. البته شوخی کردن با مشکلات به معنی نادیده گرفتن آنها نیست.

* روز مبادا همین امروز است. لباس‌ها، امکانات و چیزهای خوبی را که در اختیار دارید انبار نکنید و از آنها استفاده کنید. بعضی از افراد حتی احساسات و عواطف زیبای خود را هم برای روز مبادا ذخیره می‌کنند!

* حالتان خوب نیست؟ گوشی تلفن را بردارید و به یک دوست تلفن بزنید. حتی اگر امکانش را دارید، بروید و او را ببینید. گپ زدن با یک دوست صمیمی می‌تواند شادی را به شما بازگرداند.

* دفتر خاطراتتان را بیاورید و خاطره‌های شیرین را مرور کنید. آلبوم‌های عکس و یادگاری‌هایی هم که گرفته‌اید می‌تواند حال خوش را به شما برگرداند.

* آشپزی کردن هم بد نیست. از جا بلند شوید و برای کسانی که دوستشان دارید یک غذا یا دسر یا شیرینی خوش‌طعمی را آماده و به بهترین شکل ممکن تزئین کنید.

* گاهی بد نیست به خودتان مرخصی بدهید و بعضی از کارها را بعداً انجام بدهید. دلیل ندارد آن‌قدر از خودتان کار بکشید که دیگر رمقی برای لذت بردن از وقت و فرصتی که در اختیار دارید باقی نماند. فردا هم روز خداست. با خودتان مثل برده‌ها رفتار نکنید.

* بعضی وقت‌ها برای خودتان هدیه بخرید. این هدیه ضرورتاً نباید گران باشد. یک شاخه گل یا یک بستنی خوشمزه هم کفایت می‌کند. خدا را به خاطر آنچه که هستید شکر کنید. شما کم کسی نیستید!

* از محبت دیگران قدردانی و تشکر کنید. موقعی که از تاکسی پیاده می‌شوید، یک «خسته نباشید» شما ممکن است راننده را متعجب کند، ولی مطمئن باشید احساس خشنودی از این حرف شما خوشحالی تمام روز او را تضمین خواهد کرد. شادی و خوشحالی مثل موج است. وقتی از جایی شروع شد، ادامه می‌یابد و آدم‌ها افراد شاکر و قدردان را دوست دارند و با کمال میل به آنها خدمت می‌کنند.

* موسیقی خوب می‌تواند به سرعت حال آدم را خوب کند. شاید پول یا وقت رفتن به کنسرت، تئاتر یا سینما را نداشته باشید، ولی این روزها دسترسی به موسیقی و فیلم خوب بسیار ساده و از آن بهتر مطالعه کتاب‌های ارزشمند است. خود را از این لذت‌های قابل دسترسی محروم نکنید.

* حتماً هر چند وقت یک بار با عزیزان خود سری به طبیعت بزنید. انسان فطرتاً برای زندگی در میان سیمان، آهن، دود و صدا ساخته نشده است و زندگی پرهیاهوی شهری او را کسل و افسرده می‌کند. بهترین چاره افسردگی پناه بردن به دل طبیعت، گوش سپردن به موسیقی آب و پرنده‌ها و رها شدن از مشکلات روزمره زندگی است. به خودتان رحم کنید و نعمت طبیعت را از خود نگیرید. گاهی خوراکی مختصری بردارید و با اعضای خانواده یا دوستان صمیمی به پارک و محل سرسبزی بروید.

* بچه‌ها منبع شادی و انرژی حیاتی هستند. گاهی در جمع کودکان باشید و همراه با آنها بخندید و شادی کنید تا یادتان بیاید در کودکی چقدر راحت می‌خندیدید و حالا خنده یادتان رفته است.

* کمک به دیگران و گشودن گره از مشکلات آدم‌های گرفتار، شادی عمیق و پایداری را در انسان پدید می‌آورد. لازم نیست زیاد پول خرج کنید. گاهی یک سلام ساده یا گوش دادن به درددل آدم‌ها برایشان از دنیاها ثروت بیشتر می‌ارزد. هیچ کمکی را دست کم نگیرید. رد کردن یک فرد مسن یا معلول از خیابان ممکن است به نظر شما کار ساده‌ای باشد، ولی برای او گاهی به اندازه زندگی‌اش ارزش دارد.

* به فضای زندگی خود نظم و ترتیب بدهید. شلوغی و شلختگی حال آدم را بدجوری بد می‌کند. به محیط اطراف خود سر و سامانی بدهید. وسایل اضافی را دور بریزید و یا به کسی ببخشید. زندگی کردن در یک مغازه سمساری چه لذتی دارد؟ همه چیز را تمیز، مرتب و پاکیزه نگه دارید تا بتوانید از آنچه که در اختیار دارید استفاده درست کنید.

* حسرت خوردن برای گذشته و نگران آینده بودن دشمن درجه یک لذت بردن از زندگی است. به خدا اعتماد داشته باشید. اگر به اندازه کافی تلاش و از فرصت‌های زندگی درست استفاده می‌کنید، مطمئن باشید درنمی‌مانید. به خدا و خودتان امیدوار باشید. تصور کنید امروز آخرین روزی است که به شما فرصت زندگی داده شده است و از هر لحظه آن استفاده کنید و لذت ببرید.

* اهل خطر کردن باشید. زندگی بدون ریسک و ترس از چالش‌های جدید فرقی با مرگ ندارد. به جاهای جدید بروید، با آدم‌های جدید آشنا شوید،

عادات همیشگی را کنار بگذارید. انسان در این کشف‌های جدید است که می‌تواند توانایی‌های خود را بهتر بشناسد.

* خودتان را دوست داشته باشید و با همه عیب و نقص‌هایتان بپذیرید. کسی که می‌تواند خود را با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش دوست داشته باشد، قادر خواهد بود دیگران را هم بپذیرد و دوست بدارد. زندگی بدون دوست داشتن خود و دیگران چیزی جز رنج و درد نیست. به دیگران محبت کنید، اما نه به دلیل اینکه توقع دارید پاسخ‌تان را بدهند. مهربانی و محبت کردن را به خاطر اینکه نشانه آدمیزادی است دوست داشته باشید. اگر پاسخ متناسب دریافت کردید چه بهتر، اگر نکردید چیزی را از دست نداده‌اید.

* در معاشرت و مراوده با دیگران به دنبال نقاط مشترک باشید. بدیهی است دیگران با شما فرق دارند، اما انسان‌ها زمانی از حضور در کنار یکدیگر لذت می‌برند که روی نقاط مشترک تکیه کنند و اختلافات را نادیده بگیرند.

* برای زندگی خود معنا و هدف ارزشمندی را تعریف کنید. هدف متعالی به انسان شور و حرارت زندگی می‌بخشد و تحمل مشکلات را آسان می‌کند.

* در باره توانایی‌ها و استعدادهای خود واقع‌بین باشید، چون تنها در این صورت می‌توانید آنها را درست به کار بگیرید و موفق شوید و از زندگی لذت ببرید.

* مثبت‌اندیش باشید و از افرادی که دائماً در هر رویداد، فرد یا چیزی به دنبال عیب و نقص می‌گردند و نق می‌زنند، مثل جن از بسم‌الله فرار کنید. این‌جور افراد کلاً با هر لذتی مشکل دارند و همیشه همه چیز را سیاه و بن‌بست می‌بینند.

* با خود و دیگران صادق باشید، و الا همواره دچار اضطرابی درونی خواهید بود. صداقت یکی از سرچشمه‌های شادی و لذت بردن از زندگی است.

* سبک زندگی و باور کنید همیشه هم زیاد بودن نشانه خوب بودن نیست. همیشه در زندگی لحظه‌ای وجود دارد که بیشتر داشتن نه تنها به شادی و لذت انسان چیزی اضافه نمی‌کند، بلکه بر بدبختی و ناراحتی‌اش می‌افزاید.

* باور کنید اشتباه می‌کنید و به دیگران هم حق بدهید اشتباه کنند. اگر اشتباهات خود و دیگران را فاجعه تلقی کنیم، یکسره فلج خواهیم شد، اما اگر اشتباه را تجربه فرض کنیم، می‌توانیم از هر شکستی پلی برای موفقیت بسازیم. در این‌گونه مواقع بازیگوشی و بی‌خیالی چیز بدی نیست.

* بذرهای بزرگی و عظمت را در خود و دیگران ببینید و تحسین کنید. در وجود هر انسانی که با او سر و کار پیدا می‌کنیم، استعدادهای منحصر به فردی وجود دارند. کشف این توانایی‌ها و کمک به شکوفا شدن آنها زندگی را از لذت سرشار می‌سازد. و سخن آخر اینکه زندگی را دریابید و لحظات را مانند کودکان با شگفتی تجربه کنید.

# طرز تهیه باقلوای خانگی

**باقلوا یکی از دسرهای خوشمزه ترکی است که طرفداران بسیاری هم دارد. البته برخی از انواع آن بسیار شیرین است و خوردن آنها اصلا دلچسب نیست. به همین دلیل، روش تهیه نوع خانگی آن را برایتان آموزش داده‌ایم.**

**مواد لازم**

سه پیمانه آجیل خرد شده (بادام، پسته، گردو و ...)
دو قاشق چایخوری دارچین
یک بسته خمیر فیلو (از شب قبل در یخچال بگذارید تا یخش باز شود.)
۶ قاشق غذاخوری کره آب شده
یک پیمانه عسل
یک عدد چوب دارچین
یک قاشق چایخوری عصاره وانیل
پیمانه شکر
پیمانه آب

**طرز تهیه**

۱. پیش از هر چیز این را به یاد داشته باشید که باقلوا را بهتر است یک روز پیش از سرو آماده کنید تا همه شربت و مزه به خورد خمیر فیلو برود و کاملا مزه‌دار شود. همچنین خمیر فیلو را وقتی استفاده نمی کنید، در هوای آزاد قرار ندهید. آن را زیر دستمال نم‌دار بگذارید تا خشک نشود.

۲. در نخستین مرحله باید آجیل و ظرف پخت را آماده کنید. در یک کاسه کوچک، آجیل و دارچین را با هم مخلوط کنید و کنار بگذارید. تابه ۲۳×۲۳ سانتی‌متری مخصوص فر را با کره چرب کنید و کنار بگذارید.

۳. خمیرهای فیلو را روی حوله‌های نم‌دار آشپزخانه پهن کنید. البته فقط یک ورقی که می‌خواهید استفاده کنید را بیرون بیاورید.

۴. دو لایه دیگر خمیر بیرون بیاورید. روی آنها با قلم‌مو کره آب شده بمالید. خمیرهای کره دار را کف قالب بچینید. لبه‌های اضافه خمیر را جمع کنید. ۴ لایه دیگر از خمیر را نیز با کره چرب کنید و روی مواد داخل قالب بچینید.

۵. یک سوم از مخلوط آجیل را روی خمیرهای داخل قالب بریزید. دوباره ۶ لایه دیگر را به ترتیب کره بمالید و روی هم در قالب بچینید. در ردیف ششم، یک سوم مخلوط آجیل بریزید و دوباره همین مراحل را تکرار کنید. یعنی در انتها باید ۲۴ لایه خمیر فیلو داشته باشید.

۶. باقلوا را به صورت لوزی برش بزنید و سپس به مدت ۳۵ تا ۴۰ دقیقه در فر بگذارید تا کاملا پخته و سطح آن طلایی شود.

۷. سه قاشق غذاخوری کره را با عسل با هم مخلوط کنید. یک تکه چوب دارچین هم داخل آن بیندازید و شکر، وانیل و آب را به قابلمه اضافه کنید. قابلمه را روی حرارت ملایم قرار دهید تا بجوشد. سپس حرارت را کم کنید تا نیم‌جوش شود. در قابلمه را بگذارید و ۵ دقیقه روی حرارت کم بگذارید بماند. سپس چوب دارچین را خارج کنید و مواد را روی باقلوای پخته شده بریزید.

۸. یکی از رازهای خوشمزگی باقلوا این است که در شیره خود به مدت یک شب تا صبح بخوابد.

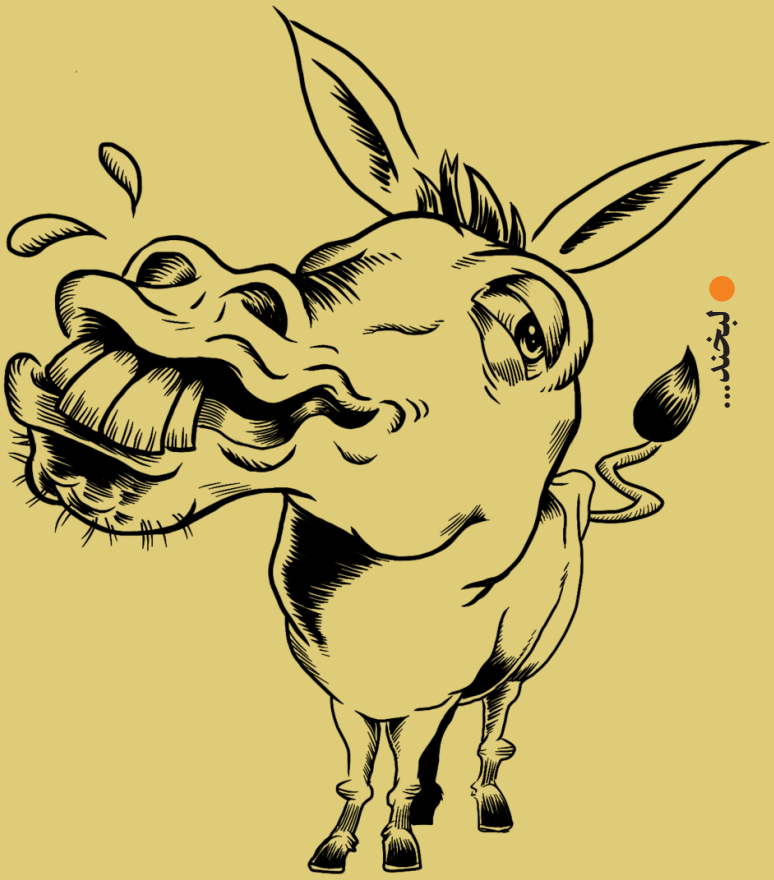

# الاغ‌های جنگ جو!



در سنگر مسئولین یکی از تیپ‌ها صدا به صدا نمی‌رسید. هر کس چیزی می‌گفت و می‌خواست طرف صحبتش را متقاعد کند. اما مگر می‌شد؟ ساز خودش را می‌زد و می‌خواست حرفش را به کرسی بنشاند:

- باید زودتر از اینجا حمله کنیم!
- چه می‌گویی با کدام نیرو و مهمات؟
- بهتر نیست عقب‌نشینی کنیم؟ زمین می‌دهیم زمان می‌گیریم.
- تو هم که حرف‌های بنی صدر را می‌زنی. نکند راست راستی باورت شده که او از جنگ سر در می‌آورد و برای خودش کسی است؟
- پس چه کنیم؟ وایسیم عراقی‌ها بیایند برایمان نقشه و طرح عملیات بریزند؟

هیچکس عقلش به جایی قد نمی‌داد. خبر رسیده بود که عراقی‌ها قصد دارند از یک محور حمله کنند و این قضیه جدی است. آن زمان بنی‌صدر هم رئیس جمهور و هم فرمانده کل قوا بود و از تصدیق سر نامبارک او ایرانی‌ها فقط شکست خورده بودند. حالا که بسیجی‌ها پا جلو گذاشته بودند و کم کم جنگ داشت به سود ایران ورق می‌خورد، این خبر آمده بود. آخر سر جوانی که تا آن زمان ساکت بود گفت:« اگر اجازه بدهید من راه حلی دارم!» یک هو همه ساکت شدند و نگاه‌ها به او دوخته شد. جوان گفت: «درست است که ما نیرو و مهمات زیادی نداریم. اما مین‌های ضد تانک زیادی داریم که از عراقی‌ها غنیمت گرفته‌ایم. سر راه تانک‌هایشان مین کار می‌گذاریم و پیش روی‌شان را سد می‌کنیم تا ان شاءالله نیروی کمکی برسد.» به به و چه چه بلند شد و جوان مأمور شد تا با نیروهای تخریب‌چی کارش را شروع کند. اکبر نیم نگاهی به الاغ‌ها کرد و گفت: «اگر توان بردن ده‌ها مین را داری بسم الله.» صفر گفت: «من نوکر خودت و الاغت هم هستم!» دور و بری‌ها خندیدند. اکبر و نیروهایش در نیمه‌های شب افسار الاغ‌های حامل مین را گرفتند و راه افتادند.

ساعتی بعد آنها عرق ریزان زمین را می‌کندند و مین کار می‌گذاشتند. ناگهان یکی از الاغ‌ها فین فین کرد و آواز گوش خراشش در دشت شب‌زده پیچید:

- عرا! عرا! عرا!

صفر فریاد زد: «جانتان را بردارید فرار کنید!» حالا، دیگر همه الاغ‌ها عر عر می‌کردند و یک ارکستر درست و حسابی راه انداخته بودند. از طرف عراقی‌ها ، باران گلوله و خمپاره باریدن گرفت. وقتی اکبر و دوستانش به خط خودی رسیدند، هنوز صدای عرعر از لابه لای انفجارها به گوش می‌رسید.

در سنگر فرماندهان تیپ همه از خوشحالی یکدیگر را می‌بوسیدند و به اکبر به خاطر درایت و هوشش آفرین می‌گفتند. چند روزی بود که خبری از عراقی‌ها نشده بود. صبح همان روز یکی از عراقی‌ها به ایران پناهنده شد و گفته بود که وقتی یکی از الاغ‌ها با دها مین به قرارگاه آنها آمده، فرماندهان عراقی ترسیده‌اند و گفته‌اند که ایرانی‌ها حتماً آماده و حاضر به نبردند و آن قدر مهمات زیاد آورده‌اند که حتی الاغ‌هایشان را مین‌گذاری کرده‌اند! و از حمله صرف نظر کرده‌اند.

**کتاب رفاقت به سبک تانک**

# دیو هفت سر!

با نعره‌ی مجتبی تمام بچه‌هایی که تو سنگرِ دم کرده خواب بودند، از جا پریدند. فرمانده هاج و واج گفت:« چه شده؟» مجتبی سراسیمه و بدون توجه به کسانی که لگد می‌کرد، دوید و ته سنگر چپید زیر پتو و مثل بید شروع کرد به لرزیدن. حالا تمام بچه‌ها دل نگران و ترسیده، داشتند دورش جمع می‌شدند. تا فرمانده آمد دست بر شانه مجتبی بگذارد و بپرسد که چه بلایی سرش آمده، مجتبی از جا جهید و با چشمان رمیده و وحشتزده نالید:« ای وای، بدبخت شدیم! دایناسور! اژدها...»

فرمانده باحیرت به مجتبی که سر و صورتش خیس عرق و سرخ و موهای سرش سیخ شده بود، نیم نگاهی کرد و بعد آب دهانش را به سختی قورت داد و نگاهی به بچه‌های دیگر کرد. هوای سنگر دم کرده بود و حالا همه خیس عرق بودند. فرمانده گفت:« چی داری میگی پسر؟ اژدها کجا بود؟ » مجتبی دست فرمانده را گرفت و در حالیکه کم مانده بود زیر گریه بزند نالید:« بدبخت شدیم! یک غول بیابانی بیرونه. یک دیو! بچه‌ها را بردار فرار کنیم! مطمئنم که عراقی‌ها را خورده و حالا میاد سر وقت ما! فرمانده شانه‌های مجتبی را تکان داد و گفت: «اژدها و دایناسور کجا بود؟ این دری‌وریها چیه می‌بافی. نکنه مخت عیبناک شده!» یکی از بچه‌ها گفت: «آفتاب زده تو کله‌اش و قاطی کرده!»

مجتبی در حالیکه مثل بید می‌لرزید و دندان‌هایش بهم می‌خورد و چشمش به ورودی سنگر بود ناله کرد که:« دروغم کجاست؟ با چشمانم دیدم. چشم‌هایش مثل دو کاسه خون بود و هی می‌چرخید. از پشتش هم پره‌های استخوانی مثل باله ماهی زده بود بیرون. « قیافه اش مثل دیو بود! » دوباره خزید زیر پتو. تو آن گرمای همه به هم نگاه می‌کردند و منتظر بودند کسی حرف بزند. آخر سر فرمانده بلند شد و سلاحش را مسلح کرد و گفت:« تقی و یاسر، با من بیایید. » هر سه آماده رفتن می شدند که مجتبی سر بیرون آورد و فریاد زد:« کجا می‌رید؟ همه‌تان را می‌خورد!» فرمانده و یاسر و تقی رفتند. بچه‌ها دلواپس و ترسیده، یک نگاه به مجتبی داشتند و یک نگاه به بیرون که چه می‌شود. چند دقیقه بعد صدای چند شلیک بلند شد و منطقه پر از صدای شلیک و انفجار شد. مجتبی نعره زد که:« ای خدا به دادمان برس! ای خدا نگذار این هیولا ما را بخورد! » کم کم دیگران آماده می‌شدند که با دیدن دیو خونخوار فرار کنند که از میان گرد و غبار انفجارها فرمانده و تقی و یاسر، سر رسیدند و شیرجه رفتند تو سنگر. اول چند سرفه کردند و گرد و غبار از سینه زدودند و بعد نگاهی به هم و به بچه‌ها کردند و پقی زدند زیر خنده. تو دست فرمانده یک آفتاب پرست سرخ و گنده بود که از سینه‌اش خون می‌رفت. فرمانده خنده خنده گفت:« پاشو آقا مجتبی. پاشو رزمنده شجاع. آنکه تو دیدی نه اژدها بود نه دیو هفت سر. یک آفتاب پرست بدبخت بود که از دیدن دوربینی که تو به چشم گرفته بودی و عراقی‌ها را دید می‌زدی تعجب کرده بود و هی به دوربین نگاه کرده بود. راستش ما هم اول که رسیدیم آفتاب پرست نبود. اما چند بار که به دوربین نگاه کردم یک هو آمد جلوی دوربین و منم زدم این بیچاره را ناکار کردم. باید پانسمانش کنیم تا خوب بشه!»

حالا خمپاره بود که دور و بر ما منفجر می‌شد، اما خنده آنها صدای انفجارها را می‌شکافت و به آسمان می‌رفت.

**رفاقت به سبک تانک**

**برنده شماره قبل:**
زهرا ابراهیمی ـ اصفهان

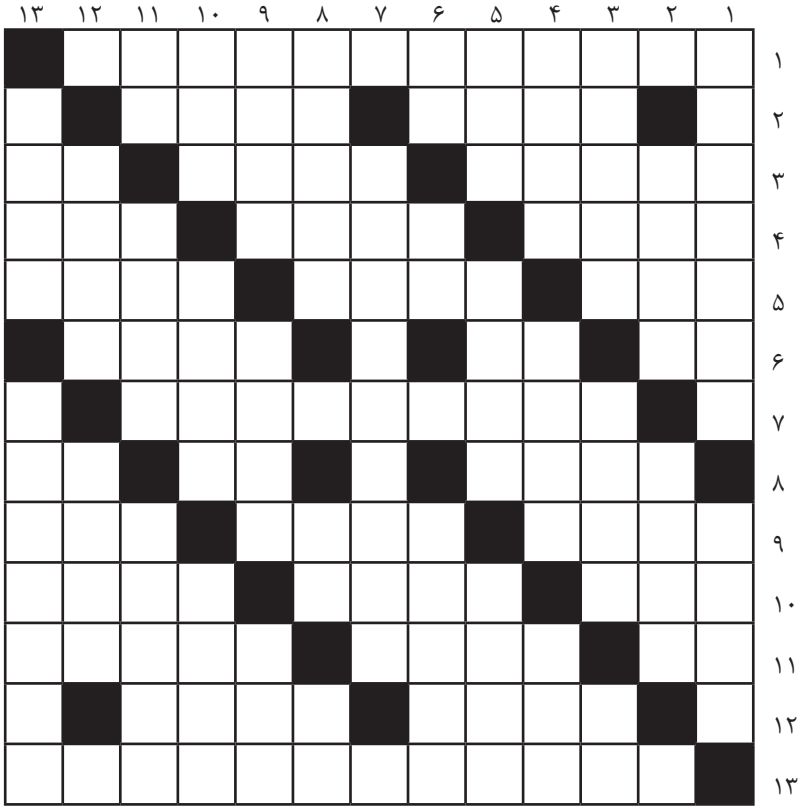

**طراح جدول: ابراهیم زارعی**

### افقی

۱. از نویسندگان دفاع مقدس
۲. مادر حضرت علی اصغر علیه السلام ـ بزرگی یافتن
۳. شهر مقاومی که بمباران شیمیایی شد ـ مضمون ـ ویتامین انعقاد خون
۴. آتش ـ آشوب ـ یار و مددکار
۵. گیاهی خاردار ـ از حرکات ـ عیدولایت
۶. تپه ـ فلز سرخ ـ از ادوات جنگی
۷. خلبان شهید دفاع مقدس
۸. دعای شب جمعه ـ آن انگلیسی ـ مادر
۹. شگفت آور ـ منسوب به اب ـ از حروف ربط و اضافه
۱۰. حافظه ـ خدمتکار زن ـ ثابت
۱۱. گلابی ـ کشوری آفریقایی ـ ساخته شده
۱۲. نوشابه گازدار ـ نوعی زیرانداز
۱۳. اولین خلبان شهید

### عمودی

۱. منطقه عملیاتی، عملیات شهید مدنی ـ عملیاتی با نام دیگر عاشورا
۲. جانوران بیابانی ـ چشم پزشک
۳. مداوا ـ پسندیده ـ از اعداد ترتیبی
۴. علمدار کربلا ـ راه ـ مدفن
۵. مرتبه ـ سنگواره ـ هدیه
۶. مهریه حضرت زهرا(سلام الله علیها) ـ پراکندگی ـ شریک
۷. اولین قرارگاه عملیاتی سپاه پاسداران
۸. مرحله نهم فتح ـ اسم صوت ـ طرف
۹. پیشنهاد دهنده و پذیرنده آن گناهکارند ـ گدایی کردن ـ میله کوتاه و نوک تیز
۱۰. پشت ـ چپاول ـ نیکوکار
۱۱. حرارت ـ سور غیر مکی ـ نوعی درخت
۱۲. فیلم خنده دار و کمدی ـ سایه‌بان چشم
۱۳. عملیاتی در غرب اشنویه ـ اولین عملیات با فرماندهی مشترک ارتش و سپاه

حل جدول شماره گذشته:

| | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ■ | د | ک | ت | ر | م | ح | م | د | م | ف | ت | ح |
| ۲ | ق | ■ | ک | ر | ی | ه | ■ | د | ا | ی | ی | ■ | س |
| ۳ | ا | ج | ■ | م | ش | ر | ف | ■ | ر | م | ص | ا | ن |
| ۴ | د | و | غ | ■ | ه | ا | ت | ف | ■ | ک | ی | ■ | م |
| ۵ | ر | ا | ی | ج | ■ | ن | ح | ی | ف | ■ | ه | ا | ح |
| ۶ | ■ | د | ا | ف | ع | ■ | ا | ل | ا | م | ■ | ب | د |
| ۷ | ا | ■ | ب | ی | ت | ا | ل | م | ق | د | س | ■ | ی |
| ۸ | م | س | ■ | ر | ا | ح | م | ■ | ه | ر | ا | ت | ■ |
| ۹ | ا | ر | م | ■ | ب | ا | ب | ا | ■ | ی | م | ا | ت |
| ۱۰ | م | ■ | ع | ن | ■ | د | ی | ر | ک | ■ | ع | ل | و |
| ۱۱ | ع | ج | ا | ی | ب | ■ | ن | س | ی | م | ■ | ی | س |
| ۱۲ | ل | ■ | ر | ک | و | ع | ■ | ا | ج | ر | ت | ■ | ل |
| ۱۳ | ی | ا | ج | و | ا | د | ا | ل | ا | ی | م | ه | ■ |


**اشتراک شش ماهه: ۷۸۰۰ تومان  یکساله: ۱۵۶۰۰ تومان**

اینجانب .....
متقاضی نشریه شاهد جوان می‌باشم که حق اشتراک آن‌را :
طی رسید بانکی پیوست به حساب سیبا به شماره ۰۱۰۴۴۷۳۰۸۵۰۰۴ نزد بانک ملی ایران،
به نام معاونت فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران واریز کرده‌ام
نشانی دقیق: .....
.....
تلفن و کد شهرستان: ..... ..... کد پستی: .....
تلفن همراه: ..... امضا: ..... تاریخ: .....

فرم اشتراک شاهد جوان

**نشانی مجله: تهران صندوق پستی**
**۱۵۷۱۵/۱۹۴**
**تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴**

**با نگاهی به کالاهای مصرفی مردم این نکته به خوبی آشکار می‌شود که بسیاری از این کالاها نه بر اساس نیازهای واقعی که بر اساس نیازهای کاذبی که رسانه‌ها و سبک زندگی غربی در افراد جامعه ایجاد کرده خریداری شده‌اند. این زیاده‌خواهی و تنوع‌طلبی لاجرم جامعه را به سمت تجمل‌گرایی و چشم و هم‌چشمی سوق می‌دهد**

### سبک زندگی اسلامی و امنیت روانی

# بازگشت به خویش

علی‌اکبر جناب‌زاده

یکی از شعارهای به ظاهر فریبنده، اما در واقع تحقیرکننده مقام انسان و به خصوص زن، شعار تساوی حقوق زن و مرد است که از قرن هجدهم به بعد در غرب و در قالب حقوق بشر مطرح شد. بدیهی است زن و مرد در وجه انسان بودن با یکدیگر مساوی هستند، اما تفاوت در توانایی‌ها و ویژگی‌های فردی طبعاً نیازهای مختلفی را در آنها پدید می‌آورد و لذا کاملاً روشن است کسانی که شعار آزادی و تساوی زن و مرد در وجوه مختلف را مطرح کردند، چه قصد و نیتی داشتند. آنها با خارج کردن زن از محوریت مدیریت خانه و پرورش فرزندان سالم و صالح در واقع از او ابزاری ارزان قیمت برای بهره‌کشی اقتصادی در نظام سرمایه‌داری ساختند و بدون توجه به حقوق طبیعی زن در جهت تخریب شخصیت او و از هم گسیختگی کانون خانواده و پدید آوردن فرزندانی مضطرب جوامع گوناگون را دچار تشتت و آشفتگی کردند. قرآن در دورانی نازل شد که کودکان دختر به گور سپرده می‌شدند و زنان حداقل حقوق انسانی را نداشتند. قرآن در عین حال که حقوق زن را به عنوان انسان، شریک و همراه مرد احیا کرد، به او شأنی را بخشید که با فطرت وی هماهنگی داشت و تضمین‌کننده سعادت او، خانواده و جامعه بود. زن مهم‌ترین عنصر در پرورش نسل آینده و جامعه است و این همان نقشی است که دنیای معاصر از یاد برده و ارزش زن را در انجام کارهای اقتصادی تعریف کرده است. اسلام با نگاهی دقیق به فطرت زن انجام بسیاری از امور را برای او جایز و حتی انجام برخی از کارها را مختص به زنان دانسته، اما همواره بر محوریت او به عنوان مدیر تأکید کرده است.

با ذکر این مقدمه، موضوع تغییر سبک زندگی جوامع اسلامی به سبک غربی و ناامنی ناشی از این تناقض بهتر تبیین می‌شود. متأسفانه امروز گرایش به تجملات روز به روز در جامعه ما بیشتر می‌شود که ناشی از تأثیر سبک زندگی غربی بر جوامع اسلامی است. فناوری‌های نوین تا حد زیادی سبک و شیوه زندگی ما را رقم می‌زنند و آن را تعریف می‌کنند. نظام سرمایه‌داری مبتنی بر تولید و مصرف بیشتر است و لذا غرب به هر وسیله‌ای متشبث می‌شود تا بتواند مصرف را در جوامع گوناگون بالا ببرد و از این طریق گرایش سرمایه و تولید بیشتر را تأمین کند، به همین دلیل غرب نهایت تلاشش را کرده است تا رسانه‌های دیداری، شنیداری و مکتوب را در سراسر دنیا در اختیار بگیرد و از این طریق سبک زندگی در جوامع را به سمتی ببرد که حداکثر منافع را برای نظام سرمایه‌داری تأمین کنند.

دولت‌ها هم با دفاع از انباشت سرمایه عملاً مصرف‌گرایی را در مردم تشویق می‌کنند، زیرا تنوع در مصرف لاجرم تنوع در تولید را به همراه می‌آورد و با ترویج تجمل‌گرایی و پایبندی به تشریفات و زیاده‌خواهی اهداف نظام سرمایه‌داری محقق می‌شود.

با نگاهی به کالاهای مصرفی مردم این نکته به خوبی آشکار می‌شود که بسیاری از این کالاها نه بر اساس نیازهای واقعی که بر اساس نیازهای کاذبی که رسانه‌ها و سبک زندگی غربی در افراد جامعه ایجاد کرده خریداری شده‌اند. این زیاده‌خواهی و تنوع‌طلبی لاجرم جامعه را به سمت تجمل‌گرایی و چشم و هم‌چشمی سوق می‌دهد و وقت، پول و استعدادهای آن را تباه می‌کند و ناگهان چشم باز می‌کنیم و می‌بینیم تجملات و تشریفات به عنوان جزئی ضروری کل زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تعریف جدیدی از سبک زندگی را مطرح می‌سازد، سبکی که ارمغانی جز اضطراب و ناامنی روانی ندارد.

بنابراین مهم‌ترین شاخص‌ها به الگو و سبک زندگی اسلامی ابتدا نگاه به زن و جایگاه او در نظام خانوادگی و اجتماعی و دیگر الگوی مصرف در جامعه است که تا حد زیادی به زنان و نقش مدیریتی آنان مربوط می‌شود. به همین دلیل با تغییر در الگوی مصرف می‌توان از الگوی غربی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری به سوی الگوی ایرانی ـ اسلامی حرکت کرد و جامعه را تا حد زیادی از نگرانی‌های مخرب ناشی از این روحیه و سبک نجات داد.

یکی از مواردی که امنیت روانی جامعه را به هم می‌ریزد، به رخ کشیدن ثروت از سوی افرادی است که ثروت‌های بادآورده‌ای را به چنگ آورده‌اند و تلاش می‌کنند با نمایش دادن امکانات مالی، از جمله ماشین‌ها، لباس‌ها و موبایل‌های گران قیمت در واقع احساس حقارت‌های ناشی از کمبودهای روانی خود را جبران کنند. احساس غبطه‌ای که تماشاگران این خودنمایی‌ها تجربه می‌کنند، غالباً منجر به احساس تبعیض و اجحاف و در مواردی شیوع بزهکاری در جامعه می‌شود. جوان بی‌تجربه‌ای که از حداقل بهره‌مندی‌های اقتصادی محروم است، با مشاهده این امکانات وسیع تحقیر می‌شود و تصمیم می‌گیرد به هر نحو ممکن به آنها دست یابد و در نتیجه شاهد افزایش رفتارهای منفی و بزهکاری‌های اجتماعی جوانان هستیم.

مخرب‌ترین احساس ناشی از این خودنمایی‌ها این است که جوان احساس می‌کند با کار صادقانه و کسب رزق حلال هرگز نخواهد توانست به چنین امکاناتی دست یابد و در نتیجه به دنبال راه‌های میانبری می‌گردد که هر چه زودتر به هدف برسد و در اینجاست که مهم‌ترین شاخصه اقتصاد اسلامی که همانا رزق حلال است نادیده گرفته می‌شود و استفاده از همه راه‌های غلط برای فرد توجیه‌پذیر می‌شود و اگر چنین تفکری بر جامعه حاکم شود، ارزش‌ها به ضد ارزش‌ها تبدیل می‌شوند و ناهنجاری‌های ناشی از به هم ریختگی و جا به جایی ارزش‌ها جامعه را دچار عدم امنیت روانی می‌کند و افراد حکم تشنگانی را پیدا می‌کنند که به جای نوشیدن آب گوارا دائماً آب شور می‌نوشند و تشنگی آنها افزون می‌شود.

ذکر این نکته ضروری است که در سبک زندگی اسلامی کسب ثروت نه تنها مذموم نیست، بلکه کسب رزق حلال موجبات بالا رفتن سطح تولید و اشتغال را فراهم می‌آورد و به ارتقای رفاه اجتماعی و امنیت روانی افراد جامعه منجر می‌شود. در جامعه مبتنی بر کار و تولید فرهنگ غنی اسلامی امکان گسترش و نفوذ پیدا می‌کند و خصایلی چون رفاه‌طلبی مذموم، تجمل‌گرایی و خودنمایی جای خود را به همکاری، تعاون و همدلی می‌دهد. انسان‌ها در چنین جامعه‌ای نیاز ندارند برای

**در جامعه‌ای که افراد می‌توانند به نسبت توانایی و استعداد خود از زندگی سهم ببرند و فاصله طبقاتی ذهن انسان‌ها را متوجه انحرافات و ناهنجاری‌ها نمی‌کند، زندگی معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند و انسان شدن افراد و دستیابی به هدف اصلی حیات یعنی بندگی خدا میسر می‌شود**

اثبات توانایی‌های خود به دنبال ابزار و امکانات بیرونی بگردند و از چنان اعتماد به نفس و قدرتی برخوردارند که جهان و سرمایه‌های اقتصادی را در جهت ارتقای امنیت روانی جامعه، فقرزدایی و رهایی از تنهایی ناشی از رقابت‌های ناسالم به کار می‌گیرند. در جامعه‌ای که افراد می‌توانند به نسبت توانایی و استعداد خود از زندگی سهم ببرند و فاصله طبقاتی ذهن انسان‌ها را متوجه انحرافات و ناهنجاری‌ها نمی‌کند، زندگی معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند و انسان شدن افراد و دستیابی به هدف اصلی حیات یعنی بندگی خدا میسر می‌شود. بدیهی است تفاوت سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی قبل از هر چیز به جهان‌بینی افراد جامعه برمی‌گردد. در نظام سرمایه‌داری انباشت سرمایه هدف اصلی است و در نتیجه هر کاری در این چهارچوب جایز شمرده می‌شود، اما در سبک زندگی اسلامی در عین حال که کسب ثروت و سرمایه به خودی خود امر مذمومی نیست، اما رعایت مجموعه‌ای از هنجارها و تقید به کسب مال حلال خود به خود تعدیل‌کننده امور اقتصادی و موجب آرامش جامعه است.

یکی از مواردی که سبک شده است تا در جامعه ما سبک زندگی اسلامی رواج نیابد، رفتار بسیاری از مسئولان و مدیران است. آنها در مقام سخن حرف‌های زیبایی می‌زنند و مثلاً افراد را از خرید و مصرف کالاهای خارجی منع می‌کنند، اما در مقام عمل خود یکی از مهم‌ترین مصرف‌کنندگان این کالاها هستند و از ماشین و موبایل گرفته تا وسایل زندگی آنها تماماً خارجی است. نکته جالب این است که مثلاً مدیران کارخانه‌های خودروسازی خود از ماشین‌های خارجی استفاده می‌کنند! این‌گونه رفتارها سبب شده است مردم احساس کنند از قافله عقب مانده‌اند و تلاش می‌کنند با دست زدن به هر کاری خود را به پای این مدیران و مسئولان برسانند و این در چهارچوب جامعه‌ای اتفاق می‌افتد که مدعی پیروی از امامی است که سطح زندگی او در حد فقیرترین افراد جامعه بود و همواره در پاسخ به کسانی که از او می‌پرسیدند در حالی که اکثریت جامعه نان گندم می‌خورند، چرا شما نان جو می‌خورید؟ می‌فرمود در حکومت اسلامی حتی فقیرترین افراد نباید احساس کنند زندگی حاکم اسلامی با او فرق دارد.

# بپذیر مرا، ای امام رئوف!

سودابه مهیجی

اکنون مرا به پرواز بدل کن. همین اکنون دلتنگی که دلم دوردست را می‌خواهد. دلم آسمان خانه تو. حوض حیاط، پنجره‌های مشرقی تو را می‌خواهد. اکنون معجزه کن. همین حالا که من دلم شراره آتش است. دستم التماس مقدر، چشمم منظره سیل اندوه، آرزوهایم در حسرت‌های بی‌پایان جهان درو شده. دعاهایم با دستان فروافتاده در بستر بیماری در مرگ‌اند. سلام دارم به تو ای طبیب! ای مسیحا! لحظه‌ای نگاهم کن. صدای شفاعتت باید در موسم بی‌کسی من هنگامه دلخوشی به پا کند.

من در میان تمام گریه‌ها به سمت دیدار تو دویده‌ام. من، دعاهایم خواب تو را دیده‌اند. من دلم آهو شده؛ آهوی در به دری که به دنبال دام، به دنبال صیاد نگاه تو آواره عشق است. من تو را سوگند تمام خواهش‌ها کرده‌ام. نسیم اگر بر پاره‌های افروخته دلم می‌وزد، برای شعله‌ور شدن آتش اشتیاق تو آمده. نسیم، نازکای مهر توست که مرا در می‌یابد. در ناگهانِ تنهایی. باید بیایم، باید در بگشایی. بال پرواز مرا بگشایی، وگرنه مرگ مرا محتوم است وگرنه من زمین‌گیری نامستجابم. عذری ندارم برای خطاهای مشدد، اما گواه فراوان دارم برای سخاوت و رحمت تو. پس مرا بدان. مرا بخوان. فراخوان پرحوصله رأفت!

به کنار تو می‌آیم، به این برکت‌زار بی‌دریغ. در کنار توست که روزهای هفته پر بارانند. کبوتران، بال تا بهشت دارند. دستان مسافران، تأیید حاجات خویش است. پیرهن زائران، ادامه ملکوت است. در کنار تو نامم سلامت است، سعادت است. دلم همسایگی خداست. روحم دردهای شفاگرفته است. دلم را برهنه بر دست گرفته‌ام و روبه روی تو نماز شده‌ام. قبله را جز سوی نگاه تو نمی‌دانم پاسخ سؤال‌های آغشته به رنج را جز صدای آینه‌زار خانه‌ات نمی‌دانم. پاییزی که چهار فصل غزل‌های من است در زیارت رحیمانه تو به هم می‌ریزد. برگ‌هایی که در من فرو ریخته‌اند، در کنار تو به شاخه‌ساران خویش بر می‌گردند. تو مرا بشکوفان. تو مرا جواب باش. تو مرا در باران بهبود زندگانی حل کن. من به اعجاز اجدادی تو سخت پابندم. من به رنگ آسمان قصرت اعتقاد دارم. به گنجشک‌های زیارتگاه تو مؤمنم. دل‌خوشی منند، جاده‌هایی که به بادیه شرق می‌رسند.

چشمان تو را برای روزی در خواب دیدن بارها تمرین کرده‌ام. بارها گریسته‌ام. گیسوانم را دخیل بسته‌ام به تمام پنجره‌های این بارگاه. قبول کن نذر مرا که با مژگانم، تمام سنگ‌فرش‌هایت را غبارروبی کنم. پذیرا باش اگر ناگاه دلم، روحم کبوترانه از سینه پر کشید و به گلدسته‌هایت روی آورد. من اگر کنار این پنجره فولاد مردم، حلالم کن. بگذار پاره پاره در گوشه و کنار حرم غبار شوم.

# قطعه ای از بهشت

**محمدعلی کعبی**

قطعه‌ای از بهشت، باید هم این گونه باشد.
و مگر می‌شود قطعه‌ای از بهشت روی زمین باشد و شلوغ نباشد؟!
آنجا همیشـــه شلوغ است و چه زیباســـت که این حالت توفانی همیشه در سیطره‌ای عرفانی است. وقتی که می‌رسی و روبه روی ضریح می‌ایستی؛
وقتی که می‌بینی دست‌های قد کشیده را که به طرف ضریح می‌روند؛
وقتی می‌بینی ضریح نقطه‌ای شده است شبیه به مرکز یک پرگار و گویی تمام اشیا در اطراف را به طرف خود می‌کشد؛
وقتی می‌بینی حتی انگار آینه کاری‌ها و نقش و نگارها دوســـت دارند کنده شـــوند و به طرف ضریح بروند و حتی تمام حروف و واژه‌های متبرک در اطراف دوست دارند به حرکت درآیند؛
وقتی حـــس می‌کنی این مرکز ثقل منتظر آمدنت بوده اســـت و وقتی حس می‌کنی، غریب طوس همچنان غریب است و تمام این آشنایان، تمام روشنایی‌ها، مثل وطن او نیست؛
اینجاســـت که چشم‌هایت خود به خود می‌جوشند و دست‌هایت به طرف ضریح قد می‌کشند؛
گویی این غریب، تمام غربا را در آغوش مهربان خود کشیده است.
حاجتت را بگویی یا نگویی مهم نیست؛
سلام که بدهی، حس می‌کنی آنجا وطن توست.
تنها کافی است بگویی «السَّلامُ عَلَیک یا عَلِی ابْنَ مُوسَی الرِّضا الْمُرْتَضی».

# از مدینه تا توس

با تو، زانوان لرزانم به آرامش، رضا می‌دهند و چشـــمان شناور در غروبم، بهجتی سبز را تجربه می‌کنند.
من با تو، آینه‌ای می‌شـــوم تن شســـته از غبارها و زنگارها؛ آن گونه که آفتاب، سلول‌های جانم را شعر می‌شود.
تو را در زمســـتان‌های سرما و ســـکوت، صدا کرده‌ام؛ با دستانی از حاجت و در بهاری از اجابت، غوطه خورده‌ام.
از مدینه تا توس، مرورت می‌کنم و ثانیه‌های سترگ ولایتت را می‌ستایم.
تو، هشتمین ستاره‌ای در آسمان فیروزه و لبخند. رودها همچنان بزرگی‌ات را در غرفه‌های آب، روانند. می‌آیی و دروازه‌های آفتاب گشوده می‌شوند.
زمزمه نامت وسیع‌مان می‌کند.
می‌آیی و شهر را بشارت پرنده و آبشار، به دست افشانی می‌خواند.
زمین، ریشـــه علوی‌ات را بر خویش می‌بالد. آسمان، شاخه‌های هاشمی‌ات را به تحســـین، ستاره می‌پاشـــد ای آن که ابهت بی‌بدیلت، تار و پودمان را به سکوت می‌خوانـــد؛ ای آنکـــه زمزمه نامت، وســـیع‌مان می‌کند، بـــاران کرامتت را بر ما بگستران تا از تشویش این همه، در دور دست آرامش ساکن شویم. ما را بخوان به بلندای افق دریایی‌ات و از انزوای این همه تاریکی، رهایمان کن.

# یا ثامن الحجج

**هستی براتی**

تـــکان تکان می‌خورد حس بی‌زبان قلم. تکه تکه خال می‌کوبد بر قامت واژه‌های قلم. قلم امشب کوتاه می-نویسد؟ یا قامت واژه‌ها تا ثامن الحجج نمی‌رسد؟! میان صحن چلچله‌ها رها شده‌ام. چیست این صدا که مرا میان اشاره‌ها خرابه می‌کند. کرور کرور التماس نقره‌ای حک می‌شـــود روی پنجره‌های کبوتری‌اش. وصله که می‌زنند این گریه‌ها را به ضریح پیکرش، قطره‌های چکیده را او ضمانت می‌کند. دخیل پنجره‌هایش روح امن یجیب تمام پنجره‌هاست. گفتنی‌ها را گفته‌ام .
نگفته‌هایم در پس زبان بی‌هنرم می‌ماند و به فســـیل عقده‌ها لبخند می‌زند. آقا تو که راه می‌روی روی آواز حنجره‌ها، قفل نگفته‌ها باز می‌شود. ورق بزن حلقوم کنجکاو نکرده‌هامان را و آرام آرام بخوان تا اتاقک همسایه نشنود که ریا با اندام کبود آیه‌ها چه کرد. خیال راستی‌ها کم کمک سایه می‌کشد روی آبروی آینه‌ها و سیب نصف شده حجب و حیا باز هم می‌ماند کنج خرابه‌ها .
آقا دســـتی تکان بـــده، باران بپاش، بوی خاک نم‌زده، شـــاید کمکی باشـــد به بازگشتمان.

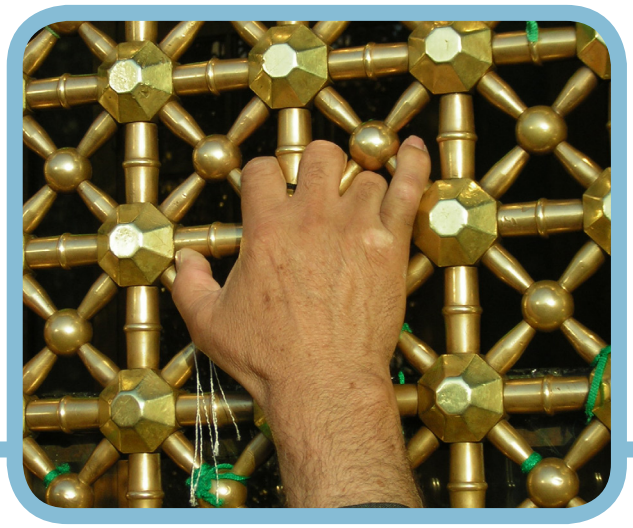

توصیه‌های برای مسافرت

# سفری به سلامت

**با آمدن شهریورماه، شمارش معکوس برای بستن چمدان تابستان شروع می‌شود و همین سبب می‌شود مسافرت در این ماه بیشتر شود. همه راهی جاده‌ها می‌شوند. و سعی دارند در این فرصت باقی مانده بیشترین استفاده را داشته باشند. و اوقات خوشی را بگذرانند. در این شماره سعی داریم به بیان نکات و توصیه‌هایی برای یک سفر خوب بپردازیم.**

معمولاً در سفر بخاطر تغییر آب و هوا، خواب و غذا واکنش‌هایی در بدن صورت می‌گیرد. این تغییرات افت ایمنی بدن را به دنبال دارد، و گرمای هوای فصل مسافرت این واکنش‌ها را تشدید کرده و موجب بیماری مسافران می‌شود. از آنجایی که آب و غذا همیشه می‌تواند منبع آلودگی باشد، انتخاب درست مواد غذایی در سفر و رعایت اصول بهداشتی در تهیه و مصرف غذا، به ما کمک می‌کند از ابتلا به مسمومیت‌های غذایی و مشکلات ناشی از آلودگی‌های غذایی پیشگیری کرده و سفر سالم و خاطره انگیزی را تجربه کنیم.

## توصیه‌های آب در سفر

۱. در طول سفر حتماً آب را از منابع قابل اطمینان و یا از بطری‌های آب معدنی استفاده نمایید. و در صورت مشکوک بودن سلامت آب، آن را ۵ دقیقه بجوشانید. استفاده از آب‌های سطحی، چشمه‌ها و دریاچه جهت شرب هرگز توصیه نمی‌شود.
۲. در طول سفر از خریدن یخ‌های قالبی در کنار جاده‌ها، به دلیل مشخص نبودن منبع آب تولیدی یخ‌ها خودداری کنید.
۳. اگر اتوبوس را برای سفر انتخاب کرده‌اید، یکی از وظایف راننده اتوبوس و مهماندار تهیه لیوان یک بار مصرف است. یا اینکه از لیوان شخصی خود استفاده کنید. اما به هیچ وجه از لیوان‌های معمولی پلاستیکی یا شیشه‌ای در اتوبوس استفاده نکنید.
۴. در طول سفر، از شستشوی لباس و ظروف غذا در آب نهرهای عمومی خودداری کنید.
۵. بخاطر بسپارید که از مسواک کردن دندان‌ها با آب غیرآشامیدنی پرهیز کنید.

## توصیه های مواد غذایی:

۱. در طول سفر از غذاهای ساده استفاده کنید.
۲. از خرید مواد غذایی از مکان‌های نامطمئن، فروشنده‌های خیابانی و دوره‌گردها خودداری کنید.
۳. هنگام خرید مواد غذایی به تاریخ استفاده و نحوه نگهداری آن که بر روی بر چسب بسته‌بندی غذا نوشته شده است دقت کنید و از نگهداری و مصرف مواد غذایی آماده خودداری کنید.
۴. فراموش نکنید همیشه قبل از صرف مواد غذایی دست‌های خود را با آب و صابون بشویید.
۵. فقط غذاهایی را که کاملاً پخته و داغ هستند، مصرف کنید و از غذاهای نیم پز اجتناب کنید؛ به خصوص گوشت اگر در قطعات ضخیم به صورت کبابی یا سرخ شده پخته شود، ممکن است مرکز آن حرارت کافی نبیند و این خود خطر ابتلا به بیماری های خطرناک را به همراه دارد.
۶. لازم است افراد در رستوران‌ها و هتل‌ها از غذاهای ساده استفاده کنند و غذاهایی را مصرف نکنند که احتمال پخت مجدد آنها وجود داشته باشد.
۷. مصرف کباب کوبیده در رستوران‌ها و هتل‌ها توصیه نمی‌شود چون برای پخت آنها از مواد افزودنی زیادی استفاده می‌شود. البته مسافران می‌توانند جوجه کباب مصرف کنند اما بهتر است مرغ نخورند. چون احتمال گرم کردن چندین باره مرغ وجود دارد. این کار باعث ابتلا به باکتری‌هایی مانند سالمونلا و ایکولای می‌شود.
۸. در رستوران‌های بین راهی رعایت نکات بهداشتی حائز اهمیت است. بهتر است در رستوران از مواد غذایی پخته نشده مثل سالاد و سبزی استفاده نکنید و اگر لیوان یا ظروف یک‌بار مصرف دیگر در اختیارتان قرار گرفت پس از مصرف آنها را با فشار دست بشکنید تا امکان استفاده مجددش برای سودجویان وجود نداشته باشد.
۹. به منظور حفظ سلامت غذا از بکار بردن ظروف یکبار مصرف جهت نوشیدنی‌های داغ وغذاهای گرم و چرب بطور جدی خودداری نمایید.
۱۰. بهتر است در طول سفر از موادغذایی خام یا نیم‌پز استفاده نکنید زیرا ممکن است آلوده به عوامل عفونی باشد. (حرارت بالا یکی از راه‌های از بین بردن عوامل عفونی در مواد غذایی است.)
۱۱. چنانچه مجبور به خوردن غذا در رستوران‌های بین راهی هستید، درصورت امکان از رستوران‌های معتبر و مورد اطمینان و تایید مرکز بهداشت استفاده کنید، اگر چه در صورت استفاده از وسایل نقلیه عمومی مثل اتوبوس، رانندگان، در محل‌های مورد نظر خود(رستوران‌های خاص) توقف می‌کنند و استفاده از رستوران‌های بهتر، مقدور نیست، ولی برای ارزیابی سطح (رعایت) بهداشت در این گونه واحدها باید به وضعیت دستشویی‌ها، لباس کارگران، نظافت میزها، حضور مگس‌ها و سایر حشرات، وسایل صرف غذا مانند چنگال، قاشق، لیوان، پارچ آب و غیره توجه کرد.
۱۲. مصرف سبزی و سالاد در رستوران توصیه نمی‌شود.
۱۳. در صورتی که قصد استفاده از غذاهای کنسرو شده را دارید مراقب باشید که قوطی‌ها برآمده یا فرورفته نباشند و نشتی یا شکستگی نداشته باشند. قوطی کنسرو را پیش از بازکردن و مصرف، ۲۰ دقیقه

بجوشانید. از مصرف مواد غذایی سرخ کرده، سنگین و پرحجم هم خودداری کنید.
۱۴. حتی‌الامکان میوه‌هایی را که خودتان پوست گرفته‌اید، مصرف کنید.
۱۵. سبزی خوردن و سبزی‌های سالاد را خودتان خریداری کنید و بعد از اطمینان از شست و شو و ضدعفونی کردن، آن‌ها را مصرف کنید.
۱۶. حتی‌الامکان از غذاهای آماده مثل ساندویچ، پیتزا، همبرگر، اسنک و ... استفاده نکنید زیرا این غذاها معمولاً سرخ شده‌اند و حاوی انواع سس‌های چرب نیز هستند. در تهیه این غذاها ممکن است روغن را تا چند بار گرم و سرد کنند یا از روغن‌هایی استفاده کنند که در معرض حرارت اکسیده و مضر می‌شوند. به هر حال از سلامت این غذاها نمی‌توان مطمئن بود.
۱۷. برای دوباره گرم کردن غذا، باید مطمئن شوید همه قسمت‌های آن به خصوص وسط آن به طور کامل داغ شده است.

۱۸. برای نگهداری مواد غذایی همیشه غذاهای پخته را از غذاهای خام جدا نگه دارید، در غیر این صورت آلودگی به راحتی از غذاهای خام به پخته انتقال می‌یابد. بارها دیده شده که روی (سطح) کباب به حالت سوخته درآمده اما درون آن همچنان نپخته مانده است. حتی گاهی اوقات در بعضی از رستوران‌های درون شهری هم، چنین اتفاقی رخ داده، یعنی گوشت نزدیک استخوان خوب نپخته و خون‌آلود است، در چنین مواردی باید گوشت را مجدداً روی آتش قرارداد تا به اصطلاح مغز پخت شود. همچنین ماهی، زمانی پخته است که گوشت آن به‌صورت لایه‌لایه درآید. در مورد پخت مرغ آب‌پز، وقتی آب مرغ شفاف و گوشت مرغ سفید شود مرغ پخته و آماده شده است.
۱۹. مواد غذایی پرخطر که احتمال ابتلا به مسمومیت‌های غذایی با آنها بیشتر است عبارتند از مرغ، تخم مرغ، گوشت قرمز، شیر و ماهی. همیشه از سلامت این مواد و خوب پخته بودن آنها مطمئن شوید.
۲۰. موز، سیب و پرتقال مناسب‌ترین میوه‌ها در مسافرت محسوب می‌شوند.
۲۱. از مصرف تخمه شور به ویژه برای افراد مسن یا با سابقه ناراحتی‌های قلبی جداً خودداری کنید.

## توصیه بهداشتی:

۱- در بین راه در دستشویی‌ها از صابون جامد استفاده نکنید و به جای آن از صابون مایع برای شستن دست‌ها استفاده کنید.
۲- توجه داشته باشیم که دید و بازدیدها و سفرها نظم خواب ما را بر هم نزند، زیرا اختلال در نظم خواب، سلامتی بدن را به خطر می‌اندازد.
۳- از ریختن زباله درگذرگاه‌های عمومی خودداری و آنها را در کیسه زباله جمع‌آوری نمایید.
۴- با کشیدن سیگار بویژه در اماکن سرپوشیده، سلامتی خود و دیگر افراد بخصوص کودکان را، به خطر نیندازید.
۵- استفاده از تلفن همراه در حین رانندگی ممنوع می‌باشد.

## توصیه‌های دارویی در مسافرت

۱. همیشه دارو را طبق دستور در زمان تعیین شده و به همان مقداری که پزشکتان توصیه کرده، مصرف کنید.
۲. اگر از داروهای بدون نسخه استفاده می‌کنید، طبق دستور مصرفی که در بروشور دارو نوشته شده از آن استفاده کنید.
۳. چنانچه شما و یا بستگان‌تان، دارویی را به صورت مرتب مصرف می‌کنید، مطمئن شوید دارو را به حد نیاز و تا پایان سفر در اختیار دارید.
۴. هنگام سفر حتما نسخه‌ای معتبر از پزشک (هر چند قبلاپیچیده شده باشد) را به همراه خود داشته باشید تا در صورت نیاز بتوانید دارو را از داروخانه تهیه کنید.
۵. فقط از طریق داروخانه‌ها، داروی مورد نیاز خود را تهیه کنید و به هیچ عنوان نباید آن را از افراد، اماکن و یا مراکز غیر رسمی خریداری کنید.
۶. بهتر است دارو پیش خودتان باشد نه داخل چمدان.
۷. حتی الامکان دارو را در بسته‌بندی اصلی خود حمل نمائید.
۸. از مصرف داروهای آرام بخش، کدئین دار، آنتی هیستامین وخواب آور قبل و هنگام رانندگی خودداری نمائید.
۹. در صورتیکه به دیابت مبتلا بوده و انسولین تزریق می‌کنید، دارو و سرنگ مورد نیاز برای تمام مدت سفر را فراهم نمائید؛ توصیه می‌شود که دستگاه یا نوار کنترل قندخون، قند حبه‌ای، نبات، بیسکوئیت و آب میوه برای درمان کاهش احتمالی قند خون و میان وعده مناسب (مانند میوه و ساندویچ کوچک) را در سفر همراه خود داشته باشید.
۱۰. چنانچه ضمن حرکت اتومبیل، قطار، کشتی و یا هواپیما، دچار سرگیجه و حالت تهوع می‌شوید، به خاطرداشته باشید با مصرف ۱ یا ۲ قرص "دیمن هیدرینات"، نیم ساعت قبل از شروع سفر و تکرار یک قرص هر ۴ تا ۶ ساعت یکبار در طی سفر، می‌توان عوارض ناشی از حرکت، تهوع و سرگیجه را برطرف کرد البته باید توجه داشت که در طول ۲۴ ساعت نباید بیشتر از ۸ عدد قرص مصرف شود و همچنین در صورت بارداری یا شیردهی، با داروساز یا پزشک جهت مصرف قرص "دیمن هیدرینات" مشورت نمایید.
۱۱. فراورده‌های زنجبیل نیز درکنترل تهوع و استفراغ مؤثر است، برای این منظور می‌توان یک ساعت قبل از مسافرت ۱گرم پودر زنجبیل مصرف کرد و یا برای استفاده راحت‌تر و مطمئن نیم تا یک ساعت قبل از مسافرت از شکل دارویی ساخته شده از این گیاه که در داروخانه‌ها بدون نسخه به فروش می‌رسد طبق راهنمای همراه دارو استفاده کرد.
۱۲. جعبه کمک‌های اولیه را همراه خود داشته باشید، علاوه بر داروها، لوازم مصرفی مثل چسب زخم، پنبه گاز استریل و بتادین را در آن قرار دهید.
۱۳. چنانچه فرزند خردسال دارید، شیرخشک شیرخوار، درجه تب، داروهای بدون نسخه مانند شربت تب‌بر، شربت سرماخوردگی، قطره و یا شربت مولتی ویتامین و آهن و پماد سوختگی را در سفر همراه خود داشته باشید.
۱۴. به شرایط نگهداری داروها که معمولا روی جعبه داروها نوشته شده، دقت کرده و آنها را رعایت نمائید به عنوان مثال داروهای خود را در اتومبیلی که زیر نور آفتاب پارک شده و یا در شیشه عقب اتومبیل (حتی در زمستان) قرار ندهید، زیرا گرمای محیط باعث می‌شود ترکیبات موجود در دارو به ویژه شربت‌ها و قطره‌های خوراکی تغییر ماهیت پیدا کند و باعث بروز مسمومیت در بیمار شود.
هر چند قرص‌ها و داروهایی که به اصطلاح جامد هستند از ثبات بیشتری برخوردار بوده اما برخی از انواع آن‌ها نیز ممکن است با قرار گرفتن در معرض هوای گرم فاسد شوند.

بیماری بوسیدن را می‌شناسید؟

# به فکر سلامت عزیزانتان باشید

**مونونوکلئوز عفونی یک بیماری عفونی ویروسی که دستگاه تنفس، کبد و دستگاه لنفاوی را درگیر می‌سازد. این بیماری معمولاً نوجوانان و بزرگسالان جوان (سن ۴۰-۱۲ سال ) را مبتلا می‌کند و اکنون در ایران نیز شایع می‌باشد.**

بیماری عفونی مونونوکلئوز اغلب بیماری بوسیدن نامیده می‌شود. ویروسی که باعث این بیماری می‌شود از طریق بزاق دهان فرد بیمار به فرد سالم منتقل می‌شود. بنابراین شما می‌توانید با روبوسی این بیماری را بگیرید.

علاوه بر بوسیدن، هنگام عطسه یا سرفه بیمار و یا استفاده مشترک از لیوان و ظروف غذاخوری بیمار می‌توانید دچار بیماری مونونوکلئوز شوید.

اما مونونوکلئوز به اندازه برخی بیماری‌های عفونی مثل سرماخوردگی، مسری و واگیردار نیست.

اگر یک فرد بزرگسال یا جوان باشید، به احتمال زیاد این بیماری را با تمام علائم آن می‌گیرید.

نوجوانان و کودکان معمولاً علائم کمی دارند و بیماری اغلب معلوم نمی‌شود.

اگر این بیماری را دارید، بایستی مراقب عوارض آن مانند بزرگ شدن و پارگی طحال باشید.

استراحت کردن و مصرف کافی مایعات برای درمان این بیماری مهم هستند.

## علائم بیماری

- خستگی
- احساس ناخوشی و کسالت
- گلودرد، شاید گلودرد چرکی باشد که با مصرف آنتی بیوتیک بهتر نمی‌شود.
- تب
- ورم غدد لنفاوی در ناحیه گردن و زیر بغل
- ورم لوزه ها
- سردرد
- بثورات پوستی
- طحال بادکرده
- بزرگی کبد
- درد عمومی بدن
- یرقان با زردی پوست و چشم ها (گاهی )

ویروس در بدن بیمار حدود ۴ تا ۶ هفته حالت نهفته دارد، اگرچه در کودکان این مدت کوتاه‌تر است.

ویروس اپشتین بار در افرادی که دچار اختلال سیستم ایمنی هستند مثل بیماران مبتلا به ایدز و یا افرادی که داروهای سرکوب کننده ایمنی را بعد از پیوند یک عضو مصرف می‌کنند، باعث بروز بیماری‌های جدی‌تر و خطرناک‌تری می‌شود.

علائمی مثل تب و گلودرد معمولاً طی دو هفته کمتر می‌شوند، اگر چه خستگی، بزرگی غدد لنفاوی و ورم طحال چند هفته بیشتر طول می‌کشند.

## مراجعه به پزشک

اگر دچار علائم بالا شدید، احتمالا مونونوکلئوز دارید.

اگر علائم بیماری شما با استراحت کردن و برنامه غذایی سالم طی یک تا دو هفته بهتر نشد و یا علائم شما بعد از مدتی برگشتند، به پزشک مراجعه کنید.

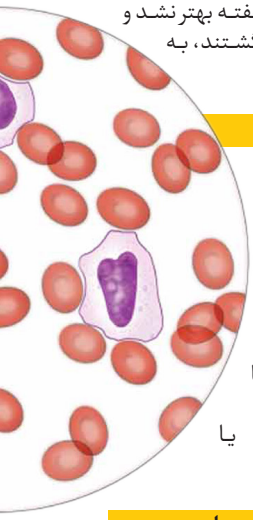

## عوامل افزایش دهنده خطر

- استرس
- بیماری‌هایی که مقاومت بدن را کاهش می‌دهند.
- خستگی یا کار زیاد. میزان بروز بالای آن در بین دانشجویان و سربازان ممکن است ناشی از استراحت ناکافی یا زندگی جمعیتی آنها باشد.
- دانش‌آموزان دبیرستانی یا دانشجویان

## راه های پیشگیری از بیماری

۱. خودداری از تماس با فرد مبتلا

۲. اجتناب بیمار مبتلا به مونونوکلئوز از تماس با افراد دچار ضعف ایمنی به منظور پیشگیری از ابتلای آنها

## عواقب موردانتظار

بهبود خودبه خود بیماری در طی ده روز تا شش ماه رخ می‌دهد. خستگی اغلب تا ۳-۶ هفته پس از برطرف شدن همه علایم دیگر ادامه می‌یابد.

تعداد اندکی از بیماران دچار نوع مزمن بیماری می‌گردند که در آن علایم بیماری ماه‌ها یا سال‌ها تداوم می‌یابد.

## علل مونونوکلئوز

یک ویروس مسری (ویروس ابشتین .بار) که در اثر تماس نزدیک نظیر بوسیدن، غذای مشترک با فرد مبتلا یا سرفه کردن از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شود. این بیماری معمولاً خیلی جدی و خطرناک نیست.

بیشتر افراد بزرگسال در معرض تماس با این ویروس هستند و بدنشان بر علیه آن آنتی بادی می‌سازد. این‌ها باعث مصونیت و ایمنی بدن می‌شوند و دوباره این بیماری را نخواهید گرفت.

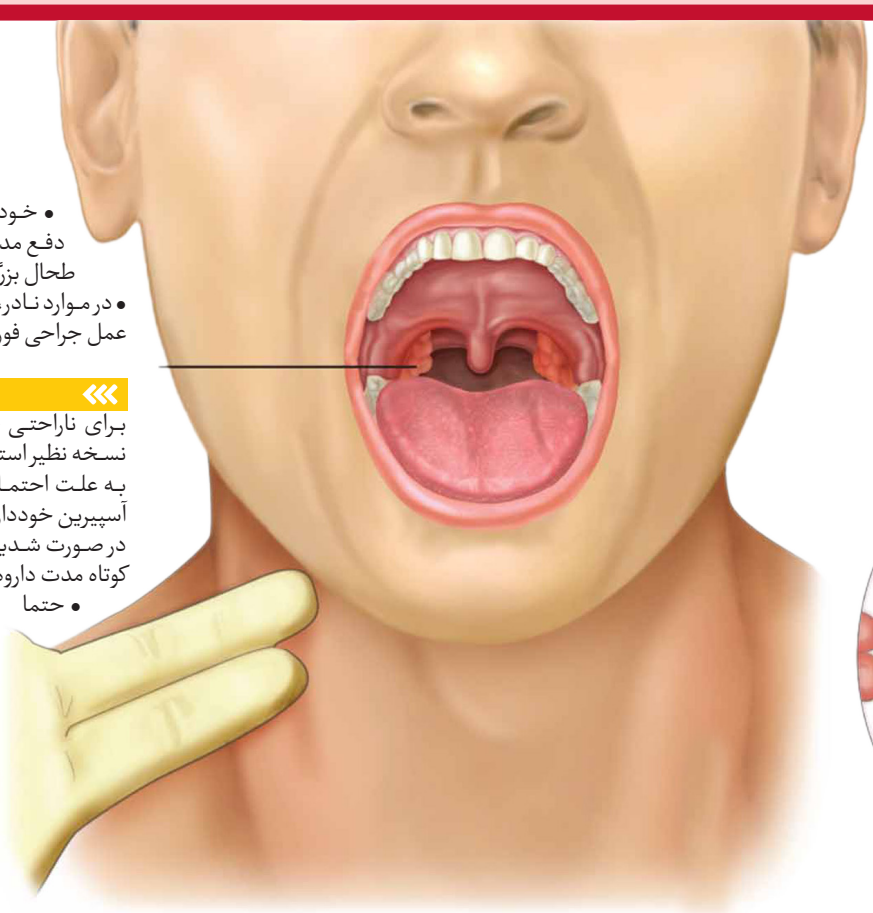

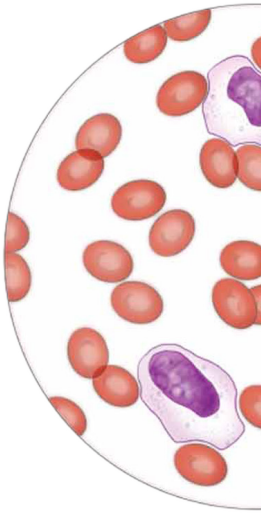

## عوارض بیماری

عوارض این بیماری ممکن است از خود بیماری خطرناک‌تر و جدی‌تر باشند.

### ۱. بزرگ شدن طحال

مونونوکلئوز باعث بزرگی طحال می‌شود. در موارد شدید، طحال پاره می‌شود و باعث بروز درد شدید و ناگهانی در قسمت چپ و بالای شکم می‌شود. اگر چنین دردی بروز کرد، فوراً به پزشک مراجعه کنید، شاید نیاز به عمل جراحی داشته باشید.

### ۲. مشکلات کبدی

ممکن است کبد دچار بیماری‌ها زیر شود:

- **هپاتیت:** التهاب خفیف کبد (هپاتیت) رخ می‌دهد.
- **زردی یا یرقان:** گاهی پوست و سفیدی چشم‌ها زرد می‌شوند.

### عوارضی که کمتر شایع هستند

**۱. آنمی یا کم خونی:** کاهش گلبول‌های قرمز خون و هموگلوبین (پروتئین غنی از آهن در گلبول‌های قرمز خون)

**۲. ترومبوسیتوپنی:** کاهش تعداد پلاکت‌های خون (سلول‌های خونی که در انعقاد خون نقش دارند)

**۳. مشکلات قلبی:** التهاب و ورم ماهیچه قلب (میوکاردیت)

۴. عوارضی که سیستم عصبی را درگیر می‌کنند مثل مننژیت، انسفالیت و سندرم گیلن باره

۵. ورم و بزرگی لوزه‌ها که جلوی نفس کشیدن را می‌گیرد.

ویروس اپشتین بار در افرادی که دچار اختلال سیستم ایمنی هستند مثل بیماران مبتلا به ایدز و یا افرادی که داروهای سرکوب کننده ایمنی را بعد از پیوند یک عضو مصرف می‌کنند، باعث بروز بیماری‌های جدی‌تر و خطرناک‌تری می‌شود.

### درمان بیماری عفونی

- بررسی‌های تشخیصی ممکن است شامل آزمایش‌های خون باشد.
- معالجه قطعی خاصی برای این بیماری وجود ندارد. استراحت بیش از معمول و رژیم غذایی سالم مهم است. نیازی به قرنطینه کردن فرد مبتلا نیست.
- برای کاهش درد گلو، غرغره کردن مکرر با چای غلیظ یا آب نمک گرم (یک قاشق چای‌خوری نمک در ۲۵۰ سی سی آب [ معادل یک بطری نوشابه] توصیه می‌شود.
- خودداری از زور زدن زیاد به هنگام دفع مدفوع. این عمل ممکن است به طحال بزرگ شده آسیب برساند.
- در موارد نادر، طحال ممکن است پاره شده و عمل جراحی فوری را ایجاب کند.

### داروها

برای ناراحتی خفیف مصرف داروهای بدون نسخه نظیر استامینوفن ممکن است کافی باشد. به علت احتمال بروز نشانگان رِی . از مصرف آسپیرین خودداری کنید.

در صورت شدید بودن علایم، ممکن است دوره کوتاه مدت داروهای کورتونی تجویز شود.

- حتما به پزشک مراجعه کنید و از مصرف خودسر دارو خودداری نمایید، چراکه بیشتر داروهای چرک خشک کن برای این بیماری ضرر دارند!

### فعالیت‌های دوره بیماری

در بستر استراحت کنید، به ویژه در هنگام تب. فعالیت‌های خود را به تدریج از سر بگیرید. در هنگام احساس خستگی استراحت کنید.

حداقل تا یک ماه پس از بهبود کامل از شرکت در ورزش‌های پربرخورد خودداری کنید.

### رژیم غذایی

رژیم غذایی خاصی نیاز نیست. در طی بیماری ممکن است میل به غذا نداشته باشید. مصرف مایعات کافی را ادامه دهید. در طی دوره تب بالا، حداقل روزانه هشت لیوان آب یا آب میوه مصرف کنید.

### در این شرایط به پزشک خود مراجعه نمایید

۱. اگر شما یا یکی از اعضای خانواده‌تان دارای علایم مونونوکلئوز عفونی باشید.

۲. بروز موارد زیر در طی درمان:

- تب بالای ۳۸/۳۰ درجه سانتی گراد.
- یبوست ، که ممکن است باعث زور زدن زیاد هنگام دفع مدفوع گردد.
- درد شدید در سمت چپ بالای شکم (پارگی طحال یک اورژانس است )
- زردی پوست
- اختلال بلع یا تنفس در اثر التهاب شدید گلو

صنایع دستی

# شهری در دامان سبلان

در این شماره به معرفی مشگین‌شهر یکی از شهرهای استان اردبیل می‌پردازیم. شـــهری که در دامنه سبلان واقع اســـت و در گرمای تابستان همچنان خنکای خود را حفظ می‌کند.

نام قدیمی و اصلی این شـــهر خیاو اســـت. این شـــهر در دوره‌هایـــی در تاریخ اســـلام، میمند نام داشته. در روزگار سلجوقیان و اتابکان آذربایجان آن راوراوی می‌نامیدند. در سال ۱۰۶۴ میلادی بعد از حمله سلطان آلپ‌ارسلان به گرجستان و تسلیم شدن حاکم آنجا، بعضی امرای گرجستانی اسیر و سپس مسلمان شدند. یکی از این امرا بیشـــکین بود که سلطان آلپ‌ارسلان این شهر را به وی بخشید و بعد از آن به نام وی خوانده شـــد. این نام بعدها توســـط مردم محل به صورت میشـــگین تلفظ شد. در دوره حکومت رضاشـــاه، در سال ۱۳۱۶ خورشیدی، به فرمان وی نام خیاو به مشگین‌شهر تغییر یافت..

از مشـــاهیر این شـــهر می‌توان به ملاامام‌وردی اشاره کرد که در به ثمر رساندن نهضت قیام مشـــروطیت نقش مهمی ایفا کرد. شـــیخ حیدر صفوی، سعدالدین وراوینی، شاه اسماعیل صفوی از دیگر مشاهیر بزرگ این شهر هستند.

مراکز دیدنی مشگین شهر:

پل معلق مشگین‌شـــهر، دریاچه ســـبلان (ســـاوالان)، پارک جنگلی خیاوچائی مشگین‌شـــهر، شیروان دره‌ســـی، هوشنگ میدانی، شـــهر یئری، چشمه آبگرم قینرجه، چشـــمه آبگرم ایلاندو، چشـــمه آبگرم قوتورســـویی، مجتمع آبدرمانی شابیل، چشمه آبگرم روستای موئیل، حتم مئشه‌سی، جنگل طبیعی از درختان بلوط و فندق، قشـــلاق تنگ، منطقه گردشـــگری کپز، رودخانه قره‌سو، استخر قاراگؤل، پارک ساوالان، سنگ عقاب، سنگ‌نبشته ساسانی، مقبره شیخ حیدر، قلعه قهقهه، نقوش صخره‌ای شـــیخ مدی، دیو قالاســـی، قلعه بربر، کهنه قلعه، قلعه ارشق، قیزقالاسی، محوطه تاریخی ایلانلی داغ، غارهای دو طبقه عصر حجر روستای بینه‌لر، قره قالا، آق قالا. کهنه قلعه مشگین شهر، استخر جیران گؤلی. مهمترین صنایع دستی این شهرســـتان قالی بافی، گلیم بافی و جاجیم بافی و سفالگری است.

پارک جنگلی خیاوچائی

قشلاق تنگ

هوشنگ میدانی

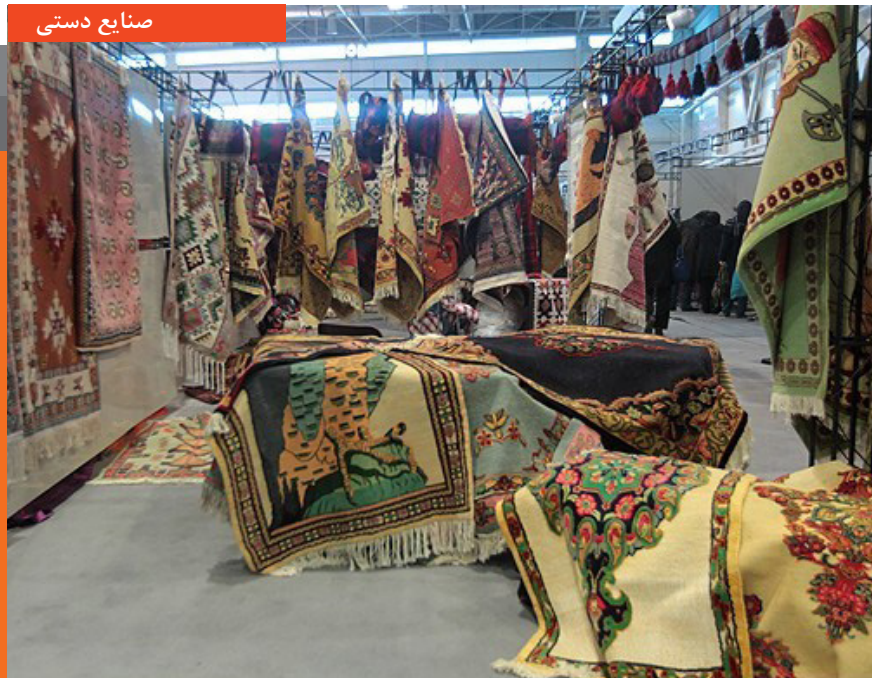
صنایع دستی

آبگرم قینرجه

کهنه قلعه مشگین شهر

سنگ عقاب

شیروان دره‌سی

گفتگو با خانواده شهیدان اصغری ترکانید

# ۳۱ سال چشم انتظاری پدرانه

سیده زینب اسکندریان

میم مثل مادر، میم مثل محبت یک مادر، مادری که سه شیرمرد را در دامنش با عشق حسین (علیه‌السلام) پرورش داد. در این شماره پای صحبت‌های علی اصغری ترکانی برادر و مادر شهیدان علی‌اکبر، علی‌اصغر و محمدرضا اصغری ترکانی، خانم شهربانو عباس آزاد نشستیم. مادری که معلم نسلی بود که در راه اسلام و استقلال وطن از جان خود گذشتند.

شهربانو عباس آزاد مادر شهیدان اصغری ترکانی از اهالی کن است، ایشان در یک خانواده قرآنی تربیت شده بود و از پدر درس قرآن می‌گرفت. تا سن ۱۶ سالگی با آقای قاسم اصغری‌ترکانی که از اهالی الموت بود ازدواج کرد. حاصل این ازدواج ۱۱ فرزند (۹ پسر، ۲دختر) بود. خانواده اصغری‌ترکانی فرزندان خود را با تربیتی اسلامی به بار آوردند. که حاصل این تربیت، علاوه بر حضور فرزندان پسر در جبهه نثار ۳ شهید در راه اسلام است.

**– صحبت‌هایمان را با زندگی شهید علی‌اکبر آغاز می‌کنیم. حاج خانم این شهید بزرگوار چه سالی و کجا به دنیا آمد؟**

مادرشهید: علی اکبر سال ۱۳۴۰ در محله کوچه درختی نزدیک سه راه آذری به دنیا آمدند.

**– از ویژگی‌های اخلاقی این شهید بزرگوار در کودکی چیزی به یاد دارید؟**

مادرشهید: خدا رو شکر بچه‌های آرامی بودند. و تا جایی که می‌توانستند درس می‌خواندند. من از آن‌ها راضی هستم خدا هم راضی باشد.

**– شهید علی‌اکبر ازدواج کرده بود؟**

مادرشهید: بله. علی اکبر روحانی بودند و در قم زندگی می‌کردند. آیت الله مشکینی به ایشان گفته بودند باید ازدواج کنید. در محل ما یک خانواده شهید زندگی می‌کرد که برای علی‌اکبر آقا به خواستگاری فرزند شهید رفتیم. حاصل این ازدواج دو فرزند به نام‌های محمدرضا و زینب است. که زینب خانم بعد از شهادت پدر به دنیا آمد.

**– زمانی که علی‌اکبر ازدواج کردند صحبتی از جبهه و جنگ بود؟**

مادرشهید: آن زمان اکبرآقا یک ماه به جبهه رفته بود. ولی به ما اطلاع نداده بود. هر وقت که مارش جبهه می‌زدند بچه‌های من سر از پا نمی‌شناختن، در خانه موندن آن‌ها با این همه اشتیاق بعید بود. البته من مشوق فرزندانم بودم و از جبهه رفتن آن‌ها خرسند و راضی بودم و هستم.

**– علی‌اکبر به چه کار مشغولی بود؟**

مادرشهید: در حوزه علمیه قم درس خارج خونده بود و روحانی بودند.

**– شهید علی‌اکبر از بسیج اعزام شدند؟**

مادرشهید: بله، ایشان از طرف حوزه به تیپ حضرت ابوالفضل(علیه السلام) لرستان به عنوان مبلغ اعزام شد.

**– جناب آقای اصغری‌ترکانی با توجه به اینکه زمان شهادت علی‌اکبر شما در جبهه حضور داشتید، جزییات شهادت این بزرگوار را بفرمایید؟**

برادر شهید: هر وقت عملیاتی در پیش بود از منزل ما همیشه بین ۲ تا ۴ برادر در منطقه بود معمولاً عملیاتی نبود که کسی از خانواده ما در آن شرکت نکرده باشد.

زمان شهادت ایشان سال ۱۳۶۵ من در لشکر حضرت رسول (صلی الله علیه) بودم و تأکید داشتم بیایند لشکر ما که بچه‌های تهران هستیم ولی ایشان گفتند که می‌خواهند در نیت‌شان اخلاص داشته باشند. و تقسیم‌بندی من بر عهده حوزه است. لذا ایشان طبق تقسیم‌بندی حوزه در تیپ ابوالفضل (ع) لرستان اعزام شدند. تقریباً ماه مبارک رمضان بود که آقای عادل ساری‌خانی که در حوزه هم حجره‌ای ایشان بودند به ما اطلاع دادند که شهید شدند و چون منطقه کله‌قندی در محاصره عراقی‌هاست جنازه ایشان در آنجا مانده. بنده به همراه برادربزرگم حسن آقا به خرم‌آباد رفتیم. به پایگاه مراجعه کردیم و آدرس فرمانده گردان به نام آقای نقیبی را گرفتیم و به علی‌گودرز رفتیم. ۱۷ یا ۱۸ ماه رمضان بود که بلاخره ایشان را پیدا کردیم.

ایشان به خوبی از ما پذیرایی کردند و نحوه شهادت را برای ما تعریف کردند و گفتند:« علی‌اکبر آقا به خاطر روحیه بشاش و خنده رویی به بچه‌ها روحیه می‌دادند. و بسیار محبوب بود و به حاج‌آقا تهرانی معروف بود.

در عملیات کله قندی به یک مسیری می‌رسند که بن‌بست است. یک طرف میدان مین و از طرف دیگر نیروهای عراق از پشت آنها رو هلی‌برد کرده بودند. نیروهای ما چاره‌ای نداشتند جز اینکه سریعاً معبر را باز کنند.

ایشون می‌گفتند قبل از اینکه ما به این میدان و موانع برخورد کنیم حاج آقا تهرانی از ناحیه دستش تیر خورده بود. دست ایشان را بستیم و گفتیم حتماً با بچه‌های امدادگر به عقب برود. اما ایشان قبول نکرد و گفتند: من باید تا آخر عملیات کنار بچه‌ها باشم من نمی‌توانم بچه‌ها رو تنها بگذارم. و با اصرار خودش با ما ماند.

چون فرصت نداشتند که تخریب‌چی‌ها معبر را باز کنند، از بین نیروها داوطلب می‌خواستند که روی میدان مین برود. حاج آقا اولین نفر بود که داوطلب شد که برود. و به این صورت به شهادت رسید.»

خیلی اصرار کردیم به منطقه برویم و جنازه را بیاوریم اما گفتند چون نیروهای ما عقب‌نشینی کردند و عراقی‌ها این منطقه را گرفتند و شرایط جوی این منطقه دیگر چیزی از جنازه نمانده است. در واقع پیکر ایشان در ارتفاعات کله قندی ماند.

**– صحبتمان را با زندگی شهید علی‌اصغر ادامه می‌دهیم. این بزرگوار متولد چه سالی است و در کجا متولد شدند؟**

مادر شهید: علی اصغر در تهران و در سال ۱۳۴۲ به دنیا آمد.

**ایشان نسبت به حقوق والدین پدر و مادر حساس بود. مطلقاً امکان نداشت ایشان از در بیاد تو دست و پای پدر و مادر رو نبوسد. حتی وقتی به مسجد می‌رفت و یا مکرر تردد داشت هر بار که از در وارد می‌شد این کار را می‌کرد**

**– مادر از خصوصیات اخلاقی علی‌اصغر چیزی به خاطر دارید؟**

مادرشـــهید: هر چیـــزی از علی‌اصغر بگم، کم گفتم. فوق‌العاده بود. کارهایی می‌کرد آدم انگشت به دهان می‌مانـــد. یا آن حقوق کمی که داشـــت تا جایی که امکان داشت به همه کمک می‌کرد. وقتی شهید شده بود یک خانمی آمد در خانه ما و گفت: پدر از دســـت داده‌ایم. گفتم چرا؟ گفت: آخر هر ماه می‌آمد دم خانه هزینه ماهیانه ما را می‌آورد. دیپلمش را گرفته بود و تمام علایقش مسجد و قرآن بود.

برادر شـــهید: ایشان نســـبت به حقوق والدین پدر و مادر حســـاس بود. مطلقاً امکان نداشت ایشان از در بیاد تو دست و پای پدر و مادر رو نبوسد. حتی وقتی به مســـجد می‌رفت و یا مکرر تردد داشت هر بار که از در وارد می‌شـــد این کار را می‌کرد. بعد از عملیات بیت‌المقدس پایش مجروح شده و استخونش شکسته بود با آن همه مجروحیت، باعصا افتاده بود رو پای پدر و مادرم و می‌بوسید.

**– ارتباط علی‌اکبر و علی‌اصغر با هم چطور بود؟**

برادر شهید: این دو برادر خیلی به هم علاقمند بودند. هـــر دو روحانی بودنـــد. در تهران بـــا هم درس‌های مشترک می‌خواندند اما زمانی که آقا شیخ اکبر برای تحصیـــل به قم انتقال مکان کردنـــد، با وجود اینکه علی‌اصغر در پـــادگان ولیعصر فرمانده گروهان بود و مسئولیت خیابان ایرانشهر را بر عهده داشتند به قم انتقالی گرفتند. و تا ســـال ۱۳۶۲ یک خانه مشترک گرفتند و آنجا زندگی می‌کردند.

**– ایشان پاسدار بودند و طلبگی می‌خواندند؟**

مادرشـــهید: بله. به اتفاق طلبگی می‌خواندند. ایشان بعد از منتقل شـــدند به قم، ملبس شدند و با لباس روحانیت، معاونت سپاه قم را عهده‌دار شدند.

**– علی‌اصغر زودتر شهید شدند یا محمدرضا؟**

برادر شهید: در عملیات خیبر سال ۱۳۶۲ علی‌اصغر آقا فرمانده عقیدتی سیاســـی لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بودند. که در پایگاه انرژی اتمی اهواز مســـتقر بودند. بنده و آقا رضا در لشکر حضرت رســـول (ص) بودیم. من گردان ابوذر و ایشان گردان مســـلم بودند. به دلیل وسعت عملیات خیبر چندین لشـــکر در این عملیات حضور داشـــتند. در عملیات خیبر، لشکر حضرت رسول(ص) در جفیر و لشکر ۱۷ در جزیزه مجنون پل طلائیه عمل کرد. از اول عملیات تا آخر، ما علی‌اصغر را ندیدیم آنها در اهواز بودند و ما در پادگان دو کوهه بودیم. من و آقا رضا با هم بودیم ولی شب عملیات از هم جدا شدیم. شب اول گردان مسلم زد به خط، باقی مانده گردان شب دوم. گردان ما در شب ســـوم که ما به خط زد. من از ناحیه پهلو مجروح شدم. وقتی به خانه برمی‌گشتم طبق معمول در قم پیاده شدم و به خانه علی‌اکبر رفتم. که ایشان گفتند بین خودمان بماند علی‌الظاهر اصغرآریالا شهید شده. شما به تهران رفتید به مادر چیزی نگویید. بعد از دو روز به تهـــران رفتم. به محض ورود دیدم خانه شلوغ اســـت و صدای ناله و گریه به گوش می‌رسد. تصور کردم مادر جلسه قرآن و روضه دارد. که متوجه شدم خبر شهادت آقا رضا را آوردند. در عملیات خیبر محمدرضا و علی‌اصغر شهید شدند. رفتیم آقا اکبر را از قم آوردیم که ایشان گفتند فعلا از شهادت علی‌اصغر چیزی نگید تا خودم کم کم به خانواده اطلاع بدم. در آن شرایط ایشان به دلیل علاقه زیادی که به علی‌اصغر داشت بسیار اذیت شد.

**– آقا محمدرضا در چه سالی به دنیا آمدند؟ و از خصوصیات ایشان بفرمایید؟**

مادرشـــهید: محمدرضا در ســـال ۱۳۴۴ به دنیا آمد. خیلی بچه افتاده و مظلومی بود. و در ســـن هیجده سالگی شهید شد.

**– آقا محمدرضا در کجا دفن شده است؟**

مادر شهید : جنازه آقا رضا یک هفته در باتلاق افتاده بود. وقتی جنازه‌اش پیدا شـــده بود سر و صورتش را خواهرهای من با گلاب شستن تا صورت رضا معلوم شـــد و گفتند این رضاســـت. در قطعه ۲۷ بهشـــت زهرا(سلام الله علیها) دفنش کردیم.

**– از جزییات شهادت علی اصغر مطلع هستید؟**

برادر شهید: به دلیل اینکه علی‌اصغر در دو رده کادر لشـــکر بودند فرمانده وقت به ایشان گفته بودند جلو نروید و در عملیات شرکت نکنید. ولی با اصراری که ایشان داشتند به عنوان تک تیرانداز نیروی پیاده در عملیات شرکت کردند. پسر آیت‌الله سعیدی فرمودند که فرماندهی وقت آن زمان با اصغرآقا خیلی مأنوس بودند، ایشـــان می‌گفت: ما دعایی که همراه مســـافر است را روی یک پارچه نوشتیم بدون اینکه علی‌اصغر خبردار شـــود در کوله ایشان گذاشـــتیم. وقت وداع کردن که در ستون داشت می‌رفت با خیال راحت با او وداع کردیم، ایشان گفت برگشتیم سنگر فرماندهی و دیدیم پارچه را در آنجا گذاشته. وقتی که پارچه را دیدند گفت دیگر فاتحه اصغر را خواندم.

دیگر از علی‌اصغر خبری نشد. واحد تعاون فیلم‌های تلویزیـــون عراق را که برای تبلیغ پخش می‌کردند را ضبط کرده بود و از پدر و مادر خواستند برای شناسایی بروند. در فیلم جسد اصغرآقا روی زمین افتاده بود. که ایشان را به عنوان شهید معرفی کردند. چندین سال جنازه ایشـــان نیامده بود. و همیشه به مادر گفته بود که: من اصلاً دوست ندارم جنازه داشته باشم. همیشه این جز ذکرها و حرف‌های یومیه‌اش بود.

جنازه ایشـــان بعد از ۳۱ ســـال در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۹۳ به میهن عزیزمان برگشت.

**– از علی‌اصغر فرزندی به یادگار مانده است؟**

مادر شهید: بله. خدا را شکر یک فرزند پسر از ایشان به جای مانده است.

**– از روحیه پدر بزرگوار شهدا بفرمایید؟ در قید حیات هستند؟**

برادر شهید: پدرم از تعزیه‌خوان‌ها و روضه‌خوان‌های قدیمـــی بود. و مجالـــس عزاداری بـــزرگ با دعوت تعزیه‌خوان‌های معـــروف با هزینه خـــودش برگزار می‌کرد.

ایشـــان در کودکی چوپان بودند ولی بعدها کارمند بانک ملی شد. ولی بعد از شهادت فرزندانش صبح تا شـــب گریه می‌کرد. و نی می‌زد و شب و روز تعزیه و روضه می‌خواند.

صبح می‌رفت معراج شهدا و تا ۱، ۱۲ شب برمی‌گشت. گاهی خیابان‌ها را گم می‌کرد. و ما خیلی نگران حالش می‌شدیم. بعد از آن حال و هوای روستا به سرش زد، یک سری املاک پدری و موروثی در الموت داشتیم ۲۷ ســـال اســـت اونجا زندگی می‌کرد. و ما میرفتیم به ایشان ســـر می‌زدیم، اصرار می‌کردیم برگردد اما می‌گفت: دیگر حال ماندن در تهران را ندارم.

مادر شـــهید: البته رفتنش به آنجا سبب خیر شد. در آنجا مسجد و استخر ساخت و کارهای عمرانی برای آبادی انجام داد.

برادر شهید: بی‌تابی پدر با آمدن علی‌اصغر تسکین داده شـــد. و یک هفته بعد از آمدن پیکر علی‌اصغر، پدرم در سن ۸۳ سالگی بر اثر سکته قلبی دارفانی را وداع گفت. مراسم تشییع پیکر او روز شنبه ۸ شهریورماه۹۳ انجام شد و طبق وصیت ایشـــان در مسجدی به نام مسجد حضرت علی اصغر(ع) که خودش در روســـتای ترکان ساخته بود به خاک سپرده شد.

**– بهتریـــن خاطره‌ای که بعد از شـــهادت این بزرگواران برای شما اتفاق افتاد چه بود؟**

مادرشـــهید: بهترین خاطره ما، آمـــدن مقام معظم رهبـــری آیت‌الله خامنه‌ای به منزل مـــا بود. با دیدن ایشان روحیه تازه‌ای گرفتیم. و توانستیم غم‌های خود را تسکین دهیم.

**تمام کسانی که در مستند ما حضور داشتند بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن داشتند و ترجیح می‌دادیم سراغ افراد میانسال و مسن نرویم چون می‌خواستیم به جوانان بگوییم که تغییر در این سن خیلی بهتر است**

گفتگو با هاشم تفکری بافقی تهیه کننده مستندی درباره آنهایی که حجاب را انتخاب کردند

# پله پله از لاکِ جیغ تا خدا!

نیره رضایی مطلق

ماه رمضان امسال در کنار کلی سریال سرگرم‌کننده یا برنامه‌های ترکیبی متنوع یک مستندی با موضوعی خاص مورد توجه مخاطبان قرار گرفت. مستندی که از همان اولین قدم برای به تصویر درآمدن یعنی تیتراژ ابتدایی تا موضوعش شکلی خاص و حتی جسورانه و متفاوت داشت. مستندی درباره حجاب اما نه مانند دیگر آثاری که با حضور یک کارشناس مخاطب را موعظه می‌کند بلکه به شکلی متفاوت از میان آنهایی که یک روز به این موضوع پایبند نبوده‌اند سعی در معرفی و نشان‌دادن آثار آن داشته است. مستند «از لاک جیغ تا خدا» سی شب از شبکه دو سیما با مخاطبان بود و سی شب از آدم‌هایی گفت که روزی با لاک جیغ دم‌خور بودند و حالا اطاعت از فرمان خدا را مهمتر از آنچه قبلاً می‌پنداشتند می‌دانند. از «لاک جیغ تا خدا» قصد دارد با هدف تکریم حجاب و بانوان محجبه، الگوسازی برای جامعه دختران و زنان کشور و نیز ارائه حجاب برتر با افرادی که به تازگی موفق به بهره‌مندی از پوشش چادر شده‌اند، گفتگو کند. گفتگوی ما را با هاشم تفکری بافقی تهیه کننده این مستند می‌خوانید:

**چطور شد به فکر ساخت مستندی درباره حجاب آن هم با این شیوه افتادید؟**

طرح کلی این مستند از چند سال پیش تو ذهنم بود. اما اینکه چطور برای خودم کار جدی شد به زمانی برمی‌گردد که در بسیج سوره مسئولیت داشتم. نگاهم این بود که همه باید به بسیج بیایند و نباید بنا به ظاهر آدم‌ها قضاوت کرد و مثلا فقط دختران چادری در بسیج پذیرفته شوند. برای همین چه در میان پسرها و دخترها کسانی همراه ما بودند که ظاهرشان خیلی به بسیجی‌ها نمی‌خورد و در آنجا به عینه تغییر بچه‌ها را می‌دیدم و همیشه دوست داشتم مستندی از این اتفاق بسازم.

**اما به نظر می‌آید پیدا کردن سوژه خیلی نباید آسان باشد شما سوژه‌هایتان را چگونه پیدا می‌کردید؟**

برای ساخت قسمت‌های ابتدایی سراغ همان بچه‌های دانشگاه سوره رفتم و دو قسمت آزمایشی ساختم و برای پخش به شبکه قرآن دادم. اما در این شبکه تردیدهایی بوجود آمد که آیا اظهار به گناه جایز است یا نه و از این حرف‌ها و در نهایت تصمیم گرفتم کار را با شبکه دو ببندیم. وقتی کار جدی شد سراغ سوژه‌های بیشتری رفتیم. مشخص است که ابتدای کار برای ما سخت بود. هم از جهت پیدا کردن افراد و هم از این جهت که خیلی‌ها حاضر به گفتگو نمی‌شدند و این‌طوری خیلی از سوژه‌های ما از بین می‌رفت. گاهی خود فرد راضی می‌شد ولی خانواده‌اش دوست نداشت چهره دخترش را نشان دهیم. مثلا می‌گفتند دوست نداریم گذشته فرزندمان را نشان دهید و نگران از قضاوت مردم بودند. به هرحال این یکی از مشکلات جامعه ماست که بیش از حد نگران قضاوت دیگران درمورد خودمان هستیم. در کل حالا که کار خودش را نشان داده است شاید خیلی‌ها فکر کنند کار راحتی بود اما این پروژه کار سختی بود. به ویژه در بحث پیدا کردن سوژه. شاید سخت‌تر از آن راضی کردن سوژه‌ها بود. چون طبیعی است که ما سراغ موضوع خصوصی آنها رفته بودیم که قرار بود از رسانه ملی پخش شود.

**با این‌حال وقتی سری اول پخش شد خیلی از برنامه‌تان استقبال شد؟**

درست است. با پخش سری اول برای پیدا کردن سوژه‌های جدید سایتی راه اندازی کردیم که بسیاری از این سوژه‌ها خودشان را آنجا معرفی کردند و ما سراغشان رفتیم. اما بهترین آنها دو خانمی هستند که با تماشای «از لاک جیغ تا خدا» تغییر کردند. مثلا خانمی که مربی رقص بود و به گفته خودش با دیدن این مستند متحول شده است. ضمن اینکه به واسطه دوستان و همکاران همین افراد هم ما با افراد جدیدی آشنا شدیم.

**سوژه‌های شما بیشتر جوانان بودند؟**

تمام کسانی که در مستند ما حضور داشتند بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن داشتند و ترجیح می‌دادیم سراغ افراد میانسال و مسن نرویم چون می‌خواستیم به جوانان بگوییم که تغییر در این سن خیلی بهتر است . ما سوژه‌هایی در تهران، آبادان، اهواز، اصفهان، قم، مشهد و برخی از شهرهای شمال کشور داشتیم و حتی یکی از گزینه‌هایمان دانمارکی بود. اما تعداد تهرانی‌ها بیشتر بود و اتفاقاً اغلب آنها اعتماد به نفس خوبی داشتند و تحصیل‌کرده بودند. اغلب در رشته‌های هنری مانند سینما و تلویزیون درس خوانده بودند و چند نفر هم دکتر بودند.

**احتمالا سوژه‌های جذاب و به یادماندنی هم زیاد داشتید؟**

بله .یکی از سوژه‌ها که در دو قسمت آن را پخش کردیم نفر اول کنکور سال ۹۱ بود. و دیگری خانمی از اصفهان بود که مهماندار هواپیما بود و خانواده متمولی داشت. او قرار بود به هواپیمایی قطر برود و با یک مسیحی ازدواج کند اما تحت تأثیر صحبت‌های یک نفر به شناختی متفاوت می‌رسد و از همه اینها منصرف می‌شود. این تصمیم باعث می‌شود که از سوی خانواده طرد شود و به لحاظ مالی هم از او هیچ حمایتی نشود. او با تدریس زبان انگلیسی امرار معاش می‌کند و با اجاره یک خانه از خانواده‌اش جدا می‌شود اما در نهایت راه‌های خوبی برایش باز می‌شود و با ازدواج موفقی که می‌کند زندگی خوبی در پیش می‌گیرد.

**در کار «از لاک جیغ تا خدا» لزوماً وجه حجاب برای شما مهم بود یا نه می‌خواستید به مفاهیم دیگری اشاره کنید؟**

بله، موضوع من اصلا چادر نیست، اگر چادر و یا محجبه بودن در این مستند به چشم می‌خورد دلیلش این است که اولین نشانه‌های تحول در خانم‌ها در حجاب آنها نمایان می‌شود. ما دنبال اتفاق بزرگتر و تحولی در نگرش آدم‌ها بودیم، این مستند قرار است به جوان‌هایی که دوست دارند تحولی در زندگی شان اتفاق بیافتد، جرأت تغییر بدهد.

**چطور به نام «از لاک جیغ تا خدا» رسیدید؟**

برای انتخاب نام خیلی فکر کردیم و تا مدت‌ها اسمی روی مستند نگذاشته‌بودیم. دو قسمت اول برنامه داستان شمیم دختری در قزوین بود. او دختری بود که خیلی سخت چادری شد و مرحله به مرحله این مسیر را طی کرد. در یکی از گفتگوهایش گفت که حتی پس از چادری شدن برایش سخت بود که از لاک زدن دل بکند تا اینکه این مرحله را هم پشت سر گذاشت. او بعدها به ما گفت که شرح زندگی و تحولش را دوست دارد مکتوب کند و اگر بخواهد آن را چاپ کند اسم کتابش را «از لاک جیغ تا خدا» خواهد گذشت. این تعبیر بسیار به دل ما نشست و با اجازه خودش نام برنامه را از پیشنهاد ایشان انتخاب کردیم. به هرحال همانطور که اسم این کار فانتزی است، کل مجموعه هم بسیار صمیمی است و نگاه خاطره‌گویی دارد تا انشاالله روی دختران نسل جدید تأثیر بگذارد.

**در سری دوم این مجموعه از خود کسانی که محجبه شدند به عنوان مجری انتخاب کردید؟**

بله. ثمین صفالو یکی از مجریان سری دوم «از لاک جیغ تا خدا» است که خودش به عنوان یکی از سوژه‌های سری اول در این مستند بود. او به دلیل محجبه شدن تصمیم گرفته بود از علاقه خودش به بازیگری تئاتر بگذرد چون هنوز در زمینه حجاب خودش را مانند یک کودک نوپا می‌دید و از این هراس داشت که با بازگشت به حیطه هنر و تئاتر، دوباره از حجاب فاصله بگیرد. ما وقتی متوجه تصمیم او شدیم پیشنهاد مجری‌گری را به او دادیم و خوشحالیم که او هم پذیرفت. چون اجرا در چنین برنامه‌ای برای او و ما مؤثر بود. مجری برنامه کسی بود که حرف‌ها، دغدغه‌ها و حسرت‌هایش شبیه به بقیه افراد مستند بود و این نکات مشترک بین مجری و سوژه بخشی از بار کار را از دوش ما برمی‌داشت. همچنین در کنار خانم صفالو، کیانا ابوالحسنی هم حضور داشت که او هم یکی از آدم‌هایی است که در زندگی‌اش دچار تغییر شد و ما یک قسمت از سری اول را به او اختصاص دادیم. او اکنون یکی از راویان «از لاک جیغ تا خدا۲» است.

**در جایی گفته‌اید که خودتان هم تقریباً یکی از کسانی بودید که متحول شدید؟**

من نیز در زندگی دچار تغییر شدم. بنابراین حس خاصی به بحث این برنامه دارم چون به نوعی تجربه شخصی‌ام از زندگی است، من نوجوانی پر اتفاقی را پشت سر گذاشتم، عصیان گر، تندخو و دین‌گریز بودم و همه کادر دبیرستان از قانون گریزی‌های من به ستوه آمده بودند، تا اینکه یکسری اتفاقات، تحولات مهمی در دیدگاه و شخصیت من ایجاد کرد و جرأت پیدا کردم زندگی‌ام را عوض کنم. این تحول ابتدا با تماشای مستندی درباره امام خمینی (ره) در من کلید خورد، و بعد مرا برای تحقیق درباره اسلام مشتاق کرد، پس از آن به سراغ قرآن رفتم و به تدریج وارد فضای تحقیقی شدم، تا اینکه معنی آیات نگاهم را به زندگی تغییر داد. وقتی هم که وارد دانشگاه سوره و رشته تئاتر شدم. همان موقع با خودم پیمان بستم، آثاری بسازم که ردپای خداوند در آن باشد. برای همین همیشه دوست داشتم این تجربه‌ها را جایی بازگو کنم و آنها را با دوستان و هم سن و سال‌هایم به اشتراک بگذارم.

به بهانه‌ی یک اکران جنجالی

# کسی که گفت نه

ترما مداحی

**اکران جدیدترین ساخته احمدرضا درویش در حالی حاشیه ساز شد که این فیلم پر هزینه و فنی جدا از مسائلی که پیرامون نشان دادن چهره برخی از نزدیکان امام حسین (ع) مواردی نداشت که مانع اکرانش شود.**

**بازیگرانی از سوریه، لبنان، عراق و کویت در فیلم «روز رستاخیز» به کارگردانی احمدرضا درویش بازی کرده‌اند که معروفترین بازیگر عرب این فیلم جمال سلیمان بازیگر مشهور سوری است و در کنار او طلعت حمدی، رضوان عقیلی و فواد سرور از سوریه، داود حسین از کویت، یوسف شکرجی از عراق و فواد ابراهیم از لبنان ایفای نقش کرده‌اند.**

**فیلمبرداری پروژه «روز رستاخیز» از ۱۶ بهمن‌ماه سال ۸۸ همزمان با اربعین حسینی در شهرستان بم آغاز شد و پس از پشت سرگذاشتن بیش از ۲۵۰ جلسه فیلمبرداری در شهرهایی چون شهداد کرمان، اصفهان، شاهرود، رباط کریم و تهران ۱۲ دی‌ماه ۸۹ تمام شد.**

### خلاصه فیلم

داستان روز رستاخیز درباره واقعه عاشوراست که با همراهی بُکیر(فرزند حر ابن یزید ریاحی) پیک ویژه یزید، به قیام امام حسین (ع) و متن حوادث واقعه عاشورا می پردازد. این فیلم مقطع زمانی مرگ معاویه تا قیام امام حسین (ع) و شهادت آن حضرت را در بر می‌گیرد.

### نقد ساختاری

روز رستاخیز یا «حسین، کسی که گفت نه»(عنوان انگلیسی فیلم) را می‌توان به دو پاره اصلی تقسیم کرد. پاره اول از فوت معاویه تا شب عاشورا و پاره دوم از شب عاشورا تا شهادت امام حسین(ع) و پایان فیلم. پاره اول یک درام درگیر کننده است که تعلیق خوبی را ایجاد می‌کند. همراهی مخاطب با بُکیر و دیدن وقایع و ماجراهایی که به قیام کربلا منجر می‌شود و سیر تحول شخصیتی وی بر اساس اتفاقات افتاده قابلیت همذات پنداری را ایجاد می‌کند. پاره اول فیلم سعی کرده است با دراماتیزه کردن وقایع تاریخی واقعی از عناصر داستانی و سینمایی بهره بگیرد تا مخاطب را با شخصیت اصلی همراه نماید. خرده داستان عشق بکیر به خواهر سفیر امام حسین(ع) به بصره و ماجرای پیرمردی(پدر همان دختر) که ناجی عبیدالله بن زیاد می‌شود از این جمله عناصر است. نویسنده سعی کرده است فقط بر واقعیات صرف اکتفا نکند و از تاریخ یک اثر سینمایی بسازد. ضرباهنگ(ریتم) فیلم تا شب عاشورا مناسب بوده و با داستان پیش می‌رود ولی در پاره دوم فیلم که از شب عاشورا شروع می‌شود به دو دلیل فیلم افت می‌کند، یک دلیل غیر سینمایی و دلیل دیگر سینمایی است. دلیل اول که خارج از فضای سینماست تصور مخاطب شیعه نسبت به وقایع کربلاست که بر اساس دانسته‌ها و آموزه‌های قبلی تصاویر ذهنی به مراتب تراژیک‌تر و نیز سلحشورانه‌تری را ترسیم کرده است و ماجراهای روز عاشورا وی را اغنا نمی‌کند زیرا مخاطب صحنه‌های زیباتری را از قبل در ذهن پرورانده است.

دلیل دیگر سینمایی است. تغییر شخصیت محوری داستان(بُکیر) که از ابتدای فیلم با وی همراه بوده‌ایم به امام حسین(ع) لطمه جدی‌ای به فیلم زده است. از سوی دیگر درگیری‌ها و رزم‌های طراحی شده در صحنه نبرد چندان از کیفیت مطلوب برخوردار نیست. گویی اینکه سعی شده است تا جایی که می‌شود از نوع رزم‌های ماورائی که در روایات تاریخی شیعه نقل شده است به تصاویر قابل فهم‌تر و به واقیعات زمینی نزدیکتر برسد، ولی در طراحی زمینی حوادث نیز چندان موفق نیست. البته صحنه شهادت حضرت عباس(ع) به مراتب از سریال مختار جذاب‌تر و بهتر تصویر شده است.

پاره دوم فیلم بیشتر از اینکه روایتی یکنواخت و در ادامه داستان تحول شخصیتی بکیر داشته باشد به تصویر مکرر حوادث تاریخی روز عاشورا می‌انجامد که هم به ضرباهنگ فیلم لطمه می‌زند و هم به

**آنچه در محتوای فیلم باید در نظر داشت، انتخاب مخاطب اصلی فیلم است. به نظر می‌رسد نویسنده فیلم مخاطب اصلی فیلم را مخاطبان بین المللی و حتی غیر شیعی در نظر گرفته باشد. به همین دلیل آنچه که برای شیعیان که عمری است داستان‌های مربوط به امام حسین(ع) را شنیده‌اند، پیش فرض است در فیلم یا کاملا توضیح داده می‌شود**

خط داستانی فیلم.
مجموع بازی بازیگران قابل قبول و متناسب با فضای فیلم و داستان است که در این بین بازی بابک حمیدیان بازیگر نقش یزید و عبیدالله زیاد چمشگیر است البته در انتخاب بازیگران باید بیشتر دقت می‌شد و وسواس بیشتری به خرج داده می‌شد مخصوصا برای شخصیت‌های جانبی چون شمر.
کارگردانی فیلم چه در میزانسن و چه دکوپاژ علی الخصوص در پاره اول خوب است و تدوین فیلم در حفظ ضرباهنگ فیلم بسیار نمود پیدا می‌کند.
صحنه پایانی فیلم و شهادت امام حسین(ع) که بصورت غیر مستقیم نشان داده شده است بسیار خوب است که جا دارد با جلوه ویژه مطلوب‌تری تبدیل گرداب خون به دریایی که هدایتگر و تداعی کننده سفینه نجات حسینی است، دوباره ساخته شود.
موسیقی فیلم نیز متناسب با ضرباهنگ فیلم بوده و بدون اینکه بر فیلم سوار شود پیش برنده حس دراماتیک و در پاره دوم تراژیک فیلم است.

## نقد محتوایی

آنچه در محتوای فیلم باید در نظر داشت، انتخاب مخاطب اصلی فیلم است. به نظر می‌رسد نویسنده فیلم مخاطب اصلی فیلم را مخاطبان بین المللی و حتی غیر شیعی در نظر گرفته باشد. به همین دلیل آنچه که برای شیعیان که عمری است داستان‌های مربوط به امام حسین(ع) را شنیده‌اند، پیش فرض است در فیلم یا کاملا توضیح داده می‌شود و اگر قابل توضیح نباشد اصلا به آن پرداخته نمی‌شود. به همین دلیل خیلی از وقایع ماورائی غیر قابل درک فیلم ،در مدتی کوتاه برای مخاطب نمایش داده شده و یا کاملا زمینی شده است. به همین دلیل به نظر می‌رسد حواشی بسیاری گریبان گیر فیلم در زمان اکران شود.
به طور مثال پاشیدن خون حضرت علی اصغر به آسمان در این فیلم با بازگشتن خون و ریخته شدن روی زمین ترسیم شده است که البته کج سلیقگی شده و می‌شد این بازگشت را حذف کرد ولی اشاره‌ای هم به آسمان رفتن آن نکرد. یا ماجرای حضرت قاسم و ازرق شامی طور دیگری ترسیم شده است.

نشان دادن چهره حضرت عباس(ع)، علی اکبر(ع) و قاسم (ع) نیز بر حواشی خواهد افزود که البته در فضای بین المللی منطقی است که این ترسیم صورت پذیرد تا مخاطب بدون قضاوت بر اساس شخصیت پردازی‌ها با شخصیت‌های داستان همراهی کند ولی در بین شیعیان به احتمال قریب به یقین حاشیه ساز خواهد شد کما اینکه بسیاری به این ماجرا معترض شده‌اند.
از دیگر سو نگاه فیلمساز به اصل حرکت امام حسین(ع) است که البته در بین علمای شیعه از گذشته تا کنون خود محل اختلاف بوده و هست. آنچه که مشخص است فیلمساز سعی کرده قرائتی از حرکت امام حسین(ع) را که جنبه عارفانه بیشتری داشته است انتخاب کند. در اقوال علمای شیعه سه نظر نسبت به این حرکت وجود دارد که عده‌ای حرکت امام حسین را قیام در جهت برپایی حکومت حق می‌دانند و اصل را بر حاکمیت می‌دهند، گروهی دیگر اصل را قیام بر ضد ظلم و ستم و جلوگیری از انحراف سنت رسول(ص) می‌دانند و اصل را بر اصلاح امت اسلامی می‌دانند که اگر امت اسلامی همراهی می‌کردند در عمل و رویه ماجرا نیز محقق می‌شد. و در نهایت گروهی نیز اصل را بر شهادت امام حسین(ع) می‌گذارند و معتقدند در هر صورت باید امام حسین(ع) به شهادت می‌رسید تا خون امام احیاگر اسلام ناب باشد که فیلم این دید سوم را که نگاهی عارفانه‌تر است دنبال می‌کند. البته هر سه نگاه می‌تواند با یکدیگر همراه باشد و منافاتی نیز باهم ندارند ولی مهم آن است که اصل بر چه چیزی قرار گیرد و با هر سه تفکر می‌توان سه فیلم متفاوت ساخت. سکانس‌هایی در فیلم وجود دارد که توسط امدادهای غیبی دشمنان امام از مرگ و دشواری نجات پیدا می‌کنند تا بتوانند رسالت خود را که به شهادت رساندن امام و یارانش است، انجام دهند که این به نگاه سوم نزدیک‌تر است.

خود این نگاه نیز ممکن است برای فیلم حواشی‌ای را ایجاد کند و دو گروه اول را بر ضد فیلم بشوراند. یکی دیگر از حواشی‌ای که علی الخصوص در فضای کنونی جهان اسلامی ممکن است اختلاف افکن شود شخصیت شریح قاضی در فیلم است که به عنوان بازوی فقهی عبیدالله بن زیاد بسیار پررنگ است و به نظر می‌رسد برادران اهل تسنن را برآشفته سازد.
یکی از حرکات فرمیک فیلم که کاملا ماهیت محتوایی دارد انتخاب یک بازیگر برای دو نقش یزید و عبیدالله است که ماهیت مشترک این دو را در رذالت بسیار خوب نشان می‌دهد.
آنچه که مشخص است ساخته شدن چنین فیلمی با رسالت بین المللی برای شناساندن امام حسین(ع) به جهانیان، لازم می‌نماید که در پخش جهانی آن و کمک به ترویج آن تمام سعی و تلاش را انجام داد.

# تولید دستگاه گاما پروب و دوربین گاما در ایران

پژوهشگران مرکز رشـــد واحدهای فناوری لوازم و تجهیزات پزشکی دانشگاه علوم پزشـــکی تهران با عرضه دســـتگاه گاما پروب امکان تصویربرداری حین عمل جراحی در بیماران مبتلا به سرطان پستان را فراهم کردند که به گفته این محققان با اســـتفاده از این روش آسیب به بافت‌های سالم کاهش خواهد یافت.

دســـتگاه گاما پروب در حین عمل جراحی ســـرطان پستان استفاده می‌شـــود. با تزریق رادیودارو به بدن بیمار، این ماده وارد غدد سرطانی می‌شـــود و در حین عمل با استفاده از سنسورهای آشکار ساز دستگاه گاما پروب، غدد ســـرطانی برای پزشک مشـــخص خواهد شد. به این ترتیب تنها غدد سرطانی از بدن بیمار خارج خواهد شد و به بافت سالم آسیبی وارد نخواهد شد. به وسیله این دستگاه امکان تصویر برداری دو بعدی از غدد درگیر سرطان فراهم خواهد شد.

این دستگاه برای تصویربرداری از غددی مثل غده تیروئید در اتاق عمل کاربرد دارد. هر دارویی که ســـاخته می‌شود قبل از این که وارد پروسه درمانی در انسان شود، باید در نمونه آزمایشگاهی و در حیواناتی مانند موش آزمایش شود. پیش از ساخت این دستگاه برای بررسی داروها در بدن حیوان از دستگاه تصویربرداری انسانی استفاده می‌شد که دقت و کیفیت بالایی نداشت.

در روش تصویربرداری اسپکت، ابتدا مواد رادیواکتیو با داروی مورد نیاز ترکیب شـــده و به موش تزریق می‌شود. پس از مدت زمان معینی مواد رادیو اکتیو به وســـیله جریان خون در عضو مورد نظر تجمع می‌کند و در مرحله بعد موش در داخل دســـتگاه قرار می‌گیرد و آشکارسازهای هسته‌ایی موجود در دستگاه، اقدام به ثبت فوتون‌های خروجی از بدن موش می‌کند. پس از جمع‌آوری این اطلاعات با اســـتفاده از روش‌های بازســـازی تصویر، نحوه توزیع مواد رادیو اکتیو در بدن حیوان به دست می‌آید. از اطلاعات به دســـت آمده می‌توان در مورد اثربخشی رادیو داروی مورد اســـتفاده، قضاوت کرد. این دستگاه برای مراکز تحقیقاتی و آموزشی کاربرد دارد.

مهدیه خورشیدی

# تولید دستگاه لب سرور در ایران

پژوهشـــگران مرکز رشـــد واحدهای فناوری لوازم و تجهیزات پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران با عرضه دستگاه گاما پروب امکان تصویربرداری حین عمل جراحی در بیماران مبتلا به ســـرطان پســـتان را فراهم کردند که به گفته این محققان با استفاده از این روش آسیب به بافت‌های سالم کاهش خواهد یافت.

دســـتگاه گاما پروب در حین عمل جراحی سرطان پستان استفاده می‌شود. با تزریق رادیودارو به بدن بیمار، این ماده وارد غدد ســـرطانی می‌شـــود و در حین عمل با استفاده از سنسورهای آشکار ساز دستگاه گاما پروب، غدد سرطانی برای پزشک مشخص خواهد شد. به این ترتیب تنها غدد سرطانی از بدن بیمار خارج خواهد شد و به بافت سالم آسیبی وارد نخواهد شد. به وسیله این دستگاه امکان تصویر برداری دو بعدی از غدد درگیر سرطان فراهم خواهد شد.

این دســـتگاه برای تصویربرداری از غددی مثل غده تیروئید در اتاق عمل کاربرد دارد. هر دارویی که ســـاخته می‌شـــود قبل از این که وارد پروســـه درمانی در انســـان شـــود، باید در نمونه آزمایشـــگاهی و در حیواناتی مانند موش آزمایش شـــود. پیش از ساخت این دستگاه برای بررسی داروها در بدن حیوان از دستگاه تصویربرداری انسانی استفاده می‌شد که دقت و کیفیت بالایی نداشت.

در روش تصویربرداری اســـپکت، ابتدا مواد رادیواکتیو با داروی مورد نیاز ترکیب شـــده و به موش تزریق می‌شـــود. پس از مدت زمان معینی مواد رادیو اکتیو به وســـیله جریان خون در عضو مورد نظر تجمع می‌کند و در مرحله بعد موش در داخل دستگاه قرار می‌گیرد و آشکارسازهای هسته‌ایی موجود در دستگاه، اقدام به ثبت فوتون‌های خروجی از بدن موش می‌کند. پس از جمع‌آوری این اطلاعات با اســـتفاده از روش‌های بازســـازی تصویر، نحوه توزیع مواد رادیو اکتیو در بدن حیوان به دســـت می‌آید. از اطلاعات به دســـت آمده می‌توان در مورد اثربخشی رادیو داروی مورد اســـتفاده، قضاوت کرد. این دســـتگاه برای مراکز تحقیقاتی و آموزشی کاربرد دارد.

# دستگاه رگ یاب در ایران ساخته شد

پژوهشـــگران آزمایشگاه تســـت‌های غیر مخرب دانشـــکده مهندسی مکانیک دانشـــگاه علم و صنعت ایران به سرپرستی دکتر محمد ریاحی با همکاری گروه تحقیقاتی دکتر علی عبدالعالی، اســـتادیار دانشکده برق با به کارگیری فناوری دوربین‌های دید در شب موفق به ساخت دستگاه رگ یاب دست اطفال شده‌اند که می‌تواند به مشکل پرستاران در تزریق به دست بیماران خردسال پایان دهد. این فناوری با پشت سر گذاشتن موفقیت‌آمیز آزمایش‌ها، هم‌اکنون در حال طی کردن مراحل دریافت مجوز از وزارت بهداشـــت، درمان و آموزش پزشکی است. تزریق به کودکان خردســـال یکی از سخت‌ترین کارهای پرستاران است. ضمن آنکه این کار برای خردسالان نیز بسیار زجرآور است چرا که رگ‌های خردسالان به دلیل نازک بودن به سختی دیده می‌شوند.

این پژوهشـــگران با امواج فروســـرخ که در دوربین‌های دید در شب کاربرد دارد برای ساخت یک دستگاه رگ یاب خردسالان بهره گرفتند.

امواج فروســـرخ بخشی از طیف امواج الکترومغناطیس هستند که بی‌ضرر بوده و با چشـــم انسان قابل رویت نیســـتند ولی می‌توان با استفاده از حسگرهایی، آنها را آشکار ســـازی کرده و تصاویر گرفته شده توسط آنها را به صورتی مرئی برای انســـان نمایش داد و این کاری اســـت که توسط دوربین‌های دید در شب انجام می‌پذیرد.

در این دستگاه، نور فروسرخ به صورت کنترل شده و با انرژی مشخص به دست تابانده شـــده و پس از عبور از آن توسط حســـگرهایی دریافت می‌شود. جریان خون، اثری متفاوت از بافت دســـت بر روی این امواج می‌گذارد که این تفاوت با کمک یک پردازنده، آشکار شده و بر روی یک نمایشگر کوچک به تصویر کشیده می‌شود. بدین ترتیب محل رگ‌های خونی به وضوح برای پرستار، مشخص و وی می‌تواند بدون نگرانی، تزریق را در محل انجام دهد.

پیش از این مدل‌های مختلفی از این نوع رگ یاب‌های دست خردسالان توسط شـــرکت‌های خارجی به تولید رسیده بود اما دستگاه‌های خارجی بر خلاف رگ یاب تولید شـــده در دانشـــگاه علم و صنعت قابل تنظیم نبوده و هر مدل، تنها سنین مشخصی را پوشش می‌دهد.

# هواپیمای بدون سرنشین طرلان رونمایی شد

هواپیمای بدون سرنشین طرلان واحد علوم و تحقیقات به مناسبت سی و سومین سالگرد تاسیس دانشگاه آزاد اسلامی (جشنواره فرهیختگان) رونمایی شد. هواپیمای بدون سرنشـــین طرلان واحد علوم تحقیقات دانشـــگاه آزاد با هدف اجرای ماموریت تعریف شده در خصوص پرواز و فیلمبرداری از سطح زمین، به همت دانشجویان واحد علوم و تحقیقات متشـــکل از محمد مهدی خندان، مصطفی تکبیری، حامد اسماعیلی علیائی، محمد علی انصاری جعفری و با راهنمایی فرشاد پازوکی طراحی و به مرحله ساخت رســـید. ماموریت پیش بینی شده برای این پرنده، فیلمبرداری، ثبت و ارســـال اطلاعات به صورت زنده به ایستگاه زمینی اســـت و در ۲ ارتفاع مختلف به صورت خودکار با مداومت پروازی دو ســـاعت پرواز می‌کند و این پرنده قادر به حمـــل محموله‌ای به وزن ۲ کیلوگرم است. گفتنی است سطح خارجی این پرنده از جنس کامپوزیت بوده و در مقاطع حساس، با استفاده از الیاف کربنی تقویت شده است. همچنین دم T شکل آن به وسیله یک بوم کربنی به انتهای بدنه متصل شده است. قدرت جلو برندگی این هواپیما را یک موتور بنزینی با قدرت ۳.۵ اســـب بخار و حداکثر دور موتـــور ۷۲۰۰ rpm تامین می‌کند. طول بدنه ۱۹۰ سانتی متر، طول دهانه بال ۳ متر، ارتفاع ۶۵ سانتی متر، یک عدد موتور بنزینی ۳.۵ اسب بخار، بدنه سبک تمام کامپوزیتی، تقویت شـــده با لایه‌های کربنی (فایبر گلس و کولار) از مشخصات ظاهری این هواپیمای بدون سرنشین اســـت. همچنین وزن برخاست ۱۲ کیلوگرم، مداومت پروازی ۱۲۰ دقیقه، وزن محموله ۲ کیلوگرم، حجم سوخت یک لیتر، سقف پروازی ۳ کیلومتر و تجهیز به خلبان خودکار از مشخصات فنی این پرنده است. تصویر برداری و ارسال آنلاین تصاویر به ایستگاه زمینی، گشت زنی در ارتفاع و یا شعاع ثابت، قابلیت جدا شوندگی تمام اجزا پرنده (تقسیم شدن به ۵ قسمت جهت حمل و نقل آسان)، قابلیت راه اندازی پرنده در کمتر از ۳ دقیقه با ۲ اپراتور و راه اندازی ایســـتگاه زمینی در کمتر از ۴ دقیقه از ویژگی‌های متمایز آن به شـــمار می‌رود این هواپیمای بدون سرنشـــین در جنگلبانی، مرزبانی، کنترل ترافیک شـــهری، کنترل و بازرسی خطوط نفت، نقشه برداری از عوارض زمین و ... کاربردهای فراوانی دارد.

**غروب در جنوب شکل خاصی است و خورشید مانند یک توپ بزرگ نارنجی دیده می‌شود، دیدم استوار چشم دوخته به خورشید. رفتم کنارش و گفتم چی شده آقا رحیم؟ گفت: چیزی نیست، فردا دارم می‌روم مرخصی و دلم گرفته که نکند برنگردم**

با دکتر حسین حسن‌زاده و افسوس بزرگش

# بازگشت از نیمه راه شهادت

بارها در طول مصاحبه و به تناوب سوالم را از او پرسیدم و همان یک سوال تکراری با این عنوان که: خوشحالی از اینکه زنده ماندی؟ و این سوال در هر بار پرسیدن با این جواب همراه بود که: من افسوس می‌خورم که چرا زنده شدم. و این افسوس نه بابت زندگی که بابت بازگشت در نیمه راه از شهادت است. یکجایی وسط مصاحبه به جایگاه فعلیش اشاره کرد و اینکه پزشک است و وظیفه مدیریت شاهد و ایثارگران دانشگاه علمی کاربردی را به عهده دارد و کارهای دیگری که تنها از عهده دکتر حسین حسن‌زاده نمین بر می‌آید.

داستان او از اردیبهشت ۱۳۶۲ آغاز می‌شود، جایی که از پایگاه شمیران به سمت جنوب و جبهه اعزام می‌شود در حالی که هنوز دو ماه مانده تا ۱۵ ساله شود: «حوالی شوش بود که متوجه سن پایین من شدند، همانجا هم مرا پیاده کردند، آقایی که مسئول آنجا بود برای ترساندن من شروع کرد به تهدید کردن ولی من کوتاه نمی‌آمدم و آمده بودم که بمانم. برای همین بعد از فروکش کردن تهدیدها تصمیم گرفتند که مرا به واحد تدارکات در سه راه جفیر و در ۵ کیلومتری خط مقدم بفرستند، آنجا هم کارمان دادن چفیه و لباس و تدارکات به بچه‌های رزمنده بود.»

ماندن سه ماهه او در بخش تدارکات در نهایت منجر به این می‌شود که به سن قانونی می‌رسد و همانجا آموزش‌های نظامی را ببیند و در حوالی جزیره مجنون مستقر شود، حوالی‌ای که در همه‌ی سال‌های پس از آن منجر به ۱۳۲۱ روز سابقه عملیاتی شد.

## شب مهتاب

اما حکایت دکتر حسن‌زاده از روزهای ابتدایی مرداد ۶۶ اوج می‌گیرد، جایی که از ستاد کربلا به آنها دستور می‌دهند که بروند و جاده‌های مواصلاتی منطقه را بررسی کنند چرا که خبرهایی برای شروع یک عملیات در راه است: «بچه‌های مهندسی را جمع کردیم و راه افتادیم. توی منطقه متوجه شدیم که جاده شهید افروز را آب برده و مشغول ترمیم جاده بودیم که آتش تهیه عراقی‌ها شروع شد. یکی از بچه‌ها آمد و گفت: حاجی الان هم بچه‌ها شهید می‌شوند و هم ادواتمان نابود می‌شوند. توی آن شرایط اگر یک ترکش به رادیاتور بولدوزر می‌خورد کل دستگاه از کار می‌افتاد، چاره‌ای نبود جز اینکه ادوات را به پناهگاهشان پشت خاکریز منتقل کنیم و نیروها را جمع کردیم، هوا هم تاریک شده بود که گفتند استوار نیست. بچه‌ها رحیم عبداللهی را استوار صدا می‌زدند، هر چه گشتیم خبری از استوار نشد. به بچه‌ها گفتم شما بروید مقر و من و قشقایی می‌رویم دنبال استوار، قشقایی آرام گفت: حاجی من کنار خاکریز یک چیزی دیدم که فکر کنم استوار است. برای اینکه بچه‌ها متوجه نشوند و روحیه‌شان متزلزل نشود دو نفری رفتیم و دیدیم بله، استوار است که کاتیوشا کنارش منفجر شده و موج انفجار دستش را قطع کرده و قسمتی از مغزش هم از کاسه سر خارج شده است.»

استوار به شهادت رسیده بود و در شبی که مهتابی بود حسن‌زاده به قشقایی می‌گوید که بچه‌ها را به مقر ببرد و تنها یک پتو با خودش بیاورد و بعد در کنار نیزارها و سکوت شبانه جزیره مجنون شروع می‌کند به راز و نیاز و درددل با شهید رحیم عبداللهی: «بهش می‌گفتم سلام ما را به آقا ابا عبدالله (ع) برسان، سلام ما را به بانو زهرا (س) برسان. من جسمم کوچک بود و علاوه بر کارهای مهندسی و رزمی، روحانی کاروان هم بودم و شهید را لای پتو پیچاندیم و در حینی که خواستم بلندش کنم دستم توی زخم شانه‌اش فرو رفت. شهید را تحویل ستاد معراج شهدا دادیم، آنجا پتو را باز کردیم و متوجه شدیم روی لبه کلاهش نوشته: شهید خندان رحیم عبداللهی. ما همان روز بچه‌ها را به سمت خط که می‌بردیم، غروب بود و دیدم استوار روی خاکریز نشسته. غروب در جنوب شکل خاصی است و خورشید مانند یک توپ بزرگ نارنجی دیده می‌شود، دیدم استوار چشم دوخته به خورشید. رفتم کنارش و گفتم چی شده آقا رحیم؟ گفت: چیزی نیست، فردا دارم می‌روم مرخصی و دلم گرفته که نکند برنگردم. گفتم: کلاهت رو بگذار سرت، می‌روی و بر می‌گردی. یک جور خاصی نگاهم کرد که گفتم: خیلی نورانی شدی امشب، نکند شهید بشوی امشب. حالا همان کلاه را نگاه می‌کردم و اینکه علاوه بر شوخی من یکجورهایی خود شهید هم متوجه اتفاق شهادتش شده بود.»

## رفتن تا شهادت

امـا چند روز بعد از این اتفاق و در هشـتم مرداد ۶۶ اتفاقی برای حسین حسـن‌زاده افتاد که هنوز در ذهـن و خاطر او مانده و بـه عنوان یک دریغ و افسـوس مطرحش می‌کند: ما یازده نفر بودیم و سوار ماشین که در سـه راهی شهادت ماشینمان مـورد اصابـت قرار گرفـت. چند سـاعت قبل از عملیات بود و یک توپ فرانسـوی معروف بود که مسـتقیم شلیک می‌کرد. نیمه شـب بود و من تا لحظـه‌ی برخورد گلوله و پرتاب ماشـین به هوا را یادم هست.»

بعد همه‌جا تاریک شـد تا ۱۶ روز بعد که بعد از ۵ عمل جراحی روی چشـم و ۱۲ عمل جراحی روی صورت بود که حسین حسن‌زاده در بیمارستانی در مشهد به هوش آمد: «کل صورتم آسیب دیده بود و گوش چپم کم شنوا شـده بود. بعد از اینکه آن اتفاق افتاد ما را به عنوان شـهید برده بودند معراج و نامه و صورت جلسه شهادتمان هم توسط گردان و مقر امضا شده بود و از بنیاد شهید هم به خانواده اطلاع داده بودند و رفته بودند پلاکارد نصب کرده بودند. اما مادرم بعدتر تعریف کرد که من آن شب خواب دیدم که شما یک پرچم سبز حضرت عباس (ع) گرفته‌ای و یک عده‌ای به دنبال شـما در حال حرکت هسـتند و شـما پرچم را به زمین زدید و افراد پشت سرتان از شـما عبور کردند. اما قبل از این حادثه و در واقع در شـب قبلش من با سردار شـهید حجت‌الله حاج ملا آقایی فرمانده مهندسی جنگ جهاد نشسـته بودیم و شـوخی می‌کردیم. گفتم: ایشـالا فردا حلواتونو می‌خـورم. گفت: من حلوای خیلی‌ها رو خـوردم و داری نورانی می‌زنی و فکـر کنم فردا این من هسـتم که حلوای تو رو می‌خورم. شهید ملاآقایی همان شب گفت که آرزو دارد مانند امام حسـین با سر جدا شده به شهادت برسـد که چند وقت بعد در ظهر عاشورا به همان شکل به شهادت رسید. از بزرگواری این شهید هر چه بگویم کم گفته‌ام، یکبار در کمین گیر افتادیم و من زخمی شدم و لباس‌هایم پاره شده بود، وقتی بیـرون آمدیم گفتم من با عرق‌گیر می‌روم مقر که پیراهنش را درآورد و گفـت: نه من نمی‌گذارم به این شـکل بروی مقر. و با اصـرار پیراهنش را تنم کـرد. هر دفعه کـه می‌روم بهشـت زهرا خجالت می‌کشم بروم سر قبرش، می‌روم و بر می‌گردم.»

دکتر حسـن‌زاده با یـادآوری مجموعه خاطراتش اندوهگیـن می‌شـود و کمی صبر می‌کنـم تا به روایت اصلی برگردد: « ما را همان شـب بردند به بیمارستان امام رضا (ع) آنجا هم گفتند که هر ۱۱ نفر شهید شده‌اند و ما را تحویل معراج شهدا دادند، توی معراج ما را به اصطلاح بچه‌های جبهه شکلات پیچ کردنـد و توی یک کانتینر گذاشـتند. صبح حاجی "ملاآقایی" از خط برگشته بود و با شنیدن خبر گفته بود: کاش من به حسن‌زاده نمی‌گفتم که شهید می‌شود، من شوخی کردم. ایشان آمده بودند معراج شهدا و بعد برای من تعریف کردند که مرا در آغوش کشیده و خودش می‌گفت: من متوجه شدم که بدنت، بدن یک فرد مرده نیست. بغلت کردم و چسباندمت به سینم که متوجه زنده بودن تو شدم. بعد از این اتفاق بود که بچه‌ها رو هم برای بررسی خوانده بود که آنها هم تایید کرده بودند.»

حسن‌زاده را از آنجا می‌برند بیمارستان شهید بقایی اهواز و پس از اقدامات اولیه به بیمارستان گلستان اهـواز می‌برند و در حالی که بیهوش کامل بوده به مشـهد منتقل می‌کنند که آنجا در شـب عرفه به هوش می‌آیند. درسـت در همین لحظه روایت بود کـه باز هم بغض گلوی راوی ما را می‌گیرد و مکرر می‌گوید: کاش بر نمی‌گشتم... کاش بر نمی‌گشتم. وقتی هم دلیل این افسـوس را می‌پرسم می‌گوید: به خاطر اینکه تمام رزمندگان ما ترک علاقه کرده بودند و شهادت آرزویشان بود. آدم‌های افسرده‌ای نبودیم که بگوییم ذهنمان آنجوری بوده است.

حالا در حوالی خیابان انقلاب مهمان جانبازی بودیم که از نیمه راه شـهادت برگشـته و همچنان دریغ آن روز را می‌خورد، کسـی که بعد از جنگ مدرک پزشکیش را گرفته و در چند سنگر مسئولیت‌های اجتماعی و آموزشـی زیادی بـه عهده دارد: اولین کاری کـه کردیم تاسـیس یک درمانـگاه خیریه با کمـک برادرم در جنوب تهران بـود که بتوانیم وظیفه‌مـان را انجام دهیم، مـن طبابت می‌کنم با تخصص سالمندان و درمانگاه خیریه و عام المنفعه را تاسـیس کردیم و اکنون هم در کنار کار طبابت به فعالیت در حوزه دانشگاهی و آموزشی مشغولم.»

دکتـر حسـین حسـن‌زاده بـا اینکه عـلاوه بر مجروحیت‌های متعدد، کاهش شـنوایی به دلیل شلیک فراوان آرپی‌جی و حتی مصدومیت شیمیایی گاهـی منقطع و با نفس گرفته خاطره‌ها را تعریف می‌کند، کسی که هر سال هشتم مرداد را به عنوان سالگرد شـهادت ناتمامش در ذهن به عنوان یک افسوس یادآوری می‌کند و به عنوان آخرین خاطره مـا را مهمان خاطره‌ای از یکی از سـرداران بزرگ جنگ می‌کند: من بیسم‌چی حاج یدالله کلهر قائم مقام لشـکر ۱۰ سیدالشهدا بودم. عملیات کربلای پنج بـود و ما توی پنـج ضلعی بودیم، داشـتیم می‌رفتیم که احسـاس کردم یک پشه به پیشانیم نیش زد ولی وقتی خون رو احسـاس کردم متوجه شـدم یک ترکش ریز خوردم، حاجی متوجه شد و گفت: ترکش خوردی؟ گفتم: نه فکر کنم پشـه زده. گفت: نه ترکـش خوردی. بعد از جیبش یک شـکلات درآورد و گفت: بشین همینجا. گفتم: نه حاجی من باید با شـما بیام. گفت: من فرمانده‌ات هستم و دسـتور میدم که همینجا بمانی. تا از من دور شـد و از خاکریز دژ بالا رفت، من سـرنیزه را در آوردم و روی زخم پیشـانیم بازی می‌کردم که متوجه شدم نوک سرنیزه به یک تکه فلزی خورد. کمی که بیشـتر بازی کردم یـک تکه ترکش ریز بیرون آوردم. کمی که گذشت از خاکریز بالا رفتم و دیدم حاج یدالله کلهر به صورت روی زمین افتاده، دویدم و بالای سـرش رسیدم و او را برگرداندم که دیدم ترک خورده پشـت گوشش و به آسمان نگاه می‌کرد و دسـتم را محکم فشار داد. همان حوالی یک فیلمبردار در حـال تصویربرداری بود، مرا که خونیـن و مالیـن دید ترسـید و دوربین را زمین انداخت و فرار کرد. حاجی همانجا شـهید شـد تا سـال‌ها بعد که انباری خانه را که مرتب می‌کردم چشـمم به یک ساک افتاد، ساک قدیمی را که باز کردم یک دوربین فیلمبرداری قدیمی در آن بود با برچسب صدا و سیما، دوربین خدمت. توی دوربین یک فیلم بود که علاوه بر صحنه شهادت حاج یدالله کلهر حاوی صحنه‌های خوبی از جنگ بود که آن را تحویل صدا و سیما دادم.»

ورزشی به نام پدل؛

# گمنام و پرنشاط

**بشر برای پیشرفت بیشتر همچنان گام‌های تازه‌ای برمی‌دارد و دست به اختراعات جدیدی می‌زند. هر روز خبرهای تازه‌ای از تحول در تمامی بخش‌های جوامع به گوش می‌رسد و زندگی در عصر جدید شرایط متفاوتی با گذشته را دنبال می‌کند. در این بین ورزش هم ثابت نمانده و به موازات تغییرات در سایر سطوح جامعه شتاب بیشتری رو به جلو دارد تا از قافله عقب نماند.**

## تاریخچه ورزش پدل

آنالیزورها و تئوریسین‌ها هفته‌ها، ماه‌ها و شاید سال‌ها وقت می‌گذارند تا به یک طرح جدید برسند. کارشناسان فدراسیون‌های جهانی نیز همواره در تلاش‌اند تا با اعمال تغییراتی، بر جذابیت‌های رشته‌های گوناگون ورزشی بیفزایند. پیشرفت رشته‌های گوناگون ورزشی کاملاً ملموس است و به راحتی می‌توان آن را مشاهده کرد. با این حال یک نقطه‌ی سیاه در سال‌های اخیر بر ورزش سنگینی کرده و آن دل بستن به رشته‌هایی است که از قبل وجود داشته‌اند و همواره این پرسش در ذهن افراد خطور کرده که آیا نمی‌توان ورزش تازه‌ای اختراع کرد؟

در سال‌های گذشته برخی بازی‌های کامپیوتری گام به عرصه‌ی ورزش نهادند و به عنوان رشته‌هایی جدید به عرض اندام پرداختند، اما هرگز جایگاهی در بین ورزش های موجود به دست نیاوردند. تعدادی دیگر از بازی‌ها نیز تحت تأثیر رشته‌هایی دیگر و به عنوان زیر مجموعه آنها به جهانیان معرفی و خیلی سریع محو شدند. تا همچنان پرسش یاد شده بی‌پاسخ باقی بماند. این که ورزش به طور رسمی رشته‌ی جدیدی به خود نبیند، به نظر برخی‌ها می‌تواند نگران کننده و تا حدی تأسف‌آور باشد. چرا که به عقیده‌ی این گروه، گذشت زمان سبب می‌شود تا از جذابیت‌های بسیاری از رشته‌های کنونی کاسته شود و مردم گرایش کمتری نسبت به آنها نشان بدهند. این فرضیه البته از نظر کارشناسان فدراسیون های جهانی مردود است. زیرا این افراد خبره می‌گویند که با تغییرات متوالی که در نحوه‌ی انجام بازی‌ها شکل می‌گیرد، نوآوری به اندازه‌ی کافی به وجود می‌آید از این بابت نگرانی وجود ندارد.

## ورزش نوظهور

در بین همه‌ی رشته‌های جدیدی که تلاش دارند به ابراز وجود بپردازند و تقریباً در این راه ناکام مانده‌اند، شاید «پدل» از شرایطی متفاوت برخوردار و گام‌های محکم‌تری برداشته است. این رشته‌ی نو در بین ورزش دوستان ناآشناست. اما سالهاست در آن سوی مرزها و بخصوص اروپا و آمریکای لاتین علاقه مندان زیادی پیدا کرده و آرام آرام از لحاظ تبلیغی و جذب طرفدار به سطح قابل قبولی رسیده است. پدل را ورزش قرن بیست و یکم نامیده‌اند، اما به نظر می‌رسد همچنان نیازمند زمان است تا این رشته همه‌گیر شود. پدل ورزشی جذاب، شادی آور و بسیار پرتحرک است که با تمرکز لازم می‌توان آن را در همه‌ی سنین بازی کرد. این رشته عصاره‌ای از چند ورزش راکتی مثل اسکواش، تنیس، بدمینتون و ... است و جذابیت‌های خاص خود را دارد. اختراع پدل به بیش از دو دهه قبل باز می‌گردد. اما شکل کنونی آن در سال‌های اخیر پی‌ریزی شده است. زمانی که «آلفونسوهومن لوهه»ی اسپانیایی برای دیدن دوستش «انریکوکورکوئه را» به مکزیک سفر کرده بود، برای پایه‌ریزی این رشته با وی به مشورت پرداخت و در بازگشت به اسپانیا برای نخستین بار زمین بازی پدل را در «مارابلا» بنا کرد. قوانین این رشته و نوع بازی آن به تدریج مدون و به سرعت علاقه‌مندان بسیاری در آمریکای لاتین، اروپا، کانادا و حتی هندوستان جذب آن شدند. از آرژانتین و اسپانیا به عنوان کشورهایی که بیشترین توجه را به ورزش قرن بیست و یکم نشان داده اند، یاد می‌کنند، چرا که حدود شش میلیون نفر در این کشورها مشغول بازی پدل هستند و حدود ده هزار زمین نیز برای این رشته احداث شده است. پدل دارای اتحادیه ی بین المللی است و سردمداران آن تلاش می‌کنند با متقاعد کردن مسؤولان کمیته‌ی بین المللی المپیک ابتدا به صورت نمادین آن را وارد عرصه‌ی این بازی‌ها کنند و پس از آن جنبه‌ی رسمی به این رشته ببخشند. گفته شده در المپیک ۲۰۱۲لندن، پدل همانند ووشو در فهرست رشته‌های نمایشی قرار می‌گیرد، اما هنوز مقامات اتحادیه جهانی پدل در این باره اظهار نظر رسمی نکرده‌اند. البته اتحادیه‌ی بین المللی پدل رقابت‌هایی را تحت عنوان قهرمانی جهان برگزار کرده است.

## ورود به ایران

جرقه‌ی ورود پدل به چرخه‌ی ورزش ایران از پنج سال پیش زده شد و مطالعات زیادی نیز در این باره انجام گرفت. فرهاد جامع که علاقه‌ی زیادی به راه اندازی این رشته در کشورمان دارد، در این مدت تلاش‌های فراوانی به خرج داده است. وی در این باره می‌گوید:« مقامات سازمان تربیت بدنی با نگاهی ویژه این ورزش را مورد تأیید قرار داده‌اند. مشکل اصلی ما زمین بود، که با الطاف مقامات محترم مجموعه‌ی ورزشی انقلاب اولین زمین پدل به زودی افتتاح خواهد شد. فدراسیون اسکواش نیز حرکت نوینی را برای اشاعه‌ی این ورزش آغاز کرده است. فرهاد جامع، بنیان گذار این ورزش کمیته‌ی پدل را در فدراسیون اسکواش تشکیل داده و مکاتباتی با اتحادیه‌ی جهانی پدل در اسپانیا داشته است. آنها قول داده‌اند در صورت تشکیل فدراسیون پدل از هیچ کمکی به ایران دریغ نکنند.

## شباهت‌ها

به نظر می‌رسد پدل شباهت‌های زیادی به تنیس و اسکواش دارد و در صورت راه اندازی آن شاید طرفداران این دو رشته به پدل روی خوش نشان بدهند.

با این حال تفاوت‌ها و جذابیت‌های خاصی که پدل می‌تواند داشته باشد، به طور حتم در جذب علاقه‌مندان تأثیرگذار است. این ورزش نو و خاص در صورتی که با حمایت دست‌اندرکاران ورزش مواجه شود و سرمایه گذاری و تبلیغ کافی بر روی آن انجام گیرد، تجربه‌ی جدیدی برای ورزش دوستان به همراه خواهد داشت. این احتمال هم وجود دارد که در صورت گسترش این رشته در جوامع جهانی، حتی در المپیک‌ها هم پدل به صورت نمایشی به اجرا در آید.

در هر حال می‌توان از این فرصت استفاده کرد و روی این رشته سرمایه‌گذاری خوبی انجام داد.

## ویژگی‌ها

**۱. زمین بازی:** پدل را در زمینی مستطیل شکل با ۱۰ متر عرض و ۲۰ متر طول بازی می‌کنند. تقریباً زمین این بازی چیزی شبیه به اسکواش و تنیس است. به صورت دیگر می‌توان گفت زمین پدل ۳ متر و ۷۷ سانتی متر از زمین تنیس کوچکتر است و اطراف زمین همچون رشته اسکواش توسط کورت‌های شیشه‌ای پوشیده شده است. زمین استاندارد پدل باید پوشش چمن مصنوعی داشته باشد که از آسیب دیدگی احتمالی موقع زمین خوردن جلوگیری شود. علاوه بر آن جنس زمین می‌تواند سیمان به رنگ های زرد، آبی و سبز است.

**۲. کفش بازیکن:** کفش ورزشکار بسته به انتخاب خود اوست و با هر کفش ورزشی می‌تواند پدل بازی کند.

**۳. لباس بازیکن:** لباس پدل، نوع خاصی نیست؛ فقط در قوانین ذکر شده است که لباس فرد باید تمیز و در شان ورزشکار باشد.

**۴. راکت:** راکت‌بازی پدل هم از شکل خاصی برخوردار است. راکت‌هایی که زه ندارند و به جای مواد، کربن خاصی در آنها به کار رفته است. اندازه‌ی این راکت ها حداکثر۵/۴۵ سانتی متر در ۲۶ سانتی متر است و۳۸ میلی متر هم ضخامت دارد. البته سطح مرکزی راکت دارای سوراخ‌هایی است که هر کدام ۹ تا سیزده میلی متر قطر دارند. راکت یک بند هم دارد که برای حفظ ایمنی به مچ دست ورزشکار گره می‌خورد.

**۵. تور زمین:** تور ده متری که ۸۸ سانتی متر ارتفاع دارد، در وسط زمین عرضی نصب می‌شود.

**۶. توپ:** توپ پدل گویی لاستیکی شبیه به توپ تنیس نیست.

**۷. زمان بازی:** زمانی که حداکثر گیم‌ها به عدد فرد برسد، نود ثانیه استراحت برای ورزشکاران در نظر گرفته می‌شود.

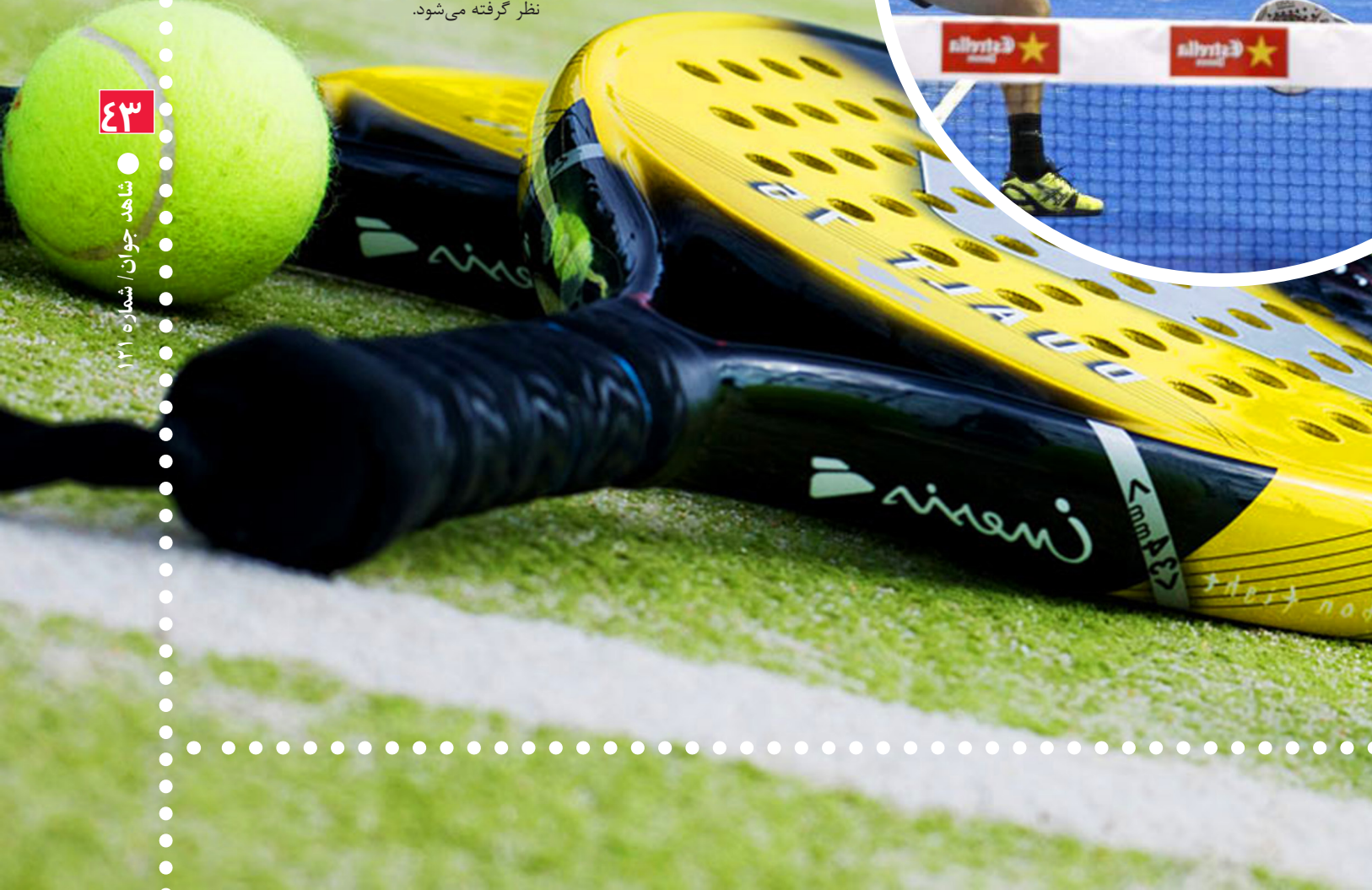

**یادگار رستمی نام یک بازیکن ۱۱ ساله مریوانی است که در آن تورنمنت همه استعدادیاب های اروپایی را انگشت به دهان کرد. این بازیکن کردستانی جزو استعدادهایی است که علی دوستی مهر و مهدی مهدوی کیا کشفش کرده اند.**

# عزم کیا و شاگردانش

در خردادماه بود که تیم فوتبال زیر ۱۱ ساله‌هایی که عنوان آکادمی کیا را یدک می‌کشیدند به فینال یک تورنمنت مهم رسیدند. این تیم در تورنمنت کوردیال کاپ اتریش حاضر شده بود، جایی که تیم‌های پایه‌ی باشگاه‌های معتبری مانند بایرن مونیخ، بایرلورکوزن، اشتوتگارت و ... حضور داشتند. تیم کیا که هدایت آن را علی دوستی مهر و مهدی مهدوی کیا به عهده داشتند در شرایطی در جمع ۴۸ تیم از سراسر دنیا به مقام نائب قهرمانی رسید که در فینال چیزی از قهرمان یعنی مونیخ ۱۸۶۰ کم نداشت و تنها در ضربات پنالتی و با نتیجه ۶-۷ مغلوب این تیم شد.

تیمی که در این مسابقات حاضر شد در واقع منتخب دانش‌آموزی کشورمان بود که با حمایت مهدی مهدوی‌کیا علاوه بر امکان شرکت در این رقابت‌ها که امکان برگزاری یک اردو در آلمان و بازدید از ورزشگاه تیم افسانه‌ای بایرن مونیخ را نیز پیدا کرد. در تیم دانش‌آموزی ۱۶ بازیکن از استان‌های فوتبال‌خیز و حتی غیرفوتبال‌خیز نظیر کردستان حضور داشتند و توانستند عملکرد مطلوبی را در این تورنمنت از خود بر جا بگذارند به گونه‌ای که بهترین بازیکن این مسابقات یکی از بازیکنانی بود که از استان کردستان معرفی شد.
مهم‌ترین نکته این جام برای ایرانی‌ها اما درخشش یادگار رستمی، پسرِ مریوانی آکادمی کیا بود. او عنوان آقای گلی و همچنین جایزه بهترین بازیکن جام را از آن خودش کرد؛ عنوانی که پیش‌تر، به چهره شدن توماس مولر و سامی خدیرا در فوتبال آلمان در سنین کودکی کمک کرده بود.مهدوی‌کیا در مورد یادگار می‌گوید: «اگر فقط به فوتبال فکر کند، بهترین مهاجم ایران خواهد شد.»

یادگار رستمی نام یک بازیکن ۱۱ ساله مریوانی است که در آن تورنمنت همه استعدادیاب های اروپایی را انگشت به دهان کرد. این بازیکن کردستانی جزو استعدادهایی است که علی دوستی مهر و مهدی مهدوی کیا کشفش کرده اند. یادگار رستمی در دو بازی اول تیم آکادمی کیا که این تیم با نتیجه ۴ بر صفر و دو بر صفر به پیروزی رسیده بود، هر شش گل را زد. در بازی که تیم آکادمی کیا سه بر صفر بایرن مونیخ را شکست داد، یادگار یک گل زد و یک پنالتی گرفت و در بازی آخر این تیم که سه بر یک به سود ایران به پایان رسید، یادگار یک گل به ثمر رساند. مهدوی کیا درباره این مهاجم مریوانی گفته: «مثل او نیامده و فقط باید مواظب باشد که مغرور نشود. اگر یادگار مواظب خودش باشد می تواند بهترین فوروارد ایران شود.»

در دهه هفتاد بود که خود مهدی مهدوی‌کیا به همین شکل و از زمین‌های شماره یک و دو ورزشگاه شهید شیرودی کشف شد. وقتی که در تیم بانک ملی به مربیگری احمد شفیع خوش درخشید و به تیم ملی نوجوانان دعوت شد. هر چند از آن تیم خط خورد ولی به زودی به تیم منتخب تهران دعوت شد. در همان روزها مسابقات قهرمانی کشور در شیراز برگزار می‌شد و مهدوی‌کیا که از اردوی تیم ملی کنار گذاشته شده بود، توسط رادان که سرپرست تیم منتخب تهران بود، به این تیم دعوت شد. حمید رادان به همشهری می‌گوید: «مهدوی‌کیا از جمله بازیکنان

خوبی بود کــه مدنظرمان بود. یــک روز به مغازه پدرش در خیابان شوش رفتم. برادرش گفت دلخور از اینکه از تیم ملی حذف شــده بــه اراک زادگاه پدری‌اش رفته اســت. از آنها خواستم به او بگویند که خودش را به من در هیأت فوتبال تهران معرفی کند. فردایش مهدوی‌کیا به هیأت فوتبال آمد و با تیم به شــیراز رفت. در این مسابقات او ۶ گل زد و می‌توانســت آقای گل باشد که هم‌تیمی‌اش سعید بیات بازیکن بعدی ســپاهان که ۵گل زده بود در بــازی فینال ۲ گل دیگــر زد و جای او را گرفت.» رادان که در کیهان ورزشی آن روزها روزنامه‌نگاری هم می‌کرد، در تحلیل مسابقات نوجوانان شیراز در مورد مهدوی‌کیا نوشــت؛ «این بازیکن تکنیکی را به‌خاطر بســپارید.» مهدوی‌کیا بعدها با درخششی خیره‌کننده کاری کرد تا در ورزشــگاه‌های آلمان ایستاده برایش دست بزنند. او دریادها مانده بود.
حالا او همان سرنوشــت را بــرای تعداد دیگری از نوجوانان و کودکان کشورمان رقم می‌زند، هر چند در میانه‌ی راه به دلیل نتایج درخشــانی که کسب کرده بود به عنوان مربــی تیم نوجوانان هامبورگ انتخاب شد اما آکادمی کیا برنامه‌های خود را ادامه داد به صورتی کــه در مردادماه عازم تورنمنتی در نروژ شد. اینبار آکادمی با دو تیم شرکت کرده بود و تیم فوتبــال آکادمی کیــا در دو دیداری که به مصاف تیم‌های نــروژی رفت، دو پیروزی پرگل به دست آورد.

مســابقات فوتبال پایــه نروژ کاپ کــه بزرگترین تورنمنت فوتبال پایه دنیاســت در حالی آغاز شد که تیم اول آکادمی کیا که در رده زیر ۱۱ سال در این مســابقات با دو تیم شرکت کرده بود، دو بازی مقابل دو تیم از کشــور میزبان انجام داد. شاگردان علی دوستی‌مهر در بازی اول با نتیجه ۱۶ بر یک و در بازی دوم با نتیجه ۱۵ بر صفر به پیروزی رسید.

تا نشــان دهد که موفقیت آنها در مسابقات پیشین اتفاقی نبوده است.

مهدی به جای پرداختــن به بیزینس‌های رایج هم دوره‌ای‌ها و دوســتانش در زمینه ســاخت و ساز و واسطه‌گری و برجسازی و کسب و کارهای مختلف ترجیح داده تا به ســاختن بازیکنــان از رده پایه و به شــکل اصولی بپردازد. حل کردن مشکل قدیمی و ریشه‌ای فوتبال کشــور برای رسیدن به رویاها و افتخارات آینده و در این راه از مربی و استاد قدیمی خود یعنی دوستی‌مهر بهره گرفته است.
مهدوی‌کیــا مدیریت آکادمی کیــا را بر عهده دارد و ســرمربی هم علی دوســتی اســت. دوستی در گفتگویی به همشــهری می‌گوید: «بازیکنانی که از جمع اســتعدادیابی‌ها برای تشکیل این تیم انتخاب می‌شــوند، متعلق به هیچ شخص یا نهادی نیستند. با حمایت وزارت آموزش و پرورش بازیکنان زیادی اســتعدادیابی شده و پس از تشــکیل تیم و انجام تمرینات به تورنمنت‌هــای مختلف می‌روند اما آنها متعلــق به ما یا وزارت آموزش و پرورش نیســتند. آنها قراردادی ندارند و با وجود سن کمی که دارند، بعضا متعلق به برخی باشــگاه‌ها هستند. آنها بعد از تورنمنت‌ها به تیم‌های خودشان می‌روند.»

هر چند مهدوی‌کیــا در گفتگوهایی از نگرانی‌های خود برای این کودکان و نوجوانان و همچنین خطر دلالان بــرای همین نوجوانان زیر ۱۱ ســال گفته اما به افق‌های روشــن در زمینــه موفقیت‌های آتی فوتبال کشورمان ناشــی از ورود این نسل آموزش یافته و میدان دیده در دهه آینده دارد. آنجا که اگر خاطر ورزش دوســتان باشد، موفقیت‌های تیم‌هایی مانند آلمان، هلند، اسپانیا و حتی کره و ژاپن ناشی از ســرمایه‌گذاری در فوتبال رده‌های ســنی و پایه بــوده که در دوره‌هایی این تیم‌ها را در ســطح اول جهان مطرح کرده و حالا باید چشــم انتظار بود که این گروه پــر از امید برای فوتبال کــم افتخارمان در آینده‌ای نزدیک یا میان مدت افتخاری کســب خواهند کرد؟

هر چه هســت مهدی و دوســتی بــه اتفاق کادر فنــی‌ای که به آنهــا کمک می‌کنند عزمشــان را جزم کرده‌اند تا سر و ســامانی به این فوتبال بی در و پیکــر بدهند و کاری اصولی و ریشــه‌ای را به انجام و ســرانجام برسانند. تلاشی که می‌تواند مانند دمیدن روح امید و شــجاعت و جســارت و افتخار در کالبد نیمه‌جان فوتبال ملی و باشگاهی کشورمان باشــد که حالا چند دهه است حتی از دســت یافتن به یک افتخار آســیایی بازمانده و مگر چشم به ســاق نوجوان یادگار رستمی و هم تیمی‌هایش داشته باشد.

تاریخچه ۱۲ ساله مذاکرات هسته‌ای

# دوازده سال گفت‌وگو

**۱۲ سال مذاکره بر سر یک مناقشه ساخته شده از سوی کشورهای غربی برای تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی ایران؛ موضوعی است که به این بهانه سال‌ها کشورمان را درگیر کرد و حتی برخی بی‌تدبیری‌ها در فضای داخلی منجر شد که تبعات سنگینی از این موضوع بویژه در مقوله تحریم‌های شدید اقتصادی و سیاسی بر کشور وارد شود، مسئله‌ای که با روی کار آمدن دولت یازدهم و تدبیری که از سوی رئیس جمهور و تیم مذاکره کننده بر مبنای شعار "نرمش قهرمانانه"مقام معظم رهبری رویکرد گفتگو محور کشورمان برای حل مسائل بین‌المللی را در فضای جهانی نشان داد و غرب را وادار کرد در نهایت هر مسئله را بدون تحمیل اقدامات ظالمانه نظیر تحریم، تنها و تنها در پای میز مذاکره مطرح کند. مسئله‌ی هسته‌ای ایران بحثی است که ۵۸ سال است پایش به این خاک باز شده است و بعد از انقلاب و لغو قرار دادهای اتمی ایران با کشورهای اروپایی و آمریکا مدتی این فن‌آوری با سرعت کم به مسیرش ادامه می‌داد.**

به گزارش اعتدال، سال ۸۲ و در سال‌های پایانی دولت هشتم، مناقشه ساختگی غرب درباره موضوع هسته‌ای ایران آغاز می‌شود و باعث شد بحثی که به تصور بعضی از فعالان این حوزه خیلی زود تمام می‌شد، دوزاده سال طول بکشد. مذاکراتی که با حسن روحانی شروع شد و به دولت حسن روحانی هم ختم شد. توافقی که سختی‌هایش بر دوش دولت اصلاحات و حسن روحانی به عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی و به عنوان مذاکره کننده ایرانی بود و حالا این دفعه در دولت روحانی به عنوان رییس جمهور، بار مذاکرات به دوش محمد جواد ظریف بود که ایران را در مقابل شش قدرت جهانی به یک توافق ظریف برساند. توافقی که بعد از مذاکرات ۲ساله حسن روحانی، گفتگوهای ۲ساله علی لاریجانی، بحث‌های ۶ساله سعید جلیلی و گفت‌وگوها و مذاکرات هنرمندانه ۲ساله محمد جواد ظریف به نتیجه‌ای که خواست مردم بود، رسید.

## حسن روحانی اولین مذاکره کننده هسته‌ای ایران

سال ۸۲ سال شروع مذاکرات و مناقشات ساختگی غرب بر سر مسئله‌ی هسته‌ای ایران بود. زمانی که بحث بر سر این مسئله به وجود می‌آید که دولت هشتم در سال‌های پایانی خودش قرار دارد. ابتدا سازمان انرژی اتمی مسئول پیگیری مناقشات هسته‌ای ایران و آژانس می‌شود و بعد از صدور قطعنامه شورای حکام علیه ایران وزرات امور خارجه به پای میز مذاکرات می‌رود و بعد از مدتی کش و قوس در انتخاب تیم مذاکره کننده و حمله نظامی آمریکا به عراق و افغانستان، مسئله‌ی هسته‌ای، به مسئله‌ای امنیتی-ملی تبدیل می‌شود و به همین دلیل حسن روحانی که آن روزها به عنوان رییس شورای عالی امنیت ملی فعالیت می‌کرد به عنوان نماینده‌ی ایران در مذاکرات انتخاب می‌شود.

محمدجواد ظریف، سیروس ناصری، امیرحسین زمانی‌نیا، محمدرضا البرزی، علی‌اکبر صالحی، محمد سعیدی، مجید تخت‌روانچی ، علی ماجدی و سید حسین موسویان تیمی بود که به سرپرستی روحانی وظیفه‌ی مذاکرات با طرف مذاکره که سه کشور فرانسه، آلمان و انگلیس بودند را بر عهده می‌گیرد و در مقاطعی مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا نیز در مذاکرات حاضر بود. حسن روحانی و تیمش با استراتژی اعتماد سازی، تنش زدایی و مذاکره بر اساس آنچه که شعار گفت و گوی تمدن‌ها بود به میدان مذاکره می‌روند. روحانی به دنبال تعامل بازدارنده با مذاکره کنندگان بود و جلسات زیادی در این راستا با طرف مذاکره کننده گذاشته می‌شود که ماحصل آن صدور چند بیانیه می‌شود در راستای استراتژی و سیاست‌های آن زمان به تعلیق داوطلبانه می‌پردازد.

## اولین مذاکره در سعد آباد

اولین دور مذاکرات هسته‌ای ایران و ۳ کشور در مهر ماه ۸۲ در محل کاخ سعد آباد برگزار می‌شود که بر اساس آن ایران می‌پذیرد فعالیت‌های هسته‌ای خود را برای عمل کردن غرب به تعهداتش در قبال کشورمان تعلیق کند، اما با بد عهدی غربی‌ها در روزهای پایانی دولت اصلاحات، ایران تعلیق غنی سازی را می‌شکند و به فعالیت‌های اتمی در چارچوب قوانین بین‌المللی ادامه می‌دهد. ایران برای بازدید بازرسان آژانس انرژی اتمی از تأسیسات اتمی خود اعلام همکاری کرد و گازدهی در سانتریفیوژهای نظنز را در راستای راستی‌آزمایی و اثبات صلح‌آمیز بودن فعالیت هسته‌ای ایران، بصورت داوطلبانه و برای مدت محدود تعلیق کرد. انگلیس و فرانسه نیز متعهد شدند تا از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری کنند.در این مذاکرات ریاست هیئت ایرانی را حسن روحانی و کمال خرازی بر عهده داشتند. ریاست هیئت اروپایی را هم دومینیک دوویلپن، جک استراو و یوشکا فیشر وزیران خارجه سه کشور فرانسه، بریتانیا و آلمان بر عهده داشتند.

در آخرین دور مذاکرات دولت اصلاحات،آبان ماه ۸۳ پاریس شامل امضای یک توافق‌نامه بین ایران و طرف مذاکره کننده بود. به موجب این توافق‌نامه ایران به عنوان اقدامی داوطلبانه در جهت اعتمادسازی و نه به عنوان یک تعهد قانونی می‌پذیرد که کلیه فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازفرآوری را متوقف کند و در عوض اتحادیه اروپا سعی در پذیرش ایران در سازمان تجارت جهانی نماید.

## دولت نهم و سیاست مقابله‌ای

برخلاف دولت اصلاحات که سیاستش گفتگو با جهان و حل مناقشات از طریق گفتگو بود دولت نهم آمده بود تا تنش برانگیز مناقشات را به حل برساند. پس از روی کار آمدن محمود احمدی نژاد سیاست‌های دولتی در ایران تغییر می‌کند.

محمود احمدی نژاد در اولین اقدام هسته‌ای خود به اصفهان می‌رود با شکستن پلمپ‌ها، غنی‌سازی را از سر می‌گیرد و مناقشات هسته‌ای ایران و آژانس بالا می‌گیرد. دور جدید مذاکرات در دوران احمدی نژاد آغاز می‌شود و علی لاریجانی به عنوان مذاکره کننده وارد میدان مذاکره می‌شود. سید علی حسینی تاش، محمدمهدی آخوندزاده، محمد جعفری، سید عباس عراقچی، کاظم غریب‌آبادی، محمد سعیدی وجواد وعیدی؛ علی لاریجانی را در دور جدید مذاکرات همراهی می‌کنند.لاریجانی که با روش روحانی در مذاکرات زیاد موافق نبود و از منتقدین مذاکرات وی بود به شرق روی می‌آورد و به دنبال حل حقوقی این مناقشه می‌رود. سیاست وی در مذاکرات "مقاومت سازنده در چارچوب اصول" بود و به دنبال بازی برد برد با آژانس می‌رود که ماحصل این سیاست صدور سه قطعنامه علیه ایران می‌شود.

عده‌ای معتقدند سیاست‌های فکری و چارچوب ذهنی احمدی نژاد و لاریجانی قرابتی به هم نداشته و بعد از صدور قطعنامه‌های پی در پی احمدی نژاد لاریجانی را از مذاکرات هسته‌ای کنار می‌گذارد و سعید جلیلی جاگزین وی در مذاکرات می‌شود.

## ۶ سال مذاکره تهاجمی و کمترین تغییر

سعید جلیلی پس از علی لاریجانی به میدان مذاکرات پا می‌گذارد و۶ سال مذاکره کننده ایران برای حل مناقشه هسته‌ای می‌شود.۶ سالی که به گفته‌ی کارشناسان نه تنها کمترین تاثیر را در حل مناقشه‌ی هسته‌ای که بلکه در بالاگرفتن بحث‌ها بین طرفین هم بی‌تاثیر نبود. جلیلی را در مذاکرات علی‌اصغر سلطانیه، محمدهادی زاهدی‌وفا، مهدی صفری، سید عباس عراقچی، مهدی محمدی، محمد جمشیدی وعلی باقری همراهی می‌کردند. جلیلی در مذاکرات به دنبال حیاط طیبه و مدینه فاضله بر اساس چارچوب‌های ذهنی خودش بود که در ۶ سال مذاکره نتوانست به آن برسد. جلیلی سیاستی تهاجمی را در پیش می‌گیرد و به تقابل بازدارنده با گروه ۱+۵ دست می‌زند. در این دوران توافق ایران و آژانس و بیانیه تهران اتفاق افتاد و ۳ قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران به تصویب رسید. همچنین تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا و اتحادیه اروپا آغاز شد.

## مذاکره کننده هسته‌ای ایران در دو دوره‌ی

مختلف به همراه ۶ نفر دیگر رقیب هم در رقابت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری می‌شوند و درنهایت روحانی رییس جمهور ایران می‌شود.

روحانی که خود روزی مذاکره کننده ارشد هسته‌ای ایران بوده حالا به عنوان رییس جمهور، یکی از اعضای تیم خودش در زمان مذاکرات را به عنوان وزیر امور خارجه بر می‌گزیند و پرونده هسته‌ای ایران را از شورای امنیت خارج و به دست ظریف و تیمش می‌سپارد. ظریف که سابقه‌ی قبلی شرکت در روند مذاکرات را دارد با سیاستی تقریبا شبیه سیاست روحانی در زمان مذاکرات به دنبال تعامل و گفت وگو و حل مناقشه‌ی هسته‌ای ایران با قدرت‌های جهانی و اتحادیه اروپا و آژانس است تیمی را انتخاب می‌کند که هرکدامشان از بهترین‌ها در حوزه‌ی خود هستند.

تیم مذاکره از دو گروه تشکیل شده است. اعضای گروه نخست، مدیران با سابقه وزارت امور خارجه هستند که مسئولیت مذاکره را بر عهده دارند. این گروه هسته اصلی تیم است. گروه دوم متشکل از تعدادی از کارشناسان وزارت خارجه، سازمان انرژی اتمی و دیگر نهادها که اعضای آن در مقام ارائه مشورت فنی به گروه اول فعالیت می‌کنند. مجید تخت‌روانچی، حمید بعیدی‌نژاد، داوود محمدنیا، محمد امیری، پژمان رحیمیان، امیرحسین زمانی‌نیا، جمشید ممتاز، امیرحسین رنجبریان و سید عباس عراقچی تیم ظریف هستند که حالا بعد از ۱۲ سال توانستند طلسم این مذاکرات را بشکنند و در مقابل قدرت‌های جهانی به پیروزی برسند. کاری که جلیلی و لاریجانی و حتی حسن روحانی نتوانستند در زمان صدارتشان بر تیم مذاکره کننده انجام دهند.

## در وین چه گذشت؟

بیش از ۲۰ روز در وین ماراتن نهایی ادامه داشت و شاید زمانی کسی فکرش را هم نمی‌کرد که تا این اندازه به توافق نهایی نزدیک شویم و در نهایت با قرائت متن توسط ظریف و موگرینی این توافق حاصل شد.

ظریف در صحبت‌های قبل از کنفرانس مطبوعاتی با بیان اینکه این یک اتفاق تاریخی است گفت: شاید یک توافق جامع نباشد اما در این زمان بهترین توافق است.

مذاکرات در دولت حسن روحانی در وین آغاز و در وین به اتمام رسید. مذاکراتی که دیگر نه با سه کشور اروپایی که با ۶ قدرت جهانی در جریان بود و کار به مراتب سخت‌تر از قبل شده بود. ظریف و تیمش پس از ساعت‌ها بی‌خوابی و بیش از صد و پنجاه روز مذاکره حالا مذاکرات را به نقطه‌ی پایانی خود رساندند. این شکل مذاکرات در ۹۰ سال اخیر بی‌سابقه بوده است.

ظریف در رسیدن به این توافق در دو جبهه جنگید. قدرت‌های جهانی دور میز مذاکرات و مخالفان و دلواپسان داخلی. حالا پس از ۱۲ سال محمد جواد ظریف توانست با تدبیر مذاکرات را به نتیجه برساند و خود و تیمش را به قهرمانان ملی تبدیل کند.

مذاکراتی که ظریف در دور اول آن به عنوان عضو و در دور آخر به عنوان تمام کننده حضور داشت. همه‌ی مذاکره کنندگان به دنبال اتمام این مناقشه بودند که در نهایت ظریف توانست ایران را در برابر ۱+۵ به پیروزی برساند آنکه تمام کننده کار بود ظریف بود و در تاریخ ایران نامش به یادگار ثبت شد. اکنون تمام کارشناسان سیاسی اعتقاد دارند که حل مساله هسته‌ای نشان داد که شعار دردی از مشکلات بین المللی کشور دوا نمی‌کند، بلکه در نهایت این دیپلماسی است که بر موضوع تنش و تقابل پیروز خواهد بود.

دانستنی‌های Scareware (ترس افزار)

# ترس از نوع رایانه‌ای

علیرضا قاسمی

ترس افزار در علوم رایانه، به بدافزاری گفته می‌شود که باعث نگرانی و ترس کاربر از آلوده شدن سیستمش به یک ویروس رایانه‌ای می‌شود. این بدافزار از ترفندی استفاده می‌کند، که کاربر تصور می‌کند فقط با دانلود این بدافزار می‌تواند برنامه‌های مخرب روی سیستم خود را پاکسازی کند. اما این تصور کاملاً غلط است، زیرا با دانلود و نصب این بدافزار ممکن است برنامه مخرب دیگری وارد سیستم شود. که می‌تواند به اطلاعات شخصی کاربر دسترسی داشته باشد. و یا به سیستم کاربر از راه دور دسترسی داشته باشد و از این طریق حملات دیگری را اجرا کند. اما ممکن است هدف بدافزار تنها واریز پول به حساب تولید کننده آن از طریق خرید یک برنامه ضد ویروس یا برنامه افزایش کارایی سیستم و یا دیگر برنامه‌های قانونی باشد.

برخی ترس افزارها فقط برای بهره‌برداری مالی به صورتی که با ترساندن شخص به اینکه کامپیوتر شما حاوی ویروس خطرناکی است و تنها این نرم‌افزار می‌تواند این ویروس را remove کند، شخص را وادار به خرید نرم‌افزار تقلبی می‌کنند و صرفاً از این راه درآمد کسب می‌کنند. این نوع ترس‌افزارها اغلب یک آنتی‌ویروس و نرم‌افزار بهبود عملکرد و سرعت کامپیوتر و یک سری نرم‌افزارهای عادی را به شخص ارائه می‌دهند که درواقع نیازها و انتظارات فرد را در جهت پاک کردن آن ویروس خاصی که تبلیغات آن را کرده بود، برآورده نمی‌کند و صرفاً با ترساندن کاربر یک سری نرم‌افزار به آن‌ها می‌فروشند اما دسته‌بندی‌های مختلفی از ترس‌افزار وجود دارد که با ارسال اطلاعات کاربر به فرد باجگیر، باعث می‌شوند او بتواند در آینده سوءاستفاده‌هایی از کامپیوتر و اطلاعات شما انجام دهد و با دسترسی به هارد درایو کامپیوتر از شما اخاذی کند. به بیان دقیق‌تر Scareware نه تنها به سیستم کاربر آسیب می‌زند بلکه او را می‌ترساند و مجبور می‌کند که با استفاده از کارت اعتباری خود خرید انجام دهد. نام دیگر آن smitfraud یا نرم افزار امنیتی فریب دهنده است.

## Scareware چگونه کار می‌کند؟

Scareware معمولاً با استفاده از یکسری ترفند، کاری می کند که کاربر تصور کند که سیستمش به یک ویروس کامپیوتری یا دیگر برنامه‌های مخرب آلوده شده است و تنها برنامه scareware است که می‌تواند آن را پاکسازی کند. به محض اینکه کاربر این برنامه را دانلود و نصب کرد ممکن است برنامه مخرب دیگری نیز همزمان بر روی کامپیوتر نصب گردد که می تواند اطلاعات شخصی کاربر را بردارد و یا به سیستم کاربر از راه دور دسترسی داشته باشد و از این طریق حملات دیگری را اجرا کند. اما ممکن است هدف بدافزار تنها واریز پول به حساب تولید کننده آن از طریق خرید یک برنامه آنتی ویروس یا برنامه افزایش کارایی سیستم و یا دیگر برنامه‌های قانونی باشد. در مجموع می‌توان گفت scareware با ترساندن کاربر او را مجبور می‌کند تا برنامه‌ی مخربی را بر روی سیستمش نصب کند و یا با پرداخت هزینه نرم افزار خاصی را بخرد.

## راه‌های جلوگیری از Scareware چیست؟

### ۱- فعال کردن ویژگی مسدود کردن pop-up بر روی مرورگر

بسیاری از برنامه‌های ترس افزار زمانی وارد سیستم‌های کاربران می‌شود که کاربر با یک جعبه پاپ آپ مواجه می‌شود که با طراحی هوشمندانه به نظر می‌رسد یک پیام از سیستم عامل رایانه خود کاربر است و به آنها هشدار می‌دهد یک ویروس وجود دارد و پس از آن، به آنها دستورالعمل‌های بیشتر در مورد چگونگی برطرف کردن آن را ارائه می‌دهد. این پاپ آپ در واقع توسط توسعه دهنده ترس افزار ایجاد شده است و طوری طراحی شده که کاربر را متقاعد کند که سیستم او دارای یک ویروس است در حالی که واقعا اینطور نیست. اگر کاربر روی یک لینک در هر نقطه از پیام پاپ آپ کلیک کند معمولاً به نصب ترس افزار روی PC او منجر می‌شود.

### ۲- هرگز از پنجره pop-up یا لینکی ارسالی از طریق ایمیل برنامه آنتی ویروس را دانلود نکنید

همیشه به وب سایت اصلی توسعه دهنده نرم

افزار آنتی ویروس بروید و آن را دانلود کنید. هرگز به یک لینک ارسال شده از طریق پست الکترونیکی و یا موجود در پاپ آپ اعتماد نکنید. از مارک‌های ضد ویروس که هرگز نشنیده‌اید دوری کنید. Id می‌توانید سایت ضد ویروس About.com را برای راهنمایی بیشتر در مورد انتخاب یک برنامه خوب آنتی ویروس برای کامپیوترتان بررسی کنید.

### ۳- بروزرسانی برنامه آنتی ویروس و اسکن کردن مرتب و برنامه‌ریزی شده سیستم.

اگر نرم افزار ضد ویروس شما آخرین نسخه است، به طور معقول شما می‌توانید بفهمید که یک پیام پاپ آپ خاص که دریافت کرده‌اید و فقط به شما می‌گوید که سیستم‌تان دارای ویروس است، یک ترس افزار برای کلاهبرداری است. اگر در شک هستید می‌توانید به روز رسانی انجام داده و سیستم را کامل اسکن کنید. اگر پاپ آپ ادعا می کند که تنها ابزار خودش می‌تواند این ویروس را شناسایی و پاک سازی کند این یک اشاره بیشتر است به این مورد که آن یک ترس افزار کلاهبرداری است.

### ۴- هنگام بستن یک آگهی پاپ آپ، همیشه از دکمه "X" سیستم عامل که در گوشه‌ای از پنجره پاپ آپ قرار دارد استفاده کنید.

برخی از پاپ آپ‌های ترس‌افزار ممکن است دکمه "close" نادرستی را در پیام‌های خود قرار دهند. دکمه جعلی "close" در واقع ممکن است یکی دیگر از پاپ آپ‌های ترس افزار را باز کند و یا کدهای مخرب را دانلود و اجرا کند.
اگر شما فکر می‌کنید که ممکن است قبلاً یکی از قربانیان حمله ترس افزار بوده باشید، باید بلافاصله مطمئن شوید که کامپیوتر شما از ترس افزار و نرم افزارهای مخرب رایگان پاکسازی شده است.

### ۵- بروزرسانی خودکار سیستم عامل و دیگر نرم افزارهای نصب شده بر روی آن
### ۶- استفاده از حساب کاربری استاندارد به جای حساب کاربری مدیر
### ۷- فعال نگه داشتن فایروال

- علاوه بر کارهای فوق همواره گزینه Noscrpt که تنها در مرورگر Fire foX وجود دارد را فعال کنید. Noscrpt یک add on در مرورگر Fire foX است که شما می‌بایست آن را از طریق منوی Tools سپس گزینهٔ add ons، سپس گزینهٔ Get add ones نصب کنید.

# سنگرسازبی‌سنگر

شهید محمد طرحچی نخستین روز از بهار ۱۳۳۲ در شهر مشهد مقدس، دیده به جهان گشود. وی دوره ابتدایی را با موفقیت و زیر سایه مهر پدر و مادری مهربان پشت سر گذاشت و در ۱۶سالگی مادرش را از دست داد. او پس از دریافت دیپلم و قبولی در کنکور در رشته مکانیک، به دانشگاه پلی تکنیک تهران راه یافت. از بدو ورود به دانشگاه با عضویت در انجمن اسلامی، فعالیت مبارزاتی‌اش را علیه رژیم ستمگر پهلوی آغاز و مطالعات و شناخت خود را نیز عمیق‌تر کرد. جهادگر شهید «حسین ناجیان» هم سنگر شهید طرحچی درباره فعالیت‌های سیاسی ـ مذهبی وی گفته است:« زمان تحصیل در دانشگاه نیز خیلی‌ها فکر می‌کردند محمد، بچه سر به زیر و ساده‌ای است و کاری به سیاست ندارد، اما محمد چنان زیرکانه کار می‌کرد، که حتی ساواک که در آن موقع در دانشگاه بسیار فعال بود، نتوانسته بود کوچک‌ترین رد پایی از محمد به دست آورد.» محمد پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی و گرفتن مدرک کارشناسی در رشته مکانیک، در یک شرکت راه سازی در استان خوزستان مشغول به کار شد. او به همراه سایر مبارزان در همه راهپیمایی‌ها و تظاهرات شرکت می‌کرد و در پخش اعلامیه و شب نامه‌ها برای رساندن پیام انقلاب، از هیچ کوششی فروگذار نبود. با آغاز بهار پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۵۷، برگستردگی خدمات شهید طرحچی افزوده شد؛ با فرمان تاریخی حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی، در فاصله کمتر از ۵ روز، به جهادگران جهاد سازندگی پیوست و برای یاری رساندن به محرومان و مستضعفان روستایی، با تمام وجود همت می‌گماشت.

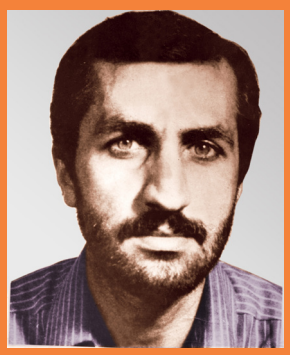

او مدتی قبل از آغاز جنگ، برای انجام مأموریتی به یکی از کشورها سفر کرده بود و در شروع جنگ در ایران حضور نداشت. پس از مدتی کوتاه به ایران بازگشت و بدون درنگ به سوی جبهه رهسپار شد. تاریخ اعزام وی ۱۳۵۹/۷/۱ بود.
شهید طرحچی خیلی کم به مرخصی می‌رفت؛ یک بار، نزدیک به ده ماه از حضورش در منطقه می‌گذشت؛ وقتی دوستانش به وی اصرار کردند به مرخصی برود، در پاسخ گفت:« من، در شرایط فعلی به مرخصی اعتقاد ندارم. در شرایطی که ناموس‌مان در گرو حضورمان در جبهه‌ها است با وضعیتی که هر روز دشمن منطقه‌ای از خاک‌مان را می‌گیرد و مستقر می‌شود هر چه در منطقه داریم به تاراج می‌برد. مردم منطقه را قتل عام می‌کند، من هیچ لزومی نمی‌بینم به مرخصی بروم».
دوازدهم شهریور عازم منطقه «شحیطیه» بود؛ دائماً به راننده خودرو می‌گفت:« سریع‌تر برو! سریع‌تر برو! برسیم به منطقه تا ببینیم چه کارهایی باید انجام دهیم»؛ اصرارش بی‌جا نبود؛ او چیزی می‌دید و به جایی فکر می‌کرد که دوستانش تصورش را هم نمی‌کردند. تقریباً هوا رو به تاریکی می‌رفت، خودرویشان در رمل گیر کرد. شهید طرحچی در آن موقعیت که آتش سنگین دشمن زیاد بود، دائماً طرح می‌داد و می‌گفت:« باید فردا چند تراکتور بیاوریم؛ تا جاده را مرمت کنیم.» با پیشنهاد وی همان جا مستقر شدند. شهید طرحچی به دوستانش گفت:« بهتر است اول، نماز بخوانیم.»؛ وضو گرفت و برای نماز آماده شد؛ در آن هنگام، دشمن، تعدادی گلوله منور به هوا شلیک کرد و منطقه، مثل روز روشن شد. شهید طرحچی در حال قنوت نماز مغربش بود، قنوتی که از آن به آسمان رسید. یادش نرفته بود که روز سیزدهم باید به خراسان برمی‌گشت؛ او به وعده‌اش عمل کرد و در این روز با سری بریده و یک قسمت از کتف خود به پابوس امام رضا(ع) رفت و این بنیانگذار «جهاد سازندگی» و پشتیبانی - مهندسی جنگ جهاد «خوزستان»، در بهشت رضا(ع) آرام گرفت.

**منبع کنگره مهندسین شهید**

# دوبـــرادر

اصغر استاد حسن معمار

قاصدکی به میله‌های سیاه زندان رسید. محمد بلند شد و دست دراز کرد. دستش به میله‌ها نرسید، ابراهیم کنارش ایستاد. سربالا آورد. محمد گفت:

خوش بحال قاصدک که آزاد، هر جا دلش بخواهد، می‌رود. اما ما اینجا اســـیر دشمنیم!

قاصدک از دست ابراهیم به دست کوچک محمد رسید. محمد باز گفت:

داداش، یک سال است که ما در زندانیم، هیچ کس هم خبر ندارد، می‌گویم اگر این قدر این جا بمانیم تا ...

ابراهیم دست بر شانه‌های لرزان محمد او را به خود نزدیک کرد.

خدا هســـت. او از حال و روز ما خبر دارد. مثل همیشـــه بسپار به خودش، ان شاءالله همه چیز درست می‌شود.

محمد قاصدک را بالای دست برد و رو به روزن بالای سلول که میله‌های سیاه آن را کوچک کرده بودند، رها کرد. گفت:

برو برای افطار من و داداش، نان قندی و عسل بیار!

ابراهیم گفت: مراسم دهه‌ی آخر ماه صفر، یادته داداش؟ وقتی در حسینیه‌ی قودجان برنامه‌ی تعزیه داشتیم، حاج حسین خاتمی هم می‌گفت به ما صبحانه نان قندی و عسل بدهند. می‌گفت طفلان مسلم باید خوب بخورند تا جان داشته باشند در زندان حارث، تعزیه بخوانند! یادت هست محمد؟

محمد با پشت دست، صورت خیس‌اش را پاک کرد و سر تکان داد. گفت:

حاج حسین، حاج مرتضی صفاریان، آقای مرادی الان کجا هستند؟! یک سال است که نه از آنها و نه از آقاجان و مادر، خبر نداریم.

ابراهیم، محمد را کنار خود نشاند و تکیه به دیوار سرد و سیاه و سیمانی سلول داد.

قبل از آمدن به جبهه، شـــنیدم حاج مرتضی فرمانده گروهان شده. رضایی و مرادی هم با او هستند.

محمد در چشمان خیس برادر نگاه کرد. و گفت:

داداش! می‌گویم غروب که زندانبان آمد، به او می‌گوییم ما از سادات هستیم، شـــاید دلش به رحم آمد و دست از سختگیری برداشت. بالاخره او هم انسان است، تازه باید مسلمان هم باشد!

شعاعی از نور آفتاب، بخش کوچکی از زندان را روشن کرد. محمد و ابراهیم چشم به روی آن تکه نور دوختند و لحظه‌ای نگذشت که محمد چشم بست و یکباره خود را در صحنه‌ی تعزیه‌ی حسینیه دید:

« خدایا ما غریبیم و ما غریبیم/ در این غربت ز مادر بی‌نصیبیم
کجایی پدر، مسلم با وفا/ زیاری نظر کن سوی طفل‌ها»

راوی حکایت می‌کند:

« پس از شهادت مسلم بن عقیل، شریح قاضی، راه مدینه را به طفلان نشان می‌دهد و طفلان مسلم به طرف کاروان حرکت می‌کنند، ولی در مسیر راه، به کاروان نرسیده، راه را گم می‌کنند. در صحرا، چوپانی از دوستان خاندان رسول خدا(ص) را می‌بینند. چوپان به آنها محبت کرده، راه مدینه را نشان‌شان می‌دهد. اما غلامی آنان را به نزد ابن زیاد می‌برد و ابن زیاد طفلان را به دست زندانبان می‌دهد و می‌گوید این دو را بگیر و بر آنان سختگیری کن.

« هر دو را در بند و زنجیر کن/ روزشان بگشا و شب زنجیر کن»

محمد و ابراهیم روزها روزه می‌گرفتند. شب که می‌شد، زندانبان دو گرده نان جو با کوزه‌ای آب برایشان می‌آورد. یک سال گذشت. روزی محمد به ابراهیم گفت:

برادر، یک ســـال اســـت که در زندانیم و چیزی به مردنمان نمانده. بیا وقتی زندانبان آمد، بگوییم از خاندان پیغمبریم، شاید از سختگیری‌اش کم کند.»

نور آفتاب کم کم رنگ باخت.

ابراهیم، سر محمد را از شانه برداشت.

بلند شو داداش، نزدیک اذان مغرب است، الان برایمان آب و نان می‌آورند.

محمد خواب و بیدار دست بالا آورد و بر چشم‌ها کشید.

نان قندی و عسل ....

صدای زنگدار چرخش در بر روی لولا، خواب را از چشمان محمد دور کرد.

نور رنگ پریده‌ای از راهرو به داخل سلول تابید.

ابراهیم دست را سایه‌بان چشم کرد و از جا برخاست.

هیکل چهار شانه‌ی سرباز، چارچوب در را پر کرد. تکه‌ای نان و کاسه‌ای آب بر کف سلول قرار گرفت.

محمد رفت مقابل سرباز، سر بالا آورد.

اخوی، برادر! سلام! ... در این یکسالی که ما اسیر شده‌ایم، روزها روزه می‌گیریم و شب‌ها دعا و مناجات می‌کنیم. شما هم که مسلمانی، حتماً ار این کارها می‌کنید. اما من و برادرم از سادات هستیم، از خانواده‌ی پیغمبرت که شما هم قبولش داری. ولی شما به ما سخت‌گیری می‌کنی چرا؟!

در به آرامی روی لولا لغزید. نور راهرو رفت.

ابراهیم کاسه و نان را برداشت و دست زیر بغل محمد، او را به کنار دیوار برد و گفت: یادت می‌آید، با هم می‌خواندیم:

ای شما شب یتیمان/ ای بسته را یتیمان/ ای چاره ساز یتیمان، یا علی!

آقای رضایی در تعزیه دو طفلان می‌گفت:

« شـــب که شـــد، زندانبان دو گرده نان و کوزه‌ای آب آورد. فرزند کوچکتر مسلم ـ محمد ـ گفت: ای مرد آیا محمد(ص) را می‌شناسی؟ زندانبان گفت: چرا نشناسم، پیامبر من است. محمد گفت: جعفر بن ابی‌طالب را می‌شناسی؟ گفت: چرا نشناسم، خدا برای او دو بال قرار داده که با فرشتگان پرواز کند. محمد گفت: علی‌ابن ابی‌طالب (ع) را می‌شناسی؟ گفت: چرا نشناسم، پسر عمو و براد رسول خدا(ص) است. محمد گفت: ای مرد، ما از خاندان پیامبر تو و از فرزندان مسلم بن عقیل هستیم که در دست تو اسیریم و تو در زندان بر ما سخت گرفته‌ای.

ما دو گلزار جلالت بلبلیم/ کودکان بی نوای مسلمیم/ هست ما را با رسول ایبه نسب/ هست ما را خویشی شاه عرب
زندانبان به پای طفلان افتاد و از کوتاهی خود عذر خواســت و گفت: من از نسبت شــما با رسول خدا(ص) خبر نداشتم. حال برای جبران شب که شد، در زندان را باز می‌کنم، هر جا که می‌خواهید بروید.
شب که شد، زندانبان نان و آب آورد و در زندان را برایشان باز کرد.
خاک عالم بر ســر من، آه آه/ روزگار خویش را کردم ســیاه/ ای عزیزان زود از زندان برون/ پا گذارید با دو چشم خون‌فشان
و گفت شب راه بروید و روز مخفی شوید تا خدا گشایشی برایتان پیش آورد.
طفلان دست در دست هم از زندان بیرون آمدند.
شده تاریک دشت و کوه و هامان/بیا جان برادر، رویم با چشم تر اندر مدینه ».
صدای در آمد و رگه‌ی باریکی از نور به سلول تاریک تابید.
لحظه‌ای گذشت، سری سرک کشید و نور را شکست.
ابراهیم دست محمد را گرفت و با قلبی پر طپش از چار چوب رد شد.
سرباز انتهای راهرو را نشن داد و اشاره کرد عجله کنند.
ابراهیم دست محمد را تا مقابل حمام در دست داشت.
حمام تنها یک دوش داشت. ابراهیم کمک کرد تا محمد پیراهنش را در آورد.
زود غسل کن و بیا!
محمد شیر آب را باز کرد و تن خشک و چرکینش را به سردی آب سپرد.
ابرهیم نگاهی به راهرو انداخت. سرباز او را دید و با دست اشار کرد. ابراهیم بر گشت و دید محمد لرز لرزان از زیر دوش بیرون آمد. پیراهنش را دستش داد و هو سردی آب را چشید.
بسم الله الرحم الرحیم. غسل میکنم غسل ....
تا محمد لباس پوشــید و به کنار در حمام رفــت، ابراهیم از زیر دوش بیرون آمد و صدای ریزش آب را بر کف سیمانی و ناهموار حمام قطع کرد.
ســرباز جلو آمد و دست محمد را گرفت. ابراهیم هم دستی به موهای بلند و خیس خود کشید و قدم به راهرو گذاشت.
از انتهای راهرو افســر زندان سرک کشید و خیره‌ی ورود زندانی‌ها و سرباز به سلول شد. خواست اسلحه بیرون بیاورد، اما بعد فکری کرد و لبه‌ی موهای سبیل بلندش را به دندان کشید و سرتکان داد..
سرباز از سلول بیرون آمد و با قدم‌های بلند از راهرو رد شد.
ابراهیم در سلول با دست موای محمد را مرتب کرد و آرام گفت:
تو بیا برادر من که تو را کفن بپوشم/ به غم فراق رویت به زمانه در خروشم/ تو بیا برادر من بزنم شانه به مویت/ تو که مادری نداری به فدای ماه رویت

تکه نان در دســت محمد، خواب چشــمانش را پر کرده بود. ابراهیم ســرش را بر شانه گذاشت، و بر موهای کوتاهش دست کشید. ماه در اوج تنهایی و ستاره‌ها تک چراغ‌هایی دور دست نیافتنی، در چشــم افسر زندان جایی نداشتند. او در سکوت سحرگاهی زندان به آرامی گام بر می‌داشت.
نور افکن بزرگ بالای دکل نگهبان میان محوطه دور می‌زد و ســربازش خســته و خواب‌آلود میان اتاقک چرت می‌زد.
افســر نگاه از اتاقک نگهبانی گرفت و پا به راهروی زندان گذاشت. و ندید که سرباز در آخرین لحظه، خود را به درون سلول خالی رو به روی سلول دو برادر انداخت.
افسر کلید چراغ راهرو را فشار داد. تاریکی همراه سکوت شندان شد.
سرباز صورت بر سردی در سلول، گام های افسر را در راهرو دنبال کرد:
سلول سوم، دوم، حالا ایستاد، راه افتاد، رسید به سلول اول.
چرخش کلید در قفل، و بعد چرخش لولای زنگ زده که چشم‌های حیران سرباز را بیش از حد باز کرد.
محمد و ابراهیم در آغوش هم خواب بودند.
افسر بالای سر آن دو لحظه‌ای ایستاد و به رد نور که بر صورت‌هایشان افتاده بود، نگاه کرد. بعد خم شد و دست بر دهان، هر دو را با هم از زمین بلند کرد.
نفس در سینه‌ها حبس، محمد و ابرهیم انگار از بلندی کوهی ناگهان به زمینی سخت افتاده باشــند، هراسان چشم باز کرد. دست‌های بزرگ افسر راه نفس کشیدن را بر آنها سخت کرده بود.
سرباز دید که افسر دو برادر را از سلول بیرون آورد، در حالی که پاهایشان بر زمین کشیده می‌شد و دستهایشان بر پشت و پهلوی افسر می‌خورد.
بی خود تقلا نکنید، فرمانده امشب شما را خواسته؛ اول کوچکتر، بعد بزرگتر!
و شانه به خنده تکان داد.
سرباز پشتش لرزید، یادش آمد که اسرای کم سن و سالی که قبل از محمد و ابراهیم به پیش فرمانده زندان برده شده بودند، صبح روز بعد جنازه‌هایشان در بیرون زندان پیدا شده بود. بعد هم اعلام کردند زندانی‌ها موقع فرار کشته شده‌اند.
سرباز جلو دوید و شانه‌ی افسر را گرفت و او را برگرداند. دست‌های افسر فرو افتاد و زندانی‌ها هوایی برای نفس کشیدن پیدا کردند. افسر به تندی سر نیزه از کمر بیرون کشید. سرباز مقابلش ایستاد.
ابراهیم، محمد را به دنبال خود کشید.
برق سر نیزه‌ها، سایش صورت‌های عرق کرده بر هم، دست‌های مشت شده و پاها که به سرعت جا به جا می‌شد ....
تنها چند ثانیه گذشــت تا افسر توانست سر نیزه‌ی خود را با تمام توان در سینه‌ی سرباز فرو کند.
ریزش خون، ســرباز را سست کرد. نشست کف راهرو. افسر او را بر زمین انداخت و خود زخم خورده‌ی سرباز، خود را از راهرو به محوطه‌ی زندان رساند.
باران می‌آمد، محمد و ابراهیم به وسط میدان رسیده بودند. افسر اسلحه‌ی کوچکی از پشت کمر بیرون آورد و به سوی برادرها نشانه گرفت.
صدای تیر، چرت نگهبانان بــالای دکل را پاره کرد. دوید از اتاقک بیرون و نورافکن را به میدان تاباند. باران و نور رد نگاهش را تا زندانی‌های افتاده بر میدان دنبال کرد.
افســر پا بر زمین کشان، به محمد و ابراهیم نزدیک می‌شــد که یکباره تمام قد ایستاد و بعد با رو بر زمین افتــاد. نگهبان دکل، نور افکن را متوجه او کرد، ســرنیزه‌ای در پشت افسر زندان فرو رفته بود.
صدای آژیر در محوطــه‌ی زندان پیچید. و نورافکن بالای دکل بارش بی‌وقفه‌ی باران را بر میدان و بدن-هایی که کنار هم افتاده بود، نشان می‌داد.
« برادر ز جا بر خیز این جا وطن نیست
در مدینه، ما در چشم انتظار است،
برایت خواهرت، دل بی‌قرار است .... »

## دل آیینه

کودکی سوخت در آتش به فغان، هیچ نگفت
مادری ساخت به اندوه نهان، هیچ نگفت
پدر پیر شهیدی که به عشق ایمان داشت
سوخت از داغ پسرهای جوان، هیچ نگفت
دختر کوچک همسایه‌ی ما پر زد و رفت
دل آیینه شکست و کس از آن هیچ نگفت
وقتی از شش جهت آوار تبر می‌بارید
مردی از حنجر نامرد جهان هیچ نگفت
وطنم زخمی شمشیر دو صد حادثه گشت
باز با این همه چون شیر ژیان هیچ نگفت
آن طرف تر، پس دیوار بلند تردید
شاعری بود که با طبع روان هیچ نگفت
خاک خوبم، وطنم، درگذر از آتش دود
آب شد، آب، ولی از غم نان هیچ نگفت
شبی از خویشتنم خواستم آیینه چه گفت؟
پاسخش باز همان بود، همان، هیچ نگفت
می‌توان گوشه‌ای از داغ مرا شرح نداد
ولی از این همه هرگز نتوان هیچ نگفت

**ناصر فیض**

## کجامی برد

بی‌سایه مرا آن نور، با خویش کجا می‌برد
بی‌پرسش بی‌پاسخ، می‌رفت و مرا می‌برد
ها! گفت تماشا کن گلخاک شهیدان را
خالص نشدی ورنه، این خاک تو را می‌برد!
من بودم و من بودم، در حال شدن بودم
انگار شوری، رقصان به سما می‌برد
هنگامه‌ی محشر بود، یا وعده ی دیگر بود
آن پای که بی سر بود، تن را چه رها می‌برد
رو سوی خطر می‌رفت، یا سیر و سفر می‌رفت؟!
هم باورمان می‌داد، هم باورمان می‌برد
پیری که غریبی را، از کرب و بلا آورد
این بارغریبان را تا کرب و بلا می‌برد!

**محمد علی بهمنی**

## بیا تا بر سر پیمان بمیریم

بیا ای دوست چون چمران بمیریم چو او پروانه سا، سوزان بمیریم
بیا ققنوس قاف عشق باشیم و شمع محفل مستان بمیریم
چو او در مسلخ عشق الهی به خون خویشتن غلطان بمیریم
بیا از جان و تن گردیم فارغ به عشق وصلت جانان بمیریم
چو چمران با دو بال علم و ایمان به اوج قله‌ی عرفان بمیریم
بیا در وادی خون و شهادت چو گمنامان بی‌عنوان بمیریم
گهی در صور و صیدا، گه شتیلا گهی در عرصه‌ی جولان بمیریم
گهی در پاوه، گاهی در مریوان گهی چو لاله در بستان بمیریم
بیا تا در کویر عشق و ایثار مثال قطره‌ی باران بمیریم
بیا تا در منای عشق و دلبر چو او یحیی صفت ، خندان بمیریم
«حمید» ار بود پایت لنگ آن‌روز بیا امروز در لبنان بمیریم
تعهد را عجین کن با تخصص بیا مردانه در میدان بمیریم

**محمد رضا «حمید»مصطفی زاده**

## آرامش من

جریان گرفت در ریه‌ات قحطی نفس
دستت دوباره در پی کپسول می‌دوید
تاول فقط به راه گلو زخم می‌زد و
شکر خدا که حنجره‌ات را نمی‌برید
❋
دنبال قرص‌های تو از جا پریدم و
دستم گرفت بر لب لیوان و آب ریخت
لبریز بود بغض درون نگاه من
یک دفعه بی‌مقدمه و بی‌حساب ریخت
❋
بابا نفس بکش... به خدا خوب می‌شوی
تنها، حماسه‌ی نفست خواهش من است
قرآن بخوان دوباره برایم، بخوان پدر
باور بکن صدای تو آرامش من است
❋
این تخت قتلگاه شده بعد رفتنت
مادر نشسته و تو را زار می‌زند
هر وقت او بلند شد از جا توان نداشت
دیدم مدام تکیه به دیوار می‌زند

**زهرا سادات ضرابی**

## بازگشت

در روزگاری چنین سرد، ای مرد، آخرین مرد!
بر شانه‌هایت چه داری؟جز کوله باری پر از درد
در بادها می‌تکانی شولای تنهاییت را
قاب نگاهت پر از دود، تا دوردست پر از گرد
گفتند بال و پرش سوخت، گفتم حقیقت ندارد
مردی که من می‌شناسم خم هم به ابرو نیاورد
بر جای خود ایستادی، در آتش و باد و طوفان
سرسبز بادا درختی که مثل تو زندگی کرد
برگرد تا با حضورت، اسطوره‌ها جان بگیرند
برگرد این عرصه خالی ست، برگرد،برگرد، برگرد!

**شیرین خسروی**

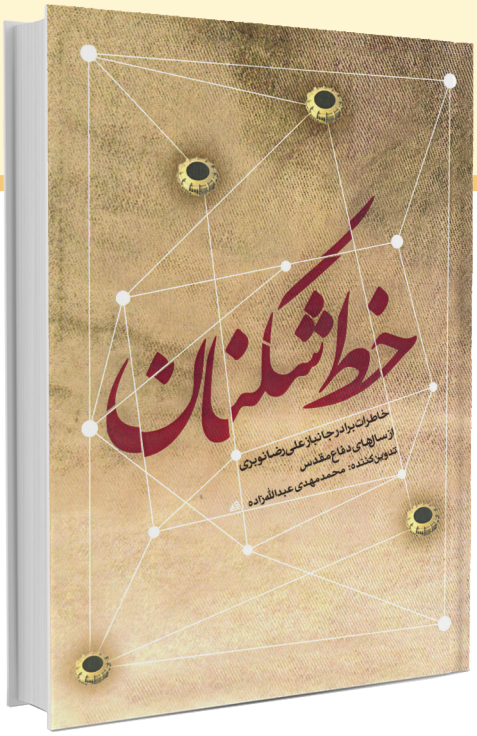


# خط شکنـــان

## تدوین کننده: محمد مهدی عبدالله زاده
## انتشارات: نشر شاهد

خط شـکنان، مجموعه خاطـرات جانبـاز علی‌رضا نوبری اسـت که به همت محمدمهدی عبدالله‌زاده با بیانی شـیوا این خاطرات تدوین شـده اسـت. این مجموعه از خاطرات سـیزده بار اعزام و حضور نوبری در جبهه اسـت. آغاز این خاطرات از شـانزده سـالگی ایشان اسـت که برای اولین بار پا به جبهه نهاد تا آخرین عملیات یعنی مرصاد.

عبدالله زاده در مورد نحوه تدوین کتاب چنین گفت: با دفترچه‌ی خاطرات برادر علی‌رضا نوبری در بنیاد شـهید آشنا شـدم. از جهاتی خاطرات آن را منحصر به فرد یافتم. چند جلسـه با ایشان صحبت کردم تا سرانجام برای تکمیل و تدوین آن رضایت داد.

طی مدت یک سال جلسات متعدد با حضور نام برده و همرزمانش که در عملیات مختلف با او بودند تشـکیل شد، مطالب این جلسات بر غنای خاطرات یادداشت شده افزود، هر چند که بیشترین سهم را حافظه‌ی قوی وی داشت.

از زمان شروع، کار بی‌وقفه ادامه یافت؛ فقط روزهایی که وضعیت روحی علی‌رضا به جهت یادآوری صحنه‌های هیجانی شـهادت همرزمانش بحرانی می‌شد، کار متوقف می‌شد.

عبدالله‌زاده، خاطرات برادر جانباز علی‌رضا نوبری را چنین بیان کرد: برادر نوبری از سال‌های دفاع مقدس دقیق و مستند سخن می‌گوید، از شیرینی‌ها و تلخی‌ها، از خنده‌هـا و گریه‌ها، از روزها و شـبها و هرآنچه که بر او و دیگر علی‌رضاها در آن سال‌ها گذشت.

خاطرات ایشان در این مجموعه منحصر به مسائلی‌ست که آنها را انجام داده، شنیده، یا دیده است. به همین جهت دارای ارزش تاریخی و تحلیلی قابل توجهی می‌شود.

دانش آموزان راهنمایی و دبیرستان به راحتی می‌توانند از این کتاب استفاده کنند تا بهتر بدانند که هم سن و سال‌های آنها در دوران مقدس چه کشیده و چه کرده‌اند.

****

فردای آن روز سـاعت دو بعداز ظهر که آخرین ثانیه‌های سـال ۶۲ بود موقع تحویل سـال، من با رمضان ملکی که او هم آرپی جی زن بود به سمت عراقی‌ها چند آرپی جی زدیم که بچه‌ها کیف کردند.

بچه ها با سـر نیزه، سمبه کلاش، سـلاح ، سکه و سنگر، چند سین درست کرده بودند، فقط در هر سـنگر چند تا کیک لی لی پوت سر سفره (چفیه) بود. بعد از تحویل سـال رفتم سنگر رمضان ملکی که سید رضا شاهچراغی به دیدن ما آمد به یک کیک ناخنک زدم. رمضان چشم غره‌ای رفت. حقش بود. اگر همه ناخنک می‌زدند چیزی باقی نمی‌ماند.

# بلاجویان دشت کربلایی

## مؤلف: شهاب الدین وطن دوست
## انتشارات: نشر شاهد

بلاجویان دشـت کربلای کتابی است محصول گفت وگوی صمیمی و خودمانی شهاب الدین وطن دوسـت با جمعی از بلاجویانی که ورد زبانشان «کجایید ای شهیدان خدایی» اسـت. این کتاب، حاصل مصاحبه با جانبازان هفتاد درصدی استان مازندران است.

طبق گفته نویسـنده این کتاب، مصاحبه‌ها و تکمله‌های آن قریب یک سـال به طول انجامید. از مهرماه ۱۳۸۷ تا مهرماه ۱۳۸۸. تدوین نهایی در دی ماه ۱۳۸۸ به اتمام رسید.

وطن دوسـت در مورد مصاحبه با این بزرگواران چنین می‌گوید: سپاس خدای را کـه فرصتی فراهم فرمود تا در این مقطع از حیات دنیوی خود گپ و گفت و گویی با بهترین مردان روزگارمان ـ جانبازان هفتاد درصد به بالا، این شـهیدان زنه و مَن یَنتَظِر ـ داشته باشیم. از حال و روز آنان بپرسیم و ساعاتی معنوی در عوالم آنها سیرِ کنیم. کسانی که بخش اعظمی از هستی خود را در طبق اخلاص نهاده و به « دَرَجاتٌ عِندَالله » رسـیده‌اند. چشم‌ها، دست‌ها، پاها، گوش‌ها، ریه و یا سـایر اعضای خود را از دسـت داده‌اند، قطع نخاعی هستند یا روانی از موج انفجارند.

اما آنچه مهم است سجایای اخلاقی آنهاست که از «من» حقیقی و روح ملکوتی آنان سرشـمه می‌گیرد و از همان ابتدای سـلام و احوال‌پرسی به چشم می‌آید و آدمی را مجذوب خـود می‌کند، وقار، متانت، خلوص، صبر و بردباری و حیای آمیخته به ادب از آنان الگویی ساخته که می‌تواند سرمشق نسل جوان جامعه‌مان باشـد. جوانمردان دیروز که امروزه با عارضه به جا مانده از جنگ تحمیلی دست در گریبانند و خویشتن‌داری بلکه ابهت ارجمند خود را همچنان حفظ می‌کنند. دردهای خود را از نزدیکان خود پنهان می‌دارند و در عوض گل خنده و مهربانی به اطرافیانشان نثار می‌کنند. شمرده شمرده حرف می‌زنند ولی کتمان می‌کنند که مشـکلی دارند. در بیان خاطرات دفاع مقدس و جانبازی‌شان شکسته نفسی می‌کنند و سرسخن به جایی دیگر می‌کشانند.

حتی هسـتند کسـانی که حاضر به مصاحبه و بیان سرگذشـت خود نیستند. صدافسوس که در چنین شـرایطی میراث ارزشمندی به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شود. گلها نباید صفا و ذوق طراوتشان را از هم‌نشینان خود دریغ بدارند.

این کتاب ۴۴۰ صفحه‌ای شامل ۲۵ گفتگوی صمیمی با ۲۵ مرد واقعی است. که عکس‌های این بزرگواران در بخش ضمیمه آمده است.

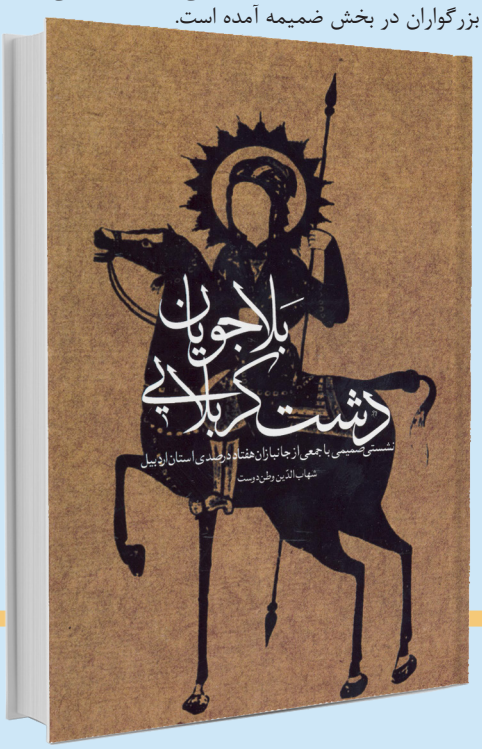

باشگاه مهربانی پل ارتباطی ما و شماست. با ما در تماس باشید و شماره‌ی خود را هم برایمان بفرستید، شاید روزی صدای گرم شما هم، دلگرممان کند

## صبا اسماعیلی ـ تربت حیدریه

**– سلام. وقتتون بخیر. از مجله شاهد جوان تماس می‌گیرم. منزل اسماعیلی؟**

سلام. بله بفرمایید، در خدمتم.

**– خانم صبا اسماعیلی تشریف دارند؟**

ایشان دانشگاه هستند. من پدرشان هستم. امرتان را بفرمایید؟

**– آقای اسماعیلی شما مجله شاهد جوان را دریافت می‌کنید؟**

بله. ولی فرزندم مطالعه می‌کنند. که الان حضور ندارند. من شناختی ندارم.

## سمیه کوشک ـ یاسوج

**– نظرتان در مورد مجله‌ی شاهد جوان بفرمایید.**

خلاصه کردن نظر در مورد این چنین مجله‌هایی که موضوعشان ایثار و شهادت است در یک جمله بسیار سخت است. مقوله ایثار و شهادت بسیار مقوله ارزشمندی است. و به همین خاطر برای ما که جز قشر فرزندان شهدا هستیم بسیار مهم است. مجله شاهد جوان را دوست دارم. این بهترین تعریف من از این مجله است.

**– کدام صفحه را بیشتر دوست دارید؟**

موج سازان، حماسه آفرین و تمام صفحاتی که رد پای ایثار و شهادت در آن دیده می‌شود.

## احمدعلی کریمی ـ زنجان

**– نظرتان در مورد مجله‌ی شاهد جوان؟**

مجله در حال رشد است. اما چه خوب می‌شد صفحات جدیدی به آن اضافه کرد و برخی صفحات را ادغام کنید.

**– و پیشنهاد شما در مورد صفحات جدید؟**

به نظر بنده صفحات۴ صفحه ورزشی و ۴ صفحه سلامت را ادغام کنید. و جایگزین این صفحات را به موضوعات ایثار و شهادت بپردازید.

## فائزه فصیح ـ اسدآباد

**– مجله شاهد جوان را دریافت می‌کنید؟**

خیلی وقت هست که این مجله را دریافت نمی‌کنم. اشتراک ما برمی‌گردد به خیلی سال قبل.

**– نظرتان در مورد مجله در همان سال‌هایی که جز مشترکین بودید را بفرمایید؟**

چون مدت زیادی گذشته، با جزییات خاطرم نیست. فقط می‌دانم مجله خوبی بود چون در مورد شهدا مطالبی بسیار زیبایی چاپ می‌کرد.

## ثریا نیازی ـ تیران

**– شما مجله‌ی شاهد جوان را دریافت می‌کنید؟**

بله، و جز خوانندگان قدیمی این مجله هستم.

**– کجا با مجله‌ی شاهد جوان آشنا شدید؟**

با این سؤال خاطرات گذشته زنده شد. یکی از دوستانم که اتفاقاً جز خانواده‌های شهدا بود این مجله را دریافت می‌کرد. چند ماه با ایشان مطالعه می‌کردم. ولی بعد جز مشترکین این مجله شدم.

**– نظرتان را در مورد این مجله بفرمایید؟**

من با این مجله با شهدای زیادی آشنا شدم. خدا را شکر مطالبی که در مورد شهدای مدافع حرم می-گذارید باعث شده تا این عزیزان را بشناسیم. و بهترین صفحه به نظر این حقیر، صفحه مصاحبه با مادران شهداست.

## رحمان باقری ـ زنجان

**– شما مجله‌ی شاهد جوان دریافت می‌کنید؟**

بله. ولی اشتراکمان تمام شده.

**– نظرتان در مورد مجله چیست؟**

مجله‌ی خوب و در حال رشدی است. خوب بودنش بخاطر ترویج فرهنگ ایثار و شهادت است. و در حال رشد بودنش بخاطر این است که در حال تغییر است.

**– پیشنهاد خاصی برای بهتر شدن مجله دارید؟**

هیچ وقت به حال بسنده نکنید. بلکه همیشه تلاش کنید تا تغییرات جدید داشته باشید که باعث پیشرفت‌تان شود.

## عباس امیری ـ سمیرم

**– نظرتان در مورد مجله چیست؟**

کارتان خوب است. خسته نباشید.

**– ـ چه صفحه‌ای را بیشتر دوست دارید؟**

صفحات با موضوع روز را بیشتر می‌پسندم.

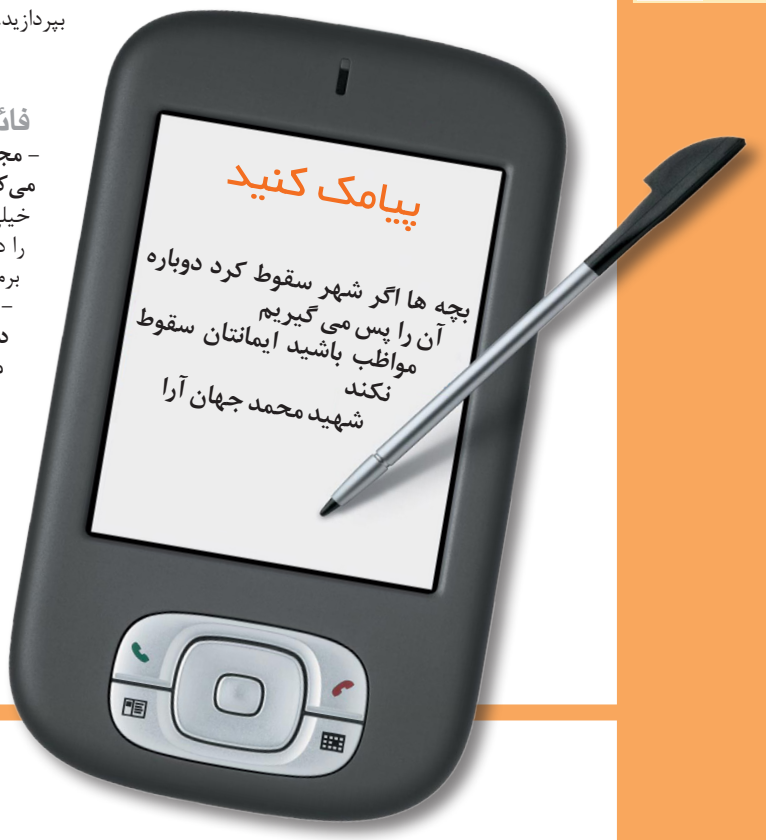

## قاسم امیری ـ سقز

**– نظرتان در مورد مجله چیست؟**
در کل مجله خوبی است.
**– چه برنامه‌ای برای تابستانتان دارید؟**
شهریور آخرین فرصت برای مسافرت است. و ما هم این برنامه را داریم.
**– نظر خاصی برای بهتر شدن مجله خودتان ندارید؟**
دلاوران و قهرمانان کرد را معرفی کنید.

## محمدعلی قاسمیان ـ بشرویه

**– نظرتان در مورد مجله شاهد جوان؟**
شاهد جوان مجله خوبی است. از سال‌های گذشته جز مخاطبین این مجله بودیم.
**– نظر شما به عنوان یکی از مخاطبین قدیمی، درباره مجله بفرمایید؟**
جز بهترین نشریات با موضوع ایثار و شهادت.

## منصور واعظ ـ تیران

**– شما مجله شاهد جوان را دریافت می‌کنید؟**
بله.
**– شما مجله را مطالعه کرده‌اید؟**
گاهی با خانواده مطالعه می‌کنم.
**– نظرتان را در مورد مجله بفرمایید؟**
مجله نسبتاً خوبی است.

## مهوش وکیلی ـ سقز

**– شما مجله شاهد جوان را دریافت می‌کنید؟**
بلـه، اما به دلیل نقل مکان و اتمام اشـتراک چند شماره‌ای است مجله را دریافت نکرده‌ام.
**– نظرتان درباره مجله را بفرمایید؟**
مجله تقریباً عملکرد خوبی دارد. اما اگر تخصصی‌تر باشد و مطالب عمومی حذف شوند بهتر می‌شود.

## عبدالعلی شعبانی ـ قوشچی

**– نظرتان را در مورد مجله بفرمایید؟**
مجله شاهد جوان همیشه در حال پیشرفت است.
**– چه صفحاتی را دوست دارید؟**
تقریباً همه صفحات را می‌پسندم.

## احمد صالحی سوق ـ دهدشت

**– شما مجله شاهد جوان را مطالعه کرده‌اید؟**
تقریبـاً. چون فرزندان مطالعـه می‌کنند بنده یک آشنایی نسبی با مجله دارم.
**– نظرتان را در مورد مجله بفرمایید؟**
چون موضوع اصلی مجله شهادت و ایثار است یک رسالت والاست.
**– ممنون بخاطر وقتی که گذاشتید.**

## سولماز زهرابیان ـ فارس

**– نظرتـان در مورد مجله‌ی شـاهد جوان چیست؟**
مجله خیلی خوبی است. مطالب پربار خوبی دارد.
**– از بین صفحات مجله، کدام صفحه را بیشتر دوست دارید؟**
صفحه‌ی لبخند، موج‌سـازان، اجتماع، حماسـه آفرین، دور و نزدیک و .....
**– دوست دارید چه تغییراتی در مجله ایجاد شود؟**
الان چیز خاصی مد نظر من نیست.

## سیما رضاییان ـ بجنورد

**– نظرتـان در مورد مجله‌ی شـاهد جوان چیست؟**
مجله‌ی خوبی اسـت من تمام صفحاتش را مطالعه می‌کنم.
**– صفحه‌ای است که دوستش نداشته باشید و بخواهید مطلبی را جایگزین آن کنید؟**
صفحات همه به جا هسـتند. احتیاجی به تغییرات نیست.

## علی عبداللهی ـ گلپایگان

**– با کدام صفحه‌ی شاهد جوان ارتباط بهتری برقرار می‌کنید؟**
صفحاتی که شهدا را معرفی می‌کنید.
**– با توجه به اینکه اواخر تابسـتان اسـت، برنامه‌ای برای تابستان ندارید؟**
الان که شـما تماس گرفتید در مسیر مشهدالرضا هستیم، إن شاءالله نایب الزیاره هستیم.
**– ممنون از لطف شما.**

## زهرا رئیسی ـ کرمانشاه

**– کدام صفحه از مجله را می‌پسندید؟**
صفحات مختص خانم‌ها را بیشتر دوست دارم مثل: صفحه‌ی آشـپزی و صفحاتی که مختص دختران است. البته صفحه مصاحبه با مادران شهدا.
**– در کل مجله‌ی شـاهد جـوان را چگونه می‌بینید؟**
عالی است.
**– ممنون از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.**

**– با این عزیزان تماس گرفتیم ولی متأسفانه امکان صحبت با این بزرگواران نبود.**
زمانه بهرامیان ـ سقز
رحیم خیری ـ ارومیه
فاطمه اسیری ـ سرخه سمنان
اکبر احسانی ـ شهرکرد
حسینعلی صائبی ـ تیران
علی مشایخی ـ گلپایگان

## فروردین

این عشق خدایی و صادقانه‌ترین تظاهراتش باعث ایثار می‌شود و ایثار در قله عشق انسان دربند او را در شدیدترین تجلیاتش به شهادت راهی سازد و در مقام شهادت انسان همه هستی خود را خالصانه و عاشقانه قربانی خدا می‌کند.

**شهید رضا کهدویی**

## اردیبهشت

ای مخصلین سنگر مقدس درس را ارج و ارزش نهید و علاوه بر درس در مسائل انقلاب شرکت کنید و تا وارد مرحله آموزش عالی نشده‌اید هدف خود را خالص کنید که همان خدمت به اسلام و مردم است.
ای دانشجویان مواظب باشید به خاطر مشکلات عادی جذب گروهک‌ها نشوید و همیشه به کم قانع باشید.

**شهید فرج‌الله دیده‌بان**

## خرداد

نگذارید که ضد انقلاب و دشمنان داخلی در صفوف فشرده شما رخنه کنند و از این راه ضربه‌ای به انقلاب و اسلام بزنند دعاها را فراموش نکنید و در دعاها امام را فراموش ننمائید.

**شهید مختار ملک‌آبادی مهابادی**

## تیر

ای دوستان و ای همه آشنایان بشتابید و تا دیر نشده به خود برگردید و شیطان که سالیان سال سرمایه عمرما را به باد برده و به گناه تبدیل کرده است تا به مرز مرگ نزدیک نشده‌اید جلو شیطان را بگیرید و از او دور شوید که تنها دشمن شیطان است.

**شهید رحمت زمانی زاده بهابادی**

## مرداد

چقدر از حقیقت دورند کسانیکه به مال و اولاد سخت دل بسته‌اند و چقدر از حقیقت دورند کسانی که دین را سپر جان خود قرار دادند در صورتیکه سنت پیامبر به ما می‌گوید که جان را سپر دین قرار دهید و از دین حمایت کنید.

**شهید حمیدرضا مجیری**

## شهریور

امام رضا (ع) می‌فرماید: کسی که به یاد مصیبت‌های ما افتد و گریه کند بر آنچه نسبت به ما انجام شده در درجه با ماست.

**شهید محمد نجفی نیسیانی**

## مهر

حال که بدن‌های ما برای مردن آفریده شده پس چه بهتر که این مرگ در راه خدا باشد: امام حسین (ع) سیدالشهداء

**شهید حسینعلی منتظری نجف‌آبادی**

## آبان

اما خدایا تو میدانی که عشق و ایمان به تو مرا به این دانشگاه کشانده است و تنها هدفم یاری اسلام و قرآن تو بوده است
یا رب دل پاک و جان آگاهم ده
آه شب و ناله سحر گاهم ده



راستش در این شماره هم به نیت شما «متولدین هر ماه» تفألی زدیم به وصیت شهدا که امید در آینه‌ی وصیت شهدا برسیم به آنچه که از ما می‌خواهند و خدا می‌خواهد و ما می‌خواهیم.

خداوندا ما دنیا را به دنیا پرســـتان می‌سپاریم تا در دنیا غوطه ور باشند و خود خون دل می‌خوریم باشد که مورد قبول تو واقع شود.

**شهید سیف‌الله عمو شاهی خوزانی**

## آذر

خداوند می‌فرماید: هر کس خواسته باشد در جوار خدا باشد باید عمل صالح به جا آورد و در عمل خود برای خدا شریک قرار ندهد.

**شهید مصطفی قیصری**

## دی

سفارشـــم آن است که امت قهرمان خصوصاً شما ارتشیان، سپاهیان و بسیجیان عزیز که الگوی این جامعه اسلامی هستید همیشه اخلاق اسلامی را سرمشق و سر لوحه امور خویش قرار دهید و همیشه با عمل نیکتان مبلغ اسلام باشید که بهترین شیوه در اسلام عمل نیک است.

**شهید سید مهدی زایری امیرانی**

## بهمن

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

**شهید علی رضازاده عسگری**

## اسفند

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون (توبه ۱۱۱)

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده آنها را در راه خدا جهاد کنند که دشمنان دین را به قتل برسانند و یا خود کشته شوند.

**شهید شهروز محمدی**



گرافیک اطلاع‌رسانی: امید بهزادی

**Usual Arrogant Traditions!**

Long after the premiership of Mr. Rajaei, I was yet taking him home using the Hillman that I still have, without any drivers or guards accompanying us. He did not allow any police forces to watch the house until the last day of his service, even after the assassinations started. Little while later, he realized that the municipal has paved the alley in which his house was located. He became really angry and had a little struggle with the mayor of that region and said: "why did you do that? These are arrogant traditions; as soon as somebody takes a position in the government, they pave the streets around his house."

Source: book "the manners of martyr Rajaei"

ترجمه‌ی شماره قبل

پرسید : ناهار چی داریم مادر؟ مادر گفت: باقالی پلو با ماهی با خنده رو به مادر کرد و گفت: ما امروز این ماهی‌ها را می‌خوریم و یه روزی این ماهی‌ها ما را می‌خورند چند وقت بعد. عملیات والفجر ۸ ... درون اروند رود گم شد ... و مادر تا آخر عمرش ماهی نخورد .....»

از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به آدرس ما ارسال کنید . به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

**برنده ترجمه‌ی شماره گذشته:**

محمدتقی آقازاده - اردبیل

**کاریکاتوریست: عمو**

خوانـــدگان عزیز مجله‌ی شـــاهد جوان می‌توانند برداشـــت خود را از کاریکاتور نوشته و به دفتر مجله ارسال کنند.
مجله‌ی شاهد جوان ضمن اعلام برندگان به بهترین نوشته جایزه می دهد.
حتما روی پاکت قید شود: مربوط به شاهد جوان.

**برنده شماره گذشته:**
زهرا نیکبخت ـ تهران

ماه رمضان هم مانع جنابات عربستان
علیه کودکان مظلوم یمنی نشد

# هر روز و هر لحظه
# نوید شاهد را ببینید

**www.navideshahed.com**